

ضمیمه اکتبر ۳۸، ویژه هفته منصور حکمت

Mansoor Hekmat Week 2010
4-11 June



هفته حکمت
۱۲-۲۱ خرداد ۱۳۸۹

در بزرگداشت زندگانی پر بار منصور حکمت
بزرگترین متفکر مارکسیست معاصر

۳۸ اکتبر

www.aktoberr.org

نشریه کمیته کردستان

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

s_zijji@yahoo.se

سر دبیر: سلام زیجی

۳۱ مه ۲۰۱۰

دوشنبه ۱۱ خرداد ۱۳۸۹



کورش مدرسی

هفته حکمت در بزرگداشت
دست آوردهای یک زندگی پر بار

ص ۲



رحمان حسین زاده

اقدامات در هفته حکمت

ص ۶



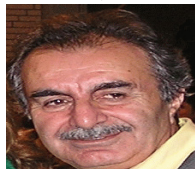
سلام زیجی

نقش و جایگاه منصور حکمت

در جنبش کمونیستی و کارگری

ایران

ص ۳



فاتح شیخ

منصور حکمت در درجه اول

یک کمونیست دارای دیدگاه

مارکسی و لنینی بود ص ۷



مظفر محمدی

اساس سوسیالیسم انسان است"

ربطی به "حکومت انسانی

ابداع شده ندارد! ص ۹



ابوبکر شریفزاده

در گرامیداشت منصور حکمت

ص ۸

منصور حکمت و سنت توده ای

مبارزه مسلحانه در کردستان

ص ۱۰

سلام زیجی

اکتبر خوانندگان خود و همه دوستداران حکمت
را به مطالعه آثار منصور حکمت دعوت میکند

در این شماره ویژه هفته حکمت، گزیده ای از آثار منصور حکمت را به منظور مطالعه و تکثیر و توضیح آنها منتشر کرده ایم. مطالب تعدادی از کمونیستها و همسنگران حکمت را نیز که به مناسب هفته منصور حکمت برای اکتبر ارسال شده است در این شماره منتشر شده است. در توزیع، تکثیر و رساندن این اسناد بدست کارگران و مدافعین آزادی و برابری ما را یاری دهید.

- زنده باد کمیته کمونیستی کارخانه



منصور حکمت

- کارگران -
کمونیست چه
میگویند؟

- کارگران و
انقلاب
- مارکسیسم و
پراکتیک انقلابی

- مبارزه مسلحانه
در کردستان

- در دفاع از خواست استقلال کردستان عراق
- قطعنامه در باره تشکل های توده ای طبقه کارگر
- جنگ حزب دمکرات با کومه له
- پاسخ به سوالاتی در باره مجمع عمومی کارگران،
هیأت نمایندگی، سندیکا و اتحادیه
- لغو کار مزدی

از صفحه ۱۱۲ الی ۲۹

برای دسترسی به کلیه آثار منصور حکمت به این سایت
مراجعه کنید. <http://hekmat.public-archive.net/>

آزادی، برابری، حکومت کارگری

زنده باد کمیته کمونیستی کارخانه

شرایط شان این بود:

" بردگی
اگر به خاک افتید
و مرگ
اگر بایستید"

شرایط شان آشنا بود.

این اولین شورش بردگان نبود

و کیف چرمین سیاه در دست مامور محترم وزارتخانه

به تازیانه ای می مانست

که بر پشت پدرانمان کوفته بودند.

مشت در مشت گره کردیم و زمزمه کردیم :

" می ایستیم و می مانیم"

نه ساعت هر روز و شش روز هر هفته :

چند بار می شود انترناسیونال را زمزمه کرد؟

برده ای که به بردگی پی برده باشد

نیمی از زنجیر هایش را گسسته است

آری ...

اما نیم دیگر زنجیرها سنگین اند -

هنوز زنجیر اند،

و در فرادی اعتصاب شکست خوردگان

صد بار سنگین اند،

و از آن سنگین تر

نگاه ملامت فرزند مشتاقی است

که تا آستانه در دویده و پرسیده است :

" پنجشنبه ها را گرفتند؟ "

" مرتضی آزاد شد؟ "

نه ساعت هر روز و شش روز هر هفته

چند بار می شود انترناسیونال را زمزمه کرد؟

اعتصاب را شکسته اند و فردا

سرود سرمستی را بر هر کوی و برزن و کارخانه فریاد می کنند :

- اخراج می کنیم،

بیگار می کنیم،

به زنجیر می کشیم

و آنرا که هنوز سر ایستادن هست،

بر چوبه های عبرت،

بر دار می کشیم،

صد و سی سال است که چنین می گویند و می کنند .

اما ما هنوز ایستاده ایم

هر روز،

هر ماه،

هر سال،

برای صد و سی سال،

نه ساعت هر روز و شش روز هر هفته

اما پایان اعتصاب

پایان کار نیست،

فردا،

فردا صبح در رخت کن

فردا سر ناهار،

فردا ته سرویس،

دهها رفیق زمزمه می کنند:

" حق با کمیته بود"

و توصیه های عمل نکرده ما را تکرار می کنند .

فردا بدون شک بر دیوار روبروی موتورخانه

خط جدیدی نوشته است :

" زنده باد کمیته کمونیستی کارخانه!"

نه ساعت هر روز و شش روز هر هفته

و طنین انترناسیونال

هر بار،

رسانتر می شود.

نادر

(منصور حکمت)

هفته حکمت در بزرگداشت دست آوردهای یک زندگی پربار

کوروش مدرسی

توضیحی بر انتشار مجدد: هفته حکمت(۴ تا ۱۱ ژوئن، ۱۴ تا ۲۱ خرداد) نزدیک میشود. برای بیان هدف ما از هفته حکمت و اقداماتی که همه دوستداران او و از جمله اعضا و فعالین حزب حکمتیست جهت معرفی هرچه بیشتر منصور حکمت و سیاستها و افکار او میتوانند پیش ببرند، نوشته کوروش مدرسی را که به این مناسبت و در معرفی این هفته نوشته شده است، در کمونیست درج میکنیم و توجه خوانندگان کمونیست هفتگی را به آن جلب میکنیم:

سال ۲۰۰۳ هفته ای که تولد منصور حکمت (۴ ژوئن - ۱۴ خرداد) در آن قرار میگردد هفته منصور حکمت اعلام شد. این هفته قرار است هفته بزرگداشت دست آوردهای زندگی کوتاه اما بسیار پربار منصور حکمت باشد. منصور حکمت را باید معرفی کرد، منصور حکمت را باید خواند، منصور حکمت را باید فهمید و منصور حکمت را باید شناخت و شناساند همانطور که با مارکس رفتار میکنیم. روشن است که این کاری نیست که در یک هفته قابل انجام باشد. برای ما، کسانی که خود را متعلق به سنت تئوریک، سیاسی و اجتماعی او میدانیم تعلق به این سنت چیزی جز تلاش دائم برای تغییر دنیا برای آزادی و برابری قطعی بشریت، با انطور که او گفت، برای بازگرداندن اختیار به انسان نیست. این یک تلاش و یک جدال دائم است و شناساندن منصور حکمت بخش لاینچیزای این تلاش است. اما هفته منصور حکمت این امکان را بوجود می آورد که یک فعالیت متمرکز برای معرفی منصور حکمت را دامن بزنیم. هفته منصور حکمت تنها جلسات بزرگداشت نیست. هفته منصور حکمت یک آکسیون سیاسی، به معنای متعارف آن هم نیست. هفته ای است که طی آن مجموعه ای وسیع از فعالیت و ابتکار برای شناساندن منصور حکمت و ارج نهادن به دست آوردهای زندگی او در همه عرصه ها را شامل میشود. هفته منصور حکمت در سالروز تولد او تلاشی است برای حرکت در آودن جامعه در ابعاد کلان برای بزرگداشت زندگی این انسان ترین متفکر عصر ما

اگر جمهوری اسلامی نبود هفته منصور حکمت، هفته سمینارهای تئوریک، هفته جلسات سیاسی، نمایشگاههای کتاب، هفته انواع مختلف فعالیت های فکری و فرهنگی در ابعاد جامعه ایران بود. فعالیت هایی که نه تنها جایگاه منصور حکمت را در تفکر معاصر باز میکرد و امکان میداد تا در ابعاد وسیع انسانهای دیگر بتوانند این رگه فکری را بشناسند و به آن ببینند بلکه هفته متمرکزی از فعالیت فکری، هنری و فرهنگی حول مسائل جدید و قدیم جامعه را بوجود می آورد. امکانی را فراهم می آورد که مارکسیست های ما بتوانند حول این خط و سنت فکری به مسائل جدیدی که در مقابل آنهاست به پردازند. جمهوری اسلامی امروز این کار را ناممکن کرده است. اما جمهوری اسلامی به همت انقلاب مردم ایران و به یمن نقشی که تا هم اکنون منصور حکمت در سیاسی ایران و در دادن هویت انسانی به این انقلاب داشته است رفتنی است. در همان حال فلسفه ما، فلسفه مارکس، کمونیسم و منصور حکمت، تن ندادن به دنیای موجود زیر هر توجیهی بوده است. هفته منصور حکمت هفته ای است که بیش از هر موقعیت دیگری باید رنگ این عدم تمکین به وضع موجود را منعکس کند. وجود جمهوری اسلامی در ایران دست ما را بسته است اما بلند پروازی ما و ابتکار ما بجای خود باقی است و با اتکا به همین بلند پروازی و ابتکار باید از امروز سنت هفته منصور حکمت را پایه ریزی کنیم.

هفته منصور حکمت تنها متعلق به حزب کمونیست کارگری ایران نیست. و محدود به ایران هم نیست. منصور حکمت متعلق به جنبش کمونیسم کارگری و از آن وسیعتر متعلق به انسانیت آزادخواه و برابری طلب است. هفته منصور حکمت متعلق به هر انسان، هر جریانی، هر سازمان و هر نهادی است که خود را در آرمان منصور حکمت، در دنیای بهتر او، شریک میداند.

هیچ چیز مانع از آن نیست که در این هفته در ایران و در خارج کشور اعضا و دوستداران حزب و دوستداران منصور حکمت، هر نهاد، سازمان و جریانی هر کسی که خود را متعلق به سنت او میدانند و دست آوردهای او را ارج مینهد به این حرکت ببینند. کاری را در دستور خود بگذارند. میشود جلسات یا سمینارهای ویژه گرفت، میشود اعضای حزب هر جا که هستند در ایران یا در خارج، در خانه های حزب یا اجتماعات ممکن دیگر در ایران یکی از نوشته های او را به بحث بگذارند. حتی اگر یک نفر هم هستند میشود عده ای دیگر را جمع کنید منصور حکمت را معرفی کنید، نوشته ای از او را به بحث بگذارید. میشود در رابطه با انتشار آثار او کمک ویژه ای کرد، میشود میز کتاب های ویژه گذاشت، میشود به انتشار نوشته های او کمک کرد، میشود جزوه کتاب یا نوشته ای از او را بازتکثیر کرد و به دست دیگران رساند. میشود در مورد ایده های او در مورد مسئله پناهندگان، در مورد رهائی زنان، در مورد انسان، در مورد کودک، در مورد سیاست، فلسفه، اقتصاد، در مورد سوسیالیسم، در مورد هر چیز دیگری را معرفی کرد، خواند و به بحث گذاشت و کسان دیگری را به او جلب کرد. میشود در سطح بین المللی او را معرفی کرد. میشود پوستر او را پخش کرد، میشود نوارهای او را تکثیر و توزیع کرد. میشود هزار کار کرد. هر برنامه ای که دارید، هر کاری که میکنید را به اطلاع ما برسانید. مهم این است که ما این هفته را هفته منصور حکمت کنیم. دنیا باید او را بشناسد. باید از امروز سنت این هفته را بگذاریم. (بر گرفته از نشریه کمونیست)

نه قومی، نه اسلامی، زنده باد هویت انسانی!

نقش و جایگاه منصور

حکمت در جنبش کمونیستی

و کارگری

متن سخنرانی سلام زیجی در هفته

منصور حکمت

سلام زیجی

همانطوریکه سرتیتر موضوع بحث امروز من نشان می دهد، صحبت های امروز من در هفته حکمت و در مورد تأثیرات منصورحکمت و نقش ایشان در جنبش چپ و کمونیسم در ایران است. منتها واقعیت این است که همه واقفیم هیچ یک از ما نمی توانیم در یک شرح کوتاه کل تاریخ پر افتخار و نقش آن رهبر کمونیست معاصر را بطور کامل ترسیم کنیم و به آن بپردازیم. همانطوریکه علی نیز گفت اگر یک سر سوزنی از آزادی در ایران وجود داشت در ابعاد صدها هزار نفره و میلیونی گروه در جاهای مختلف خواهند نشست و آثار منصور حکمت را به عنوان آموزه های سیاسی و مبارزه طبقاتی خودشان مرور خواهند کرد و در موردش به بحث و گفتگو خواهند نشست. امروز من نمی توانم جایگاه والا و نقش برجسته فعالیت منصورحکمت را از همه جوانب ببوشانم.

منصور حکمت از سال 57

من شما را باز می گردانم به منصور حکمت سالهای 57 و تلاش می کنم از آنجا تا این مقطع و تا مقطعی که منصورحکمت در قید حیات بود به نقش و جایگاه او مرور کوتاهی داشته باشم و به نقش، اثرات و جایگاه ایشان در مقاطع مختلف اشاره کنم. منصورحکمت قبل از تشکیل سپهبد، اتحاد مبارزان کمونیست، و قبل از قیام بهمن 57 در آذر ماه 1357، محفل مارکسیستی آزادی کارگر را تشکیل داده بود. در آن زمان با اولین آثار برجسته کمونیستی منصورحکمت که تحت عنوان انقلاب ایران و نقش پرولتاریا است آشنا میشویم. از آن اثر تا زمانی که در قید حیات بود، یعنی در یک پروسه ی 25 ساله، منصور حکمت یک مد و یک بینش و یک نگرش و سیاست و آرمانی به هم پیوسته را دارد دنبال می کند. من سعی می کنم در بحث امروز نتیجه گیری این به هم پیوستگی را نشان بدهم.

در همان زمان و بعد از آن تاریخ در سال 1357 انقلاب ایران پرولتاریا را می نویسد. ما در آن جا منصورحکمت را می بینیم که بر

عکس تمام تاریخ،

سنت، فرهنگ، تئوری و ادبیات چپ آن دوره و از جمله بخش زیادی از ما (هر یک نوعی خاطراتی از آنزمان داریم و حضور ذهنی داریم) پرچم متفاوتی را بلند می کند و کمونیسم دیگری را نمایندگی می کند. منصورحکمت تنها حلقه یک جنبش و تنها کمونیستی است که حرفهای دیگری می زند. در آنجا منصورحکمت بر نفی کامل

دیکتاتوری حاکم و سیستم بورژوازی تأکید دارد. در اولین آثارش بر نابودی "حکومت بورژوازی در ایران و پیروزی آزادی و دموکراسی" پافشاری می کند. می گوید "شرط پیروزی انقلاب و دموکراسی در ایران تأمین هژمونی پرولتاریا در این انقلاب است" و می گوید "هر گونه کوتاهی از سازماندهی کارگران، ترویج و بسیج طبقه به بهانه حفظ وحدت خلق خدمت به بورژوازی است" و کمونیستها و سوسیالیستها را فرا می خواند که به مارکس بچسبند و یک جنبش دیگر را بر پا کنند. تحصن کارگران در انقلاب 57 یعنی در 27 اسفند 57 اتفاق افتاد. در آن تحصن یکی از کارگران خطاب به حکومت آن وقت می گوید: "شما موظفید! باید وام را قبل از عید به کارگرها بپردازید". وزیر کار وقت، داریوش فروهر در جواب کارگران می گوید "از ارس تا خلیج فارس کسی که به من باید بگوید

به دنیا نیامده است". منصور حکمت در آن تاریخ بلند می شود و جواب داریوش فروهر و حکومت آن وقت را می دهد. می گوید: "این افاضات را نباید بی پاسخ گذاشت و جناب داریوش فروهر (وزیر کار) را باید سرچایش نشانند" و از کارگران حمایت کرد. به همین ترتیب ما منصور حکمت را می بینیم که قدم به قدم جلو می آید و نقش ایفا می کند و می آید جلوی جنبش، دورنمای فلاکت و اعتلای انقلاب نوین - تزهایی درباره اهمیت سیاسی بحران اقتصادی - را می نویسد. همان طور که گفتیم در این جلسه و در این ظرفیت، من امکان تمرکز و باز کردن کل این رویدادها و مضمون این بحث ها را ندارم. تک تک این اسناد در هر قدمی از تحولات سیاسی آن دوره در ایران کل چپ را دگرگون می کرد.

در سال 1358 "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" را می نویسد که به یک جنل وسیع در جنبش کمونیستی دامن می زند و آن جنبش عمیقاً ملی و پوپولیست را تحت تأثیر خودش قرار می دهد. منصور حکمت در آنجا می گوید: "بینش های عموم خلقی، برابر است با خلق سلاح ایدئولوژی سیاسی طبقه کارگر در

مقابل بورژوازی" و نیز می گوید: "انحرافات و بینش های ضد مارکسیستی مانند ملی و مترقی، دانش بخشی از بورژوازی و پروژه بخشی از بورژوازی حاکم در آن کشور است" او در ادامه می گوید: "بهبانته های چون مرحله انقلاب سوسیالیستی نیست، کارگران را از آگاهی سوسیالیستی خود محروم می کند و آنها را به بورژوازی متوهم می کند". این چکیده بحثهایی است که

هیچ کمونیستی و هیچ چپی از تاریخ آن وقت ایران هنوز نشنیده است. تا آن زمان مانو و کاسترو و استالین که تماماً علیه مارکس و کارگر بودند نمایندگی می شد و همه ما با یک فرهنگ دیگری آشنا بودیم، منصور حکمت کمونیست را یک جور دیگری، و شبیه خود مارکس تعریف کرده است. در همان بحثهایش خطاب به چپ و کل جامعه می گوید: "شاید هیچ یک از حربه های ایدئولوژیک بورژوازی به اندازه این لقب (لقب کوتاه ملی) که بخشی از سرمایه داران این کشور نمایندگی میکنند، در عقیم گذاشتن مبارزات انقلابی کارگران و زحمتکشان کشور ما مؤثر نبوده است". بحث او این است که این به اصطلاح لقب کوتاه خمیرمایه کل آن جنبش چپ در آن مقطع را تشکیل می دهد که هیچ ربطی به کمونیسم مارکس نداشته و منصور حکمت به جنگ این نوع کمونیسم در چپ ایران می رود و می گوید: "در ورای این دو کلمه یعنی ملی و مترقی درک ما از یکی از ویژگیهای مناسب تولیدی در ایران، پایه های مادی انقلاب حاضر، مرزبندی نیروهای انقلاب و ضد انقلاب، محفلهای سیاسی و اقتصادی انقلاب را به شیوه های مبارزاتی لازم برای تحقق خواسته های انقلابی کارگران، زحمتکشان و غیره نهفته است. یعنی تحت این دو کلمه ملی و مترقی کل آن جنبش کمونیستی، مبارزات سیاسی، اتحاد طبقه کارگر بر علیه بورژوازی و خود آگاهی دو طبقه را به انحراف می برند و بردند".

در همین جنل به نقد رزمندگان و راه کارگر می پردازد و دیدگاههای پوپولیستی و ضد مارکسیستی وقت را که به اسم "مردم و میهن ما" حرف می زدند، می پردازد.

مبارزه با پوپولیسم

با منصور حکمت به سالهای 1980 می رویم، سال مبارزه با پوپولیسم و سوسیالیسم خلقی حاکم بر جنبش کمونیستی وقت. مبارزه با سوسیالیسم خلقی که کل چپ آن وقت را در بر می گیرد. رزمندگان، راه کارگر، فدائیان، پیکار، کومه له و.. منصور حکمت در اشکال مختلف،

از جمله در جزوه ای که به آن اشاره کردم به نقد مبانی فکری آنها که اساساً ملی گرا و طرفدار سرمایه داری وابسته بود و کارگران را تحت لوای "کارگران میهن ما" فریب می دادند، مبارزه می کند. در آبان ماه سال 1359 جزوه سه منبع و سه جزء سوسیالیسم خلقی را می نویسد و در آن جنل دیگری را علیه چپ آن وقت شروع می کند.

نه تنها در موارد ذکر شده، همچنین در مورد مسائل متعدد دیگری که پیش می آید منصور حکمت در رابطه با آنها موضعگیری کمونیستی می کند. از جمله مسئله جنگ ایران و عراق که پیش می آید، تنها موضع و سند کمونیستی که در آن تاریخ کمونیسم و کارگر را نمایندگی کرد و در اسناد امروز باقی مانده به منصور حکمت تعلق دارد. او بر علیه دو طرف این جنگ به مقاله برخاست و صریحاً گفت "این جنگ، جنگ بورژواهاست و این جنگ بر علیه تمام کارگرها و زحمت کشان در ایران است". تنها ادیبانی که هر کسی آن را دنبال می کرده است از یکسو با منصور حکمت و از سوی دیگر با نیروهای روبرو خواهد شد که با طرف جمهوری اسلامی را گرفتند یا طرف صدام حسین. نیروهای ضد کمونیست که از زاویه میهن و حمله به میهن وارد این قضایا شدند و در کنار رژیم، ایستادند

منصور حکمت سرانجام زمینه را برای ایجاد حزب کمونیست ایران فراهم می کند. در 15 آذر 1360 پیش نویس برنامه تشکیل حزب کمونیست ایران را فراهم می کند. در تاریخی که بطور خلاصه به آن اشاره کردم و در نتیجه جدلها و روشنگریهای کمونیستی در عرصه های متعدد منصور حکمت توجه کمونیستها و فعالین کارگری زیادی به خود جلب کرد. بخش زیادی از این احزاب چپ ایزوله می شوند، بخش دیگری مانند جریان توده و اکثریت رسماً به طرف جمهوری اسلامی می روند و یک بخش از چپ انقلابی به طرف حزب کمونیست و برنامه منصور حکمت روی می آورند. از جمله بخشی از سازمان فداییان، بخشی از پیکار، بخشی از رزمندگان و تقریباً کل کومه له به منصور حکمت تمایل پیدا می کنند و زمینه های تشکیل حزب کمونیست ایران را فراهم می کنند. این در مقطعی است که منصور حکمت در عرصه های متعدد دیگری نقش ایفا می کند و دوباره تأکید می کنم نکاتی که من به آنها اشاره می کنم بسیار گذرا و بسیار ناکافی است و همه عرصه ها و نقش منصور حکمت را در بر نمی گیرد. ادامه در صفحه ۴ ←

نه قومی، نه اسلامی، مرگ بر جمهوری اسلامی

نقش و جایگاه منصور ..

حضور در کنگره سوم کومله

منصور حکمت در کنگره سوم کومله حضور پیدا می کند. در کنگره ای که سه شخصیت برای سه هدف معین دعوت شده اند. منصور حکمت به عنوان کمونیست برجسته ایران، شیخ عزالدین حسینی به عنوان آخوند کردستانی و جلال طالبانی به عنوان رهبر ناسیونالیسم کرد در کنگره سوم کومه له حضور پیدا می کنند. در آن جاست که منصور حکمت جوان بلند می شود و خطاب به کومه له می گوید ما سه نفر آمدم که این کنگره و خط آن را به مسیرهای متفاوت ببریم. جلال طالبانی به طرف ناسیونالیسم کرد، شیخ عزالدین حسینی اهداف خودش را دارد و اینکه کمونیسم ایران می خواهد کومه له را مال خودش بکند. و می بینیم سرانجام کمونیسم منصور حکمت در این پروژه و در این اهداف خودش موفق می شود. سمینارهای جالبش را برای تشکیل حزب کمونیست می گیرد. کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست را می گیرد، و به مسئله ملی در کردستان پاسخ می دهد و جایگاه کومه له را در حزب کمونیست ایران باز تعریف می کند. بدین ترتیب می بینیم که منصور حکمت در طول سه یا چهار سال از یک منتقد سیاسی تئوریک کمونیست منفرد به رهبر بخش اعظم چپ و نیروهای کمونیست آن زمان تبدیل میشود و راه را برای تشکیل اولین حزب بزرگ کمونیستی آن دوره فراهم میکند.

تشکیل حزب کمونیست ایران

سال 62 حزب کمونیست ایران را به اتفاق چند نفر از هم فکرائش تشکیل می دهد. این حزب در وقتی ایجاد می شود که جمهوری اسلامی کشتار وسیعی در خرداد سال 60 آغاز کرده بود. و بخش زیادی از اپوزیسیون و از جمله کمونیستهای آن دوره را قتل عام کرده بود. در مقطعی بود که خلیجها امیدشان را از دست داده بودند. تشکیل حزب کمونیست ایران، تلاشی بود برای ایجاد یک سنگر، سنگری برای دفاع و گردآوری نیرو برای مقابله با جمهوری اسلامی و دفاع از کمونیسم در سراسر ایران. اگر تا آن تاریخ در ادبیات چپ ایران ما تنها مولاتی مانند مسئله خلقی، مسئله ملی، میهن و از این چیزها می دیدیم که به اسم مارکس و کمونیست و کارگر دروغ به خورد جامعه داده می شد، به همت حکمت و

با تشکیل حزب کمونیست، با خود آگاهی کمونیستی و ادبیات کارگری و مارکسیستی دیگری در جامع روبرو می شویم. پروسه ای که منصور حکمت آن را طی کرد منجر به جنبش و سازمان متشکل کمونیستی آن دوره شد که در مارکسیسم انقلابی نمایندگی می شد و تصویر دیگری ماورای "کمونیسم" موجود بدست می دهد. در همان تاریخ و در همان دوره ای که گفتم منصور حکمت این سنگرها را فتح می کند بخشی از آن چپ رفته بودند بغل جمهوری اسلامی در فضای جنگ و برخی از آنها هم تحت لوای همان فضای دوران اوایل قیام مانده بودند.

کارگران "افغانی"

حتماً تعدادی از شما کارگران "افغانی" مقیم ایران در آن دوره و اطلاعیه فاشیستی و ضد کارگری سازمان راه کارگر را در بهمن سال 62 به یاد دارید. این سازمان ضد کارگری راه کارگر در آن اطلاعیه می گوید "3 میلیون کارگر افغانی وارد میهن شده اند و باعث بیکاری کارگران ایران شده اند". حتی در بخشی از اطلاعیه از کارگران "افغانی" به عنوان "لات و چاقو کش" نام می برند! این پدیده و موضع ارتجاعی از طرف یک جریان "چپ" و آنهم از نوع "کارگری" آن از آنجا که هویت ملی کل آن چپ را به نمایش می گذاشت به یک جنگ جدی دیگر تبدیل شد. درست است که راه کارگر این را می گوید در آن تاریخ، منتها در واقع این مضمون چپ آن وقت بود و بازماندگانی که هنوز به حزب کمونیست در اندوره نپیوسته بودند. منصور حکمت در نوشته "راه کارگر، فاشیسم یا کابوس" به روشنترین شکل آنها را مورد نقد قرار می دهد و با روشنی و مستقل از اینکه کارگران "افغانی" یا "ایرانی" هستند به عنوان یک طبقه از آنها حمایت می کند و کارگران را به اتحاد و همبستگی بر علیه جمهوری اسلامی و دفاع از کارگران "افغانی" مقیم ایران فراخوان می دهد.

جدل و تلاش در عرصه های مختلف

عرصه های متعدد دیگری را می بینیم که منصور حکمت مواضع کمونیستی در قبال آنها را نمایندگی و تدوین میکند و یا بر علیه آنها موضع میگیرد. در همه این عرصه ها پیشروی میکند. در نوشته "مجاهد در فاز معامله شورای ملی مقاومت و معضل قیام" را سازمان مجاهدین را

مورد نقد قرار می دهد. و در حزب کمونیست ایران به سیاست گذاریهایی بسیار مشخص تر شروع می کند. سیاست سازماندهی را طرح می کند و نقشه و فعالیتها دیگری را پیش روی کمونیستها قرار می دهد و جریاناتی که مانع انجام این فعالیتها هستند را به طور روشن مورد نقد قرار می دهد. کومه له و جنگ دمکرات علیه کومه له را ارزیابی می کند و ارزیابیهای کومه له در مورد دمکرات را مورد نقد قرار می دهد و این پروسه ای است که در حزب کمونیست ایران دنبال می شود.

طرح مباحث کمونیسم کارگری

کنگره دوم حزب کمونیست ایران پیش می آید و در این کنگره برای اولین بار منصور حکمت بحث های جدیدی را نه در ادامه مارکسیسم انقلابی و نه در ادامه پیشرفتهایی که در آن مقطع داشته، بلکه دیدگاهی جدیدتر، یک دیدگاه کارگری-مارکسیستی به میان می کشد. (بحث کمونیسم کارگری) را طرح میکند و در همان جا و در همان کنگره در مصاحبه ای منظوری از کمونیسم کارگری را نقطه رجوع به مارکس و رابطه ناگسستگی کمونیسم مارکس با پایه های اجتماعی و طبقاتی طبقه کارگر توضیح می دهد و بر خصلت کارگری بودن کمونیستها تاکید می کند.

تأثیرات حکمت بر چپ عراق

همینجا یاد آور می شوم منصور حکمت فقط در جغرافیای ایران باقی نمی ماند. در همان تاریخ و در مقطع تشکیل حزب کمونیست به بعد منصور حکمت و افکارش وارد عراق می شود و در عراق و در دوره دیکتاتوری صدام حسین دهها محافل و گروه مختلف را می بینیم که همه می روند زبان فارسی یاد می گیرند تا منصور حکمت را بخوانند. محافل و گروههای مختلف کمونیست کارگری را در عراق و به ویژه در کردستان عراق شکل می گیرد. و بخش قابل توجهی از آنها داخل زندانهای صدام حسین بودند و به ویژه در کردستان عراق جایگاه خاصی پیدا می کنند.

نقش منصور حکمت در کومله بیشتر میشود

و منصور حکمت به جنگ سنتهای جاری در کومله به ویژه سنت ناسونالیستی درون کومله میرود و تلاش میکند کومه را تماماً به یک سازمان کارگری و کمونیستی تبدیل کند و در این راه اکثریت کومه را با خود همراه میکند. بخش زیادی از سیاستهای کومه له را مورد نقد قرار

میدهد و در کنگره های چهار و پنج و به ویژه در کنگره شش کومه له کمونیسم کارگری به تمامی بر عرصه های اصلی فعالیت کومه له غالب می شود و این مدیون تلاش و سیاستهای منصور حکمت بود.

سنگر بندی در مقابل تعرض بورژوازی جهانی

با طرح بحثهای کمونیسم کارگری منصور حکمت وارد بحث های خودش در عرصه جهانی می شود و کمونیسم کارگری را در آن ابعاد مطرح می کند. نقد سوسیالیستی تجربه انقلاب کارگری در شوروی، بحث آزادی برابری، حکومت کارگری که تفسیر بسیار شیوا و کمونیستی است توسط او تدوین شده است. نقد گورباچفیسیم، سند کنگر سوم حزب کمونیست مبنی بر موقعیت کمونیسم و ژهان امروز و دهها سند دیگر در راستا تقابل به آن تعرض تندین و به امید و سیاست ناظر بر فعالیت هزارها کمونیست تبدیل میشود.

تدقیق افق و پرچم کمونیستی در عرصه سیاست ایران

قرارهای متعددی در رابطه با بحث های سیاسی و سازماندهی ما در میان کارگران، مجمع عمومی، شورا، دولت در دوره های انقلابی، بحث کارگران کمونیست چه می گویند و اینکه بالاخره منصور حکمت بحث کارگران و انقلاب را مطرح می کند که هر انقلابی، انقلاب ما نیست. کارگران انقلاب خاص خودشان را دارند.

زمینه های شروع تقابل علنی ناسیونالیسم کرد و چپ ملی با کمونیسم کارگری

بعد از پروسه ی فعالیتها در حزب کمونیست ایران و به دلیل بحران سراسری که با فرو ریختن دیوار برلین پیش آمد که اسم آن را شکست کمونیسم گذاشتند، در سطح دنیا بازار آزاد و دموکراتیسم عربده کشید و خلیجها از کمونیست بودن خود عقب نشینی کردند، اسم خود را عوض کردند و سازمانهایشان را تغییر دادند. منتها در دل همه این تاریکی و این لحظات ما نوری می بینیم، یک کمونیستی می بینیم و یک تلاش را می بینیم. پرچمی که منصور حکمت آن را بر افراشته می کند. این تحولات جهانی و جنگ خلیج بر درون حزب کمونیست و کومه عمیقاً تأثیر می گذارد.

ادامه در صفحه ۵

زنده باد سوسیالیسم!

نقش و جایگاه منصور ..

بویژه با قدرت گیری احزاب بورژوا ناسیونالیست کرد در کردستان عراق به جریان ناسیونالیسم کرد در کومه و چپ ملی گرا نیرو می بخشد. این به اختلافات کمونیسم کارگری با کمونیسم ملی و ناسیونالیسم کرد در آن حزب ابعاد دیگری میدهد و سر انجام منجر به جدایی منصور حکمت و قریب به نود درصد کادر و اعضای کومه و حزب کمونیست از آن سازمان میشود. ناسیونالیسمی که در حزب کمونیست کومه له بود در سایه تعرض جهانی به کمونیسم و اتفاقات جنگ خلیج موقعیت اجتماعی دیگری پیدا کرد و در صدد باج گیری از کمونیسم مسلط بر حزب کمونیست و کومه بر آمد. در آن جا بود که رهبری کومه له عبدالله مهندي، از منصور حکمت و دفتر سیاسی می خواهد این حزب یعنی حزب کمونیست ایران رسماً از جلال طالبانی و جنبش ناسیونالیسم کرد حمایت کند. اسنادش موجود است و بعد از کشمکش های چند ماهه شاید یکسال و اندی کمونیسم کارگری و منصور حکمت که فراکسیون کمونیسم کارگری را قیل از آن تشکیل داده بودند اعلام می کند که حزب دیگری را برای آرمانهای کمونیستی و برای سازماندهی کمونیستی تشکیل می دهد. در نتیجه بیش از 90 در صد از نیروهای حزب کمونیست و از جمله کادرها و رهبری کومه له که ما هم بخشی از آن بودیم با کمونیسم کارگری و با منصور حکمت آن حزب را ترک کردیم. یک جدایی که در نهایت احساس مسئولیت از جانب ما صورت گرفت. باقی ماندگان در آن سازمان نه تنها قدر این جدایی را ندانستند بلکه فرهنگ دروغ و لمپنی را علیه ما در پیش گرفتند. جدایی در یک سازمان بزرگ و مسلح که یک نفر هم حتی کوچکترین اتفاقی برایش پیش نیامد و این جدایی مدرنانه صورت گرفت. همانطور که منصور حکمت گفت با قلمش و با نوشته هاش از آن سازمان بیرون آمد و بقیه کادرها و رهبران کمونیستهای یک جنبش هم به همین شکل .

تشکیل حزب کمونیست کارگری

در 30 نوامبر 1991 ایجاد حزب کمونیست کارگری را اعلام می کند. اعلام موجودیت یک حزب جدید تنها بدلیل جدائی از حزب کمونیست ایران و در بعد سازمانی نبود. همانطوریکه خودش توضیح می دهد اساساً به موقعیت کل کمونیسم در دنیا و

ضرورت یک سنگر بندی کمونیستی در مقابل با تعرض بورژوازی به کمونیسم مربوط بود. حمله بورژوازی که آن موقع بخشاً در جنگ خلیج و طلوع خونین بوش تداومی می شد حزب کمونیستی که منصور حکمت در رأسش بود(حزب کمونیست و کومه) را تحت تاثیر خود قرار داد .

تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق، قدمی دیگر در مقابله با تعرض به کمونیسم

سال 92 و بعد از تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران منصور حکمت در تلاش برای تشکیل یک حزب دیگر در عراق بر آمد. همان دوره گفت "کمونیسم کارگری در عراق به یک حزب واحد نیاز دارد". به دنبال تلاشهای گسترده و تاثیرات معنوی و سیاسی ایشان در عراق سرانجام آن حزب در عراق شکل می گیرد. برای اولین بار یک حزب کمونیستی و کارگری در عراق شکل می گیرد که اسم آن حزب کمونیست کارگری عراق است. برنامه "یک دنیا ی بهتر" که از جانب منصور حکمت تهیه شده است به عنوان برنامه و مینا تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق از جانب صدها کمونیست مقتدم عراق و کردستان عراق بدست گرفته میشود.

"پایان یک دوره:"

در سالهای تشکیل حزب کمونیست کارگری همه شاهدند، دوست و دشمن، موافق و مخالف که نه تنها بزرگترین حزب کمونیستی که به واقع بزرگترین اپوزیسیون را منصور حکمت سازمان می دهد. با وجود حزب کمونیست کارگری ایران در داخل و در خارج، در عراق و در کل منطقه عملاً سنگر بندی کمونیستی در تقابل با افسارگسیختگی بورژوازی و اینکه شکست سرمایه داری دولتی را شکست کمونیسم خواندند از جانب منصور حکمت ایجاد گردید و در همین رابطه "درپایان یک دوره" را نوشت. عبور از تاریکیهای آندوره و پاسخ به مسائل گرهی جنبش کمونیستی و کارگری محور تلاش او است. از جمله برنامه یک دنیای بهتر را می نویسد که هر انسانی بتواند فقط یک ساعت از وقت خودش را روی خواندن آن صرف کند متوجه می شود که همان برنامه یی است که مانعیت کمونیست دوران خودش مارکس و انگلس نوشتند همان تفسیر و مرزبندی با جنبش ها و نگرشهایی هستند که مارکس در دوران خودش به عنوان مرزبندی با سوسیالیستهای

فئودالی و بورژوازی و خرده بورژوازی کرد. در ابعاد جهانی به ویژه در سطح جغرافیایی ایران و عراق و منطقه می فهمیم برنامه اش چی هست تعریف از کمونیست چیست، رابطه انقلاب و اصلاحات چیست و پاسخ به حل مشکلات ملی در آن منطقه و قوانین کار باید چی باشد. همه جزئیات یک الترناتیو کمونیستی- کارگری را در برنامه می نویسد و علاوه به این آثار های اخیر منصور حکمت را اگر نام ببریم واقعت این است که اگر هر کسی با وقت آنها را بخواند همان ارزش کاپیتال و اسناد مارکس را دارد . در دوران خودش علاوه بر تمام فعالیتهایی که داشته است. شما اگر بروید بحث "دموکراسی انتخابی" را بخوانید، "بحث ملت و ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری" را بخوانید به چه شکل عملی افکار استالین ،که اساساً تئوریزه کننده موقله حق تعیین سرنوشت و ملی گرایی هستند، به چه شکلی دارد نقد می کند و نشان می دهد که ملت محصول جامعه سرمایه داری موجود و محصول ناسیونالیسم و جنبش های ناسیونالیستی است . و این آثار در کنار " پایان یک دوره" بگذارید که پاسخی است به تعرضی که به کمونیسم در آن سطح جهانی شد.

وضع سیاسی ایران و رویدادهای مهم

میثت حکمت درباره اوضاع سیاسی جمهوری اسلامی متکی به همان شناخت عمیق از سرمایه داری و به همان متد مارکسیستی در برخورد به کل روندهای سیاسی و روئبای است. مباحث او در مورد دوم خرداد و بحران رژیم و راجها و شروط سرنوئی و غیره کماکان بحث زنده و مورد قبول و دقیق اوست . بررسی بحران و وضع اقتصادی جمهوری اسلامی نیز به همین شکل جامع و کماکان معتبر است . بحث اش در مورد مسئله حزب و جامعه و همین طور دنیای بعد از 11 سپتامبر و آخرین سند با ارزش ایشان "آپا کمونیزم در ایران پیروز می شود" از جمله آخرین آثار کمونیستی و راه گشای حکمت می باشد.

وضع سیاسی ایران و رویدادهای مهم

به این ترتیب ما منصور حکمت را قبل از شروع قیام تا مقطعی که در قید حیات است می بینیم که چه نقشی در سطح جنبش کمونیست و جامعه ایفا کرده است. هر کدام از کمونیستهای آن جامعه نقشی را ایفا کرده اند ، تاثیراتی گذاشته اند. منتها تاثیرات و نقش گذاری در این سطح ماکرو در پاسخ به معضلات و مسائل پایه ای جنبش کمونیستی و کارگری

و اینکه صفی از سازمانها را این ور و آن ور کند چندین سازمان بیاورد و چندین حزب را سازمان و تشکیل بدهد و سنگر و امید به وجود بیاورد تنها در قدرت ایشان و متعلق به دستاوردهای کمونیستی حکمت میتواند باشد . صدها و هزاران کادر کمونیست را در یک حزب رهبری و سازماندهی و متحد کرد ، اینها فقط ویژگی و فعالیت دوران خاص منصور حکمت هستند .

جمع بندی، متد متداول و حلقه های کلیدی کمونیسم حکمت

با توجه به اینها توجه شما را به نکته های کلیدی جلب می کنم که در بحثها گفته ام . از سال 57 تا مرگ منصور حکمت ما کل نظرات منصور حکمت را به هم پیوسته می توایم ببینیم و نشان بدهیم هیچ کدام از دید گاه هاش نه تنها متناقض نیست بلکه پله پله پیشرفت کرده و آمده جلو و به ویژه در مقطع بحثهای کمونیسم کارگری در یک موقعیت دیگری قرار می گیرد.

در کل این بحثهای منصور حکمت ما چند مسئله مهمی را می بینیم . بعد از شکست انقلاب اکثر منصور حکمت تنها کمونیستی است که در یک ابعاد سراسری و با صدها سند و مقاله تئوریک و سیاسی و در عمل از آن تاریخ زنده دفاع می کند و راه نشان میدهد و مارکسیسم را از زیر آوار بیرون می آورد. تلاش کرد و نشان داد که بعد از آن تاریخ ممکن است یک تاریخ دیگری را شکل داد و کمونیسم و کارگر را به پیروزی رساند. تنها رهبری بود که کمونیسم مارکس و پراکتیک انقلابی لنین را معرفی و نمایندگی کرد. تلاش 25 ساله منصور حکمت به این راه خدمت کرده است. کمونیسم را از زیر آوار همه آن خرافاتی که من فقط به بخش کوچکی از آن اشاره کردم بیرون بیاورد و کمونیسم را به طور ایژکتیو از مقولات تئوری خشک و تجزیدی و مختص به روشنفکران رها ساخت و به عنوان یک پدیده اجتماعی زنده و مربوط به طبقه کارگر و قابل عملی و میشود همین امروز به نتیجه رساند تفسیر می کند و فراخوان پیوستن به آن می دهد و در مقابل جامعه قرار می دهد. در کل بحثهای منصور حکمت و دیدگاه منصور حکمت از بحثهای تئوریکش گرفته تا یک بحث ساده سیاسی درون سازمانی و یا یک سند بیو گرافیش انسان در محور بحثهایش قرار دارد و این یکی ویژگیهای مهم کمونیسم منصور حکمت است .

ادامه در صفحه ۶

زنده باد آزادی! زنده باد برابری!

نقش و جایگاه منصور ..

در کل پروسه ای که ما طی می کنیم منصور حکمت به عنوان یک مارکسیسم منتقد جدی کاپیتالیسم در هر پوششی است و کلیه وجوه آنرا رد میکند. الغای کار مزدی و مالکیت خصوصی شاخص کمونیسم حکمت است. به نظر من منصور حکمت را نباید با اینها شناخت و تعریف کرد. چرا کار مزدی و تاکی بشر تحمل کند؟ شب و روز باید رفت کار مزدی کرد و این جامعه را هم قبول داشت! جامعه "مدرن دموکراسی" و متکی به استثمار و کار مزدی که تو همین سوند وتوی اروپا ضد انسانی ترین جامعه است. جامعه ای که کار مزدی بر آن حاکم است جامعه آزاد نیست. و این بنیادهای سرمایه داری را منصور حکمت به نقد کشیده است. اینکه می گوید تفاوت بین کمونیسم کارگری با "کمونیسم" های نوع دیگر هست قبل از هر چیز از اینجا ناشی میشود. در این است که ما نقد هر شکلی از سرمایه داری و احزاب آنرا در رأس و اولویت کار خود داریم بقیه چنین نیستند. به همین دلیل ساده کمونیست نیستند. بشریت زمانی میتواند آزاد باشد که کار مزدی ور بیفتد و بشر از زیر ستم و این موقعیت فرودست و نابرابر رها گردد.

و بالاخره ویژگی دیگر منصور حکمت که در تمام بحث ها پیش هست و برایش تلاش کرد این است که کمونیسم و طبقه کارگر بدون تحزب هیچ جایی نمی رسد. این ویژگی کمونیسم حکمت است. خیلی از کمونیسمهای دیگر به دلیل اینکه با اصلاحات و جنبش های دیگر بورژوازی در یک قطار قرار دارند نیازی به سازمان و تحزب مستقل و کمونیستی ندارند. آن تاریخی هم که من بدان اشاره کردم این طور نبوده است. سازمان فدائیان خلق وارد نمونه برجسته آن بود. بزرگترین نیروی چپ آن دوره بود. صد هزار انسان در تهران برای فراخوانی آنها جمع می شدند منتها کارشان چی بود؟ این بود که تخم مرغ رنگ می کردند روی آنها می نوشتند زنده باد پروتاریا. در حالیکه اگر حزب کمونیستی از نوع ما آن قدرت را در آن دوره می داشت قدرت را می گرفتیم. داشتن چند هزار کادر کمونیست در ایران الان هم داشته باشی بدون تردید باید قدرت سیاسی را بگیری و سازمان بزرگ و متحزب کمونیستی ایجاد کنی و تناسب قوا را به نفع کارگر و کمونیزم عوض کرد. در نتیجه این تحزب باید چشم "طمع" به کسب قدرت داشت. و خیلی هم به حق است کمونیستها باید طمع قدرت سیاسی را داشته باشند. این حق و اعتماد بنفس و استراتژی را که بورژوازی و چپ سنتی از ما گرفته باید به کمونیستها و کارگران بازگردانیم. تا کی باید در انتظار این بود که فلان آخوند و بورژوا تغییر پیدا کند، تا کی مثلاً در انتظار ماند که حق من کارگر از طریق فلان اتحادیه و صنف گرفته شود؟

چرا محصولات این جوری شده؟ چرا کارخانجات کوچک به یک کارخانه بزرگ تبدیل نشده است؟ همه اینها مارکس اسمش را گذاشت مفسران و روشنفکران کاپیتالیست. اینها که در تاریخ ایران اساساً "چپ" هم بوده اند به بورژوازی خدمت کرده و می کنند. مارکسیسم کارش این نیست.

خود آگاهی طبقاتی و کمونیستی در دیدگاه منصور حکمت و خط کمونیسم کارگری فوق العاده مهم است. کمونیستها و کارگرها باید آگاه و روشن به منافع سر راست طبقاتی خود باشند. که هر سلی که می آید آنها را نبرد، هر جنبشی که آمد آنها را به بازی نگیرد. باید آگاه و روشن باشند و روی پای خودشان و روی منافع طبقاتی خودشان بایستند و هیچ اتفاقات و قدرتهای دیگر نتواند آنها را، افکار آنها را، جنبش آنها را این ور و آن ور بکند و این یکی دیگر از ویژگیهای منصور حکمت است که خیلی تلاش کرد این خود آگاهی را به یک امر بدیهی جنبش ما تبدیل کند. به اعتقاد من در این امر به درجه زیادی موفق شد. روشن بینی و حضور خود ما گویای این موفقیت برای حکمت است ولی متأسفانه عمرش کفایت نکرد تا این مهم را به مقصد نهایی برساند نگاه ما به مسائل و پدیده های مبارزاتی، محصول همین خود آگاهی و خط روشن کمونیستی است. منصور حکمت و راهش و خطش زنده باقی خواهد ماند! مارکس بیش از یک قرن است در قید حیات نیست اما هیچ کسی، هر کسی که یک سر سوزنی اعتقاد به آزادی، به راهی داشته باشد نمی تواند بگوید مارکس نیست، برای منصور حکمت هم نمی توانیم بگوییم منصور حکمت نیست. از دست دادنش یک ضایعه بزرگ و جبران ناپذیر است! منتها وجود این خود آگاهی کمونیستی در صفوف جنبش ما، گنجینه بزرگ حکمت و اهداف و خط و نگرش که وجود دارد و خواندن آثار منصور حکمت به ما کمک می کند که همیشه او را در کنار و همراه خود حس کنیم. بهترین گرامی داشت از حکمت، درست همانند مارکس، خواندن او و بدست گرفتن آثار و اسناد و راه او میباشد. حکمت را باید بشناسیم و بشناسانیم. من شخصاً فکر میکنم بدون حکمت و بدست گرفتن راه و سیاستها و مبانی فکری او پیروزی کمونیسم و کارگر در ایران ممکن نخواهد شد!

تردیدی در این ندارم که در فردای آزادی در ایران منصور حکمت نیز همانند موفقیتی که مارکس و لنین پیدا کرده اند، به عنوان مارکس این سده در تاریخ جنبش کمونیستی و کارگری در ابعاد جهانی ثبت خواهد گردید و بدست گرفته خواهد شد.

تلاش امروز ما و ارزش گذاری ما برای منصور حکمت و در هفته حکمت قبل از هر چیز در گرو خواندن حکمت، شناساندن او و در دسترس قرار دادن آن در جامعه و در میان کارگران و تلاش و پراکتیک مستقیم خود ما برای به پیروزی رساندن اهداف و آرمانهای منصور حکمت میباشد. یعنی اهداف و آرمان طبقه کارگر و کمونیسم و تک تک ما. به این امید شما در این امر مهم شریک شوید.

با تشکر از حضورتان در اینجا

زنده باد منصور حکمت! زنده باد حکمتیسم!

این سخنرانی در هفته حکمت در سال 2009 و در شهر گوتنبرگ سوند صورت گرفته است که توسط افسانه رها پیاده شده است و اکنون برای اولین بار منتشر می شود.

31-05-2010

####

اقدامات در هفته حکمت

اکتبر میبرسد

هفته منصور حکمت نزدیک است. چه اقداماتی را به این مناسبت به فعالین حزب در داخل توصیه میکنید؟

رحمان حسین زاده

چرا فقط به فعالین حزب؟ هفته حکمت مختص فعالین حزب و یا بهتر بگویم محدود به فعالین حزب نیست. این هفته به همه دوستانان حکمت متعلق است. فعالین حزب هم به عنوان بخشی از دوستانان حکمت لازمست مبتکرو پیشقدم اقدامات مربوط به این هفته باشند. هفته حکمت، به سهم خود میخواهد منصور حکمت این رهبر تاریخ معاصر آزادیخواهی و برابری طلبی و کمونیسم را به جامعه معرفی کند. افکار، سیاست، انسانگرایی عمیق و تصمیمات سرنوشت ساز او را به جامعه معرفی کند.

هر دوستدار منصور حکمت لازم است محیط دور و بخود را با افکار و سیاست و شخصیت وی آشنا کند. جامعه نشنه آزادی به فکر و سیاست و آلتزاتیوهای حکمت نیازمند است. انسان خواستار راهی، کارگر ضد استثمار، زن خواستار برابری، جوان خواهان سعادت و شادی و آینده بهتر، جنبش حقوق کودک و در یک کلام جامعه عاری از هر نوع ستم و تبعیض، به سیاست و پراتیک درخشان منصور حکمت نیازمند است.

حاصل 25 سال زندگی سیاسی حکمت را باید قابل دسترس کرد. هفته حکمت فرصتی است که هر دوستدار منصور حکمت به سهم خود حکمت را به میان کارگر و مردم ببرد. هر کس به سهم خود میتواند کاری بکند. میدانم محدودیتهای احتمالی جمهوری اسلامی دامنه عمل اقدامات مورد نظر هر کسی را در داخل محدود میکند. با وجود این بسیاری کارها شدنی است. اینروزها خود را جای یک دوستدار حکمت در داخل کشور میگذارم، فکر میکنم فوری میشود این کارها را کرد.

با اولین جمع دوستانان حکمت آشنا ومورد اعتماد قول و قرار میگذارم، در شهرمان، در محیطی که هستیم، مثلاً پوستر هفته حکمت و تراکت هایی از دو گفته مشهور او یعنی "اساس سوسیالیسم انسان است. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است" و یا "دنیا بدون فراخوان سوسیالیسم، بدون امید سوسیالیسم، بدون "خطر" سوسیالیسم به چه منجلابی تبدیل میشود!" را تهیه و وسیعاً پخش میکنیم.

سی دی سخنرانیهایش را و یا جزوات مطالبش را گیر آورده و تکثیر کنیم. تلاش میکنیم در روز جمعه میانه هفته حکمت ترتیبی دهیم که دوستانان منصور حکمت را در هر جا و مکانی که مناسب میدانیم جمع کنیم. پای بازخوانی مطلب و یا یکی از سخنرانیهای از حکمت بنشینیم. از حضار میخواستیم هر کس که درس و تجربه و احیاناً خاطره ای از حکمت را به یاد دارد، برای جمع بازگو کند.

خلاصه کاری کنیم که در پایان هفته تعداد زیادی با حکمت و کمونیسم و انسانیتش آشنا شوند. حول سیاستها و اهداف رهبر برجسته کمونیسم معاصر متحد شوند. دوستانان حکمت را به چنین اقدامات و بسیاری ابتکارات دیگر فرامیخوانم.

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

منصور حکمت در درجه اول یک کمونیست دارای دیدگاه مارکسی و لنینی بود

(مصاحبه با فاتح شیخ به مناسبت هفته منصور حکمت)

اسماعیل ویسی: فاتح شیخ، منصور حکمت شخصیتی چند بعدی بود: ایدئولوگ کمونیست، تنورسین، نظریه پرداز و متفکر مارکسیست، فعال جنبش سوسیالیستی کارگری با نظرات خاص خود، سازمانده، استراتژیست و تاکتیسیست حزبی، رهبر سیاسی شناخته شده با متدولوژی مارکسیستی و لنینی و با دخالتگری خاص و کاراکتر تعیین کننده در شکل دادن به کمونیسم دخالتگر و مستقل معاصر، کمونیسمی که بتواند در صحنه سیاست و جامعه در جهت ایجاد تغییر در زندگی مردم از کوچکترین رفرمها گرفته تا تغییرات اساسی توسط انقلاب اجتماعی سوسیالیستی طبقه کارگر، ایفای نقش کند. در یک کلام بعنوان سیاستمدار انقلابی کمونیست. کدامیک از این ابعاد در کاراکتر منصور حکمت اصلی و تعیین کننده بود؟ سیر تکوین اندیشه های منصور حکمت از نظر شما چگونه بود و آیا گسستی در این سیر صورت گرفته است؟

فاتح شیخ: منصور حکمت در درجه اول یک کمونیست دارای دیدگاه مارکسی و لنینی بود که تغییر بنیادی جامعه سرمایه داری موجود را از راه انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر ممکن میدید و تعقیب میکرد. این موضوع که "ژوبین رازانی" چگونه و از چه مسیر مشخصی کمونیست و مارکسیست شد و در چه پروسه ای "منصور حکمت" شد، را خود او با کلامی شیوا و زنده در سمینار تاریخ شفاهی اتحاد مبارزان کمونیست در انجمن مارکس لندن بیان کرده است، که هر کس بخواید میتواند هم در منتخب آثار یکجلدی (انتشارات حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، ژوئیه ۲۰۰۵ - خرداد ۱۳۸۴) در صفحات ۱۸-۱۰۹ بویژه از صفحه ۱۰۱۵ به بعد، و همچنین در آرشیو حکمت <http://hekmat-public-archive.net> در ردیف آثار سال دوهزار به آن دسترسی پیدا کند.

بنابراین در جواب به اینکه کدامیک از آن ابعاد متعدد و متنوع سوال شما در کاراکتر منصور حکمت اصلی و تعیین کننده بود، با شناختی که از او دارم فکر میکنم همان عبارت "کمونیست دارای دیدگاه مارکسی و لنینی" گویا و رسا باشد، چرا؟ چون

این عنصر جنبشی - فکری در واقع زیرساخت کاراکتر او از ۱۶-۱۵ سالگی تا پایان حیات کوتاه و پربارش بوده است. البته خود این عنصر "کمونیست مارکسی و لنینی" در دوران رواج کمونیسم بورژوازی شوروی و چین دهه هفتاد قرن بیستم، یک خصلت خلاف جریان، رادیکال، نقاد، جستجوگر و حقیقت جو به او داده بود. با بالا گرفتن پروسه انقلاب در ایران و دخالت جدی عملی و نظری او در آن پروسه، ژوبین رازانی و بعدا منصور حکمت بر یک ریل عمیق و تکامل مداوم و همه جانبه فکری و سیاسی و پراتیکی قرار گرفت که متأسفانه در اوج خلاقیت و فوران خود بر اثر آن بیماری لاعلاج ناگهان قطع شد. حاصل بیست و دو سال تلاش بیوقفه او، یک نقد همه جانبه کمونیسم بورژوازی از زاویه نقد کمونیستی و مارکسیستی به جامعه و جنبشهای بورژوازی بود. این نقد مارکسیستی امروزی، شرط ضروری و مبنای اصلی احیاء کمونیسم معاصر از زاویه جنبش اجتماعی طبقه کارگر و تئوری کمونیسم مارکس، در تقابل با کمونیسمهای روسی و چینی و غیره و منتقدان غیرکارگری آنها بود و به همین دلیل منصور حکمت این کمونیسم احیاء شده معاصر را "کمونیسم کارگری" اسم گذاشت. منصور حکمت خود در این پروسه احیاء کمونیسم، به رهبر و تنورسین و سازمانده جنبش حزب کمونیستی با آن اوصافی که شما ذکر کرده اید، تبدیل شد.

این رشد همه جانبه و بسیار غنی و متنوع کاراکتر منصور حکمت در طول آن سه دهه و نیم از آغاز خودآگاهی نوجوانی تا پایان عمرش واقعا شگفت انگیز است و اوصافی که در سوال شما هست هنوز گویای همه آنچه او داشت نیست. بهتر است یک پاراگراف از آن سمینار تاریخ شفاهی اتحاد مبارزان کمونیست در انجمن مارکس لندن، که در توصیف کمونیست شدن و مارکسیست شدن خود در مرحله پیش از روبرو شدن با انقلاب ایران، بیان کرده است را با هم مرور کنیم: "مارکس را بعنوان مدافع مالکیت اشتراکی میشناختم و خودم را حتی در مراحل نزدیک به گرفتن لیسانس، مارکسیست و طرفدار مالکیت اشتراکی میدانستم، گرچه یک سطر هم از مارکس نخوانده بودم، اما از ۱۵، ۱۶ سالگی به خود میگفتم کمونیست. وقتی به انگلستان آمدم، در دانشگاه "کنت" در کانتربری که در فاصله ۸۰ کیلومتری لندن قرار دارد، با بچه‌های تروتسکیست و بچه‌های حزب کمونیست قدیم انگلستان آشنا شدم. و برای اولین

بار نشستم کتابهای مارکس را به انگلیسی خواندم. و به این معنی مارکسیست شدن آگاهانه من با خواندن کاپیتال مارکس در خانه‌ای در لندن آغاز شد. کتاب کاپیتال مثل یک کتاب ثریلر، برای من هیجان داشت. شما اگر فصل اول کاپیتال را خوانده باشید، مارکس انسان را با همان هیجان به طرف نتایجی که میخواهد بگیرد، میبرد. به هر حال من نشستم کاپیتال را خواندم. و ایدئولوژی آلمانی را خواندم..." (منتخب آثار یکجلدی ص ۱۵۱۶)

تاکید من بر دادن این توصیف "کمونیست مارکسی و لنینی" بعنوان زیرساخت و عنصر تعیین کننده کاراکتر منصور حکمت از نظر خودم به این خاطر است که اولاً این عنصر همچنانکه اشاره کردم در طول حیات او دانما حضور داشته و دانما هم در شکوفایی و گسترش خیره کننده ای بوده است. اما در واقع این برخورد منصور حکمت با انقلاب ۵۷ و دخالت پرشور، پرکار و دخالتگر او پابهای پروسه انقلاب ایران در عرصه های فکری، سیاسی، پراتیکی و حزبی از زاویه کمونیستی و مارکسیستی بود که از آن انقلابی متفکر مارکسیست بزرگ را ساخت. افسانه سازی از شخصیت های بزرگ یک رسم رایج بشری از قدیم تا امروز بوده است. اما این کار ما نیست و بویژه با کار و دیدگاه خود منصور حکمت منافات کامل دارد. بنابراین هر حکمتیست و هر علاقمند به زندگی و کار و آثار حکمت باید سعی کند پروسه رشد ژوبین رازانی به منصور حکمت و رشد دائم و درخشان شخصیت او در آن همه عرصه متنوع را در رابطه تنگاتنگ و دیالکتیکی با پراتیک انقلابی و اجتماعی او در دل یک انقلاب مهم آخر قرن بیستمی و یک جنبش اجتماعی و سیاسی و حزبی کمونیستی و کارگری بفهمد. این البته هم تلاش فکری و هم زحمت و مایه گذاشتن از وقت و خواندن و گوش دادن به آثار حکمت را می طلبد و می ارزد. بسیار هم می ارزد. یک کار شایان افتخار حزب حکمتیست گذاشتن سنت هفته منصور حکمت است که هدف از آن جلب توجه به همین تلاش ارزنده برای شناختن و شناساندن کاراکتر عظیم انقلابی و مارکسیستی و در عین حال انسانی، خاکی و دوست داشتنی منصور حکمت است. خوشبختانه با قابل دسترس شدن بخش اعظم آثار او این کار برای هر کس که شور و علاقه آن را در خود بیابد بسیار ساده و عملی شده است. در آخر این بخش از جواب دوست دارم اشاره کنم که سالیهای آخر حیات منصور حکمت از

پربارترین کل آن بیست و چند سال فعالیت کمونیستی، مارکسیستی و انقلابی او بوده است، برای مثال چند عنوان از آخرین آثار و درخشانترین آثارش را نام میبرم: بازخوانی کاپیتال، آیا کمونیسم در ایران پیروز میشود؟ بحران و انشعاب در کومه له، دنیا پس از یازده سپتامبر.

با اجازه شما میخواهم عذر بخوام از دادن جواب تفصیلی به بخش دوم سؤالتان: سیر تکوین اندیشه های منصور حکمت ... و اینکه آیا گسستی در این سیر صورت گرفته است؟ چونکه این در یکی دو صفحه مورد نظر شما نمیکند و به کار و مجال بسیار وسیعتری نیاز دارد (که شخصا به عهده گرفته ام و امیدوارم بتوانم هر چه زودتر آن را در اختیار عموم بگذارم). تنها به چند نکته اشاره کوتاه میکنم:

یکی اینکه در سیر تکوین اندیشه های منصور حکمت، شروع کردن از خواندن کاپیتال و ایدئولوژی آلمانی بصورت دست اول و در محیط چپ انگلستان دهه هفتاد قرن بیستم تأثیر مهمی داشته است (خودش جانی میگویی: ما شانس داشتیم که از "کاپیتال" شروع کردیم). دوم جوش خوردن و چفت شدن با پروسه یک انقلاب مهم در کشور نسبتاً مهمی مثل ایران، از اول تا آخر آن و در مراحل مبارزه طبقاتی و کمونیستی بعد از به شکست کشاندن شدن آن انقلاب، تأثیر اساسی، گسترده و تعیین کننده ای در سیر تکامل اندیشه های منصور حکمت داشته است.

و بالاخره سوم اینکه در سیر اندیشه منصور حکمت یک پیوستگی (و عدم گسست) بر اساس مارکسیسم دست اول مارکسی و بر اساس یک تعلق عمیق و قوی به لنینیسم، با قوت تمام موجود است. با اینحال خود او به یک چشم فکری - پراتیکی در جریان انتقال از دوره "مارکسیسم انقلابی" به دوره "کمونیسم کارگری" اشاره دارد که درک روشن و بدون اغماض از آن بسیار ضروری است. منصور حکمت در اثر مهم خود: "تفاوتهای ما" این گسست از مارکسیسم انقلابی به کمونیسم کارگری را، هم از زاویه جنبشی و هم از زاویه دیدگاهی با تفصیل و روشنی تمام شرح داده است. تعبیر این پروسه احیاء به "نایبوستگی" در سیر اندیشه منصور حکمت درست و دقیق نیست هرچند شفافیت و برائی بالای نظری و پراتیکی اش در دوره کمونیسم کارگری با دوره مارکسیسم انقلابی قابل قیاس نیست.

چنانکه گفتم این بحث مجال وسیعتری میخواهد و این جواب کوتاه قطعاً قادر به ادای حق مطلب نیست. ####
با تشکر از شما!

کارگران جهان متحد شوید!

در گرامیداشت منصور حکمت !

ایوبکر شریفزاده

اگر اشتباه نکنم من منصور حکمت را در سال 61 خورشیدی قبل از تاسیس حزب کمونیست ایران در روستای سارده کویستان (سرد کوهستان) که مقر انتشارات آن وقت کومه در آنجا بود ملاقات کردم که هیچ وقت فراموش و از یاد نخواهم برد. یادم هست موقع نهار بود آن روز بحثی در مورد شعار آنوقت اتحاد مبارزان کمونیست در گرفت شعار مرگ بر سرمایه، مرگ بر امپریالیسم بود. سؤال برای یکی از بچه ها که به "ح" تنوری مشهور بود مطرح بود که منصور حکمت چون همیشه توضیحات کافی و قانع کننده را داد. بعد از صرف نهار همه پراکنده و دنبال کار و وظایف تشکیلاتی شدیم ماند که ح تنوری تنوریهایش دود شد. این خاطره بود از اولین دیدارم با منصور حکمت اما نه من و هیچکس نمی توانم با یک نوشته و مقاله ای، مصاحبه و میزگرد بتوان منصور حکمت را معرفی کند. بلکه دانم و روزمره مند حکمت را در برخورد و فساد و اعتیاد و زن ستیزی و کودک آزاری و... که سلاح تیز و براه و از همه مهم تر بدون سازش و ذره ای تخفیف است شناخت. منصور حکمت که تنها بعنوان بزرگترین مارکسیست قرن بعد از مارکس یک متفکر و سیاستمدار و رهبر مصمم و مدافع انسانیت و برابری بلکه او به معنای واقعی کلمه یک انقلابی بر جسته هم بود. که می خواست همین امروز آرمانهای انسانی و برابری طلبانه اش متحقق شود. می خواست و بی قرار بود برای رهایی انسان از مرز و مرزهای مابین و معتقد بود که نسل آینده تاریخ و سرنوشت خود را میسازد و برای همین امروز و تغییر در زندگی میلیونها انسان قول تایم و خستگی ناپذیر تلاش کرد. هیچ چیز این دنیا وارونه و نابرابری مربوط به حق انسان و جامعه از دید او پنهان نبود و نمی توانست زیر تیغ تیزو برنده حکمت قرار نگیرد. به همین خاطر یک تنه جواب تمام کله گنده، تنوریسینها و سران اصلی و دولتمردان سرمایه داری را به هم رساند و شفاف ترین شکل می داد و به همین خاطر تمام مدافعان ریز و درشت نظم نوین و موجود و محافظان نظام سرمایه داری در هر شکل و شمایل از دست منصور حکمت خواب راحت نداشتند. چرا که بقول خودش می خواست این دنیای وارونه را از قاعده بر زمین گذارد که این جهت و تلاش در جا مفعول خیلی ها را بلا فاصله به خطر می انداخت. در بخشش، توان و ظرفیت منصور حکمت تا حدی بود که نا خواسته و نا آگاهانه کل تشکیلات از بالا تا پایین هیچ کس در توان و کالبد خود ظاهر نمی شد چرا که همه خیالشان راحت بود که منصور حکمت هست که هر ناتوانی و احیانا خرابکاری را راست و ریس کند. حکمت جوان و پر شور در اوج تعرض ارتجاع سرمایه داری اسلامی و در نهایت پاس و نا امیدی بعد از انقلاب 57 ایران و حاکمیت سیاه سرمایه داری هار و وحشی اسلامی و در اوج قساوت و جنایتی که حکومت اسلامی سرمایه در ایران راه انداخته بود منصور حکمت 26 ساله بی قرار در سال 62 خورشیدی حزب کمونیست ایران آن وقت و در سال 92 میلادی حزب کمونیست کارگری وقت و سرانجام حزب کمونیست کارگری عرق را تشکیل داد. و برای تشکیل آن احزاب و رهبری آنها تا مرز بی نهایت تلاش کرد. نباید فراموش کنیم که کمونیسم حکمت به حق و بدست کوچکترین شباهت و قربانی به "کمونیسم" تا حال موجود نوع روسی، چینی و چریکی و غیره نداشت و همه اینها نه مینا بلکه خود همیشه مورد نقد منصور حکمت بود. اگر بخوایم درک کنیم که حکمت یعنی چی؟ یعنی دخالت برای تغییر، یعنی منتظر فرصت نماندن و فرصت ها را خلق کردن و نه تفصیر و مدح واقعیت، حکمت یعنی اعتراض و نارضایتی دائم و تلاش هر لحظه به واقعیت نظم و نظام موجود و تلاش برای تغییر آن. حکمت یعنی لنینیسم بسیار آگاه و منسجم تر در قرن 21 برای حکمت اساس سوسیالیسم انسان است. سوسیالیسم یعنی جنبش

بازگرداندن اختیار به انسان است این است که رهایی انسان و جایگاه آن در کمونیسم به عنوان یک رکن مهم وارد کمونیسم منصور حکمت میشود. کمونیسم او چون مارکس متکی به موجودیت اجتماعی طبقه کارگر در جهان مدرن و اعتراض این طبقه به سیستم بردگی مزدی در نظام کاپیتالیستی است و در جا و بلا فاصله می افزاید که طبقه کارگر صنعتی نمی تواند خود را رها سازد مگر اینکه همراه خود کل جامعه را آزاد و رها سازد اینجاست که هر چه را از منصور حکمت می خوانیم، می بینیم و می شنویم در تمام آنها رجوع به انسان و خوشبختی انسان موج می زند. و این نقطه درخشان چون خورشید ایده و افکار حکمت است. منصور حکمت پایه و اساس سیستم فکری و راههای قطعی برای به سر انجام و پیروزی رساندن کمونیسم را در دقیق ترین شکل ارائه داده و به تمام مسائل سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جهان در هر سطح و ابعادی پرداخته و یک خطوط منسجم تئوریک و متدولوژیک حکمتیسم را تعریف کرده است در یک کلام کمونیسم مارکس را از زیر آوار و تمامی شائبه های غیر مارکسیستی، شرقی ملی و مذهبی و... رها ساخته و به جرئت می توان گفت که در افزوده هایش به مارکسیسم و مبانی کمونیسم رادیکال و انقلابی، کارگری و پراتیکی را در دسترس گذاشته است از جمله یکی از بحثهای پایه ای و اساسی منصور حکمت بحث تفاوت های ماست. همچنانکه در شروع نوشته ام اشاره کردم منصور حکمت را نمی توان با یک نوشته و صداها نوشته توضیح داد بلکه برای درک و شناخت این انسان بزرگ و انقلابی باید در هر موردی به خودش مراجعه کرد. چرا که کمونیسم حکمت جوابی است برای رهایی از ده ها و صداها مصائب نظام سرمایه داری، جوابی است به نجات آن هزاران و میلیونها کودکی که بخاطر نبود امکانات اولیه پزشکی و عدم یک آمبول جاشیان را از دست می دهند. و بقول خودش کمونیسم کارگری و تلاش سال ها، ماه ها و روزها و بیشماری ساعت جنگ و جدل سیاسی و هزاران صفحه، بحث تئوریک سیاسی و دهها و صدها قرار و قطعنامه رادیکال برای نجات آن میلیون ها انسانیت که با هر دم و بازدم ما هزاران نفر می میرند و اینها هر کدام شمع نیستند که خاموش می شوند عددی نیست که خط می خورد بلکه مرگ هر یک در درون بازماندگان حفره ی سیاهی را ایجاد می کند. قلب منصور برای جواب به این همه بی حقوقی و نابرابری در جسم و کالبد حکمتیست می طبد حکمت ابزار است برای جنگ با این پدیده وارونه و ضد انسانی جامعه سرمایه داری. در خاتمه بد نیست انسان دوستی منصور حکمت را در مورد تواین را باز گو کنم در کنگره دوم حزب کمونیست ایران از منصور حکمت سؤال میکنند او در نهایت پر مسئولیتی و در عمیقاً انسانیش چنین توضیح می دهد. که تواین انسانهای مبارزی بوده اند که فقط به خاطر زنده ماندن و ادامه بقا در قابل شکنجه های طاقت فرسای روحی و جسمی ناچار به تسلیم شدند. آنها علیرغم میل درونی خود و زیر فشار تصمیم به چنین کاری گرفته اند و حاضر شدند در میزگردهای ساختگی و شوهای تلویزیونی که ماموران و شکنجه گران جمهوری اسلامی برای به تسلیم کشاندن آنها و ایجاد ربع و وحشت در جامعه شرکت کنند و تحقیر و بی شخصیت کردن خود را قبول کنند. اما بقای انسان محترم است و این انسانها نباید تحقیر و مورد بی حرمتی قرار گیرند. آنها مقصر نیستند بلکه حکومت جنایتکار اسلامی بانی این وضع و آنها را به چنین سرنوشتی دچار کرده است. نکته آخر حدود 11 سال پیش با یک شخصیت به معنای واقعی ناسیونالیست بحث می کردم و یکی از سر سخت ترین مخالفان منصور حکمت و کمونیسم بود می گفت با اینکه صد در صد مخالف حکمت هستم اما عمیقاً باور و اعتقاد دارم هر کسی اگر سر سوزن به کمونیسم باور داشته باشد باید در منصور باشد. اما چه بحثی روی من زیاد تأثیر داشته بدون اغراق تمام لحظات زندگی سیاسی منصور حکمت روی من اثر گذاشته با همه ای آنها اگر بخوایم انتخاب کنم بحث حقوق کودک است. #####

تماس با دبیر کمیته کردستان
رحمان حسین زاده
تلفن: 0046739225969
ایمیل
husienzade_r@yahoo.com

تماس با روابط عمومی کمیته
کردستان
سالار کرداری
تلفن: 0046700194503
Rawabet.omumi.k@gmail.com

نشریه اکتبر را بخوانید،
آنها تکثیر و بدست
خوانندگان برسانید،
برای آن مطلب و
گزارش تهیه کنید

اکتبر روز دوشنبه هردو
هفته یکبار منتشر میشود

اعضا هیئت تحریریه
اکتبر:

سیف خدایاری، سلام زیجی، ملکه
عزتی، رحمان حسین زاده، علی
مطهری، سالار کرداری و رحمت
فاتحی

ایمیل تماس و ارسال مطلب
به اکتبر:

S_zijji@yahoo.se

به گارد آزادی به پیوندید! زنده باد گارد آزادی!

"اساس سوسیالیسم انسان است" ربطی به "حکومت انسانی" ابداع شده ندارد!

مصاحبه اکتبر با مظفر محمدی
بمناسبت هفته منصور حکمت

اکتبر: منصور حکمت می گوید "اساس سوسیالیسم انسان است. سوسیالیسم جنبش باز گرداندن اختیار به انسان است." تعریف از سوسیالیسم تاکنونی "نظام و سیستم اقتصادی خاصی" بوده است. بنظر شما تفاوت در چیست؟ و آیا این جمله اخلاقی و عرفانی بنظر نمی رسد؟ و بار طبقاتی سوسیالیسم را کاهش نمیدهد؟ چونکه "حزب کمونیست کارگری ایران" در کنگره اخیرشان برای توجیه سیاست به راست چرخیدن و همگام شدنشان با "جنبش سبز بورژوازی" شعار "حکومت کارگری را بکنار نهاده و حکومت انسانی را جایگزین کردند و بنوعی برای توجیه سیاست بورژوازی شان به این شعار رجوع می دادند. کلا چگونه فکر میکنید؟

مظفر محمدی: این سوال مهم جواب ساده و سر راستی ندارد. فکرمی کنم بشود در نوشته کوتاه یک صفحه ای به همه جوانب این مساله پرداخت. در جواب این سوال قاعدتا باید بار دیگر سوسیالیسم را تعریف کرد و بر این اساس مقوله انسان را توضیح داد. سوسیالیسم قبل از هر چیزی نظام اقتصادی ای است که در آن مالکیت خصوصی، کار مزدی و تقسیم انسان به سرمایه دار و کارگر، به دارا و ندار لغو شده و مالکیت جمعی برقرار می شود. نظامی که در آن هر کس به اندازه توانش کار می کند و به اندازه نیازش می گیرد. اگر این تعریف از سوسیالیسم را بی اما و اگر بپذیریم، آن وقت می بینیم که انسان در این نظام اصل است و تنها نظام اجتماعی است که انسان در مرکز و محور آن قرار دارد.

اگر این را با جوامع ماقبل سرمایه داری و سرمایه داری در یک صد سال اخیر مقایسه کنیم، آن وقت می بینیم که در نظام های غیر سوسیالیستی ملاک اداره جامعه نه انسان های برابر و نه نیاز انسان ها است. ملاک و معیار این جوامع مالکیت و ملک و زمین و سرمایه و سود است. روابط انسان ها در این جوامع نیز بر اساس این مقولات تعیین می گردد. جامعه و انسان به

برده دار و برده، ارباب و رعیت و سرمایه دار و کارگر تقسیم می شود. در اینجا دیگر نیاز و منفعت و مصلحت برده دار و مالک و سرمایه دار با نیاز و منفعت و مصلحت برده رعیت و کارگر یکی نیست. نه تنها یکی نیست بلکه تماما در تناقض و تعارض با همدیگرند. در این نظام ها اقلیتی مالک و صاحب همه املاک و ثروت و منابع و دار و ندار جامعه اند و اکثریتی عظیم هیچی ندارند جز زور بازو و نیروی کارشان. هر اندازه این اکثریت بیشتر کار کنند و بیشتر جان بکنند، آن اقلیت بیشتر منفعت می برند. به این معنا نیاز صاحبان ثروت و منفعت سیری ناپذیرشان تمام و کمال با نیاز و منفعت اکثریت انسان های جامعه در تقابل است.

حال اگر بر این اساس و معیار به تعریف انسان بپردازیم خواهیم داد که انسان مالک و سرمایه دار با انسان رعیت و کارگر دو مقوله اجتماعی متفاوتند که از ان به نام طبقات اجتماعی نام برده می شود که ظاهرا مورد قبول همه است. امروز دیگر تقسیم جامعه به طبقات سرمایه دار و کارگر و به بورژوازی و پروولتاریا را همه پذیرفته اند. و باز بر این اساس و ملاک و معیار پذیرفته شده دیگر مقوله انسان بطور کلی پاسخ درست روابط اجتماعی بشر امروز نیست. بر این اساس دیگر جامعه را به خاطر اینکه همه انسان هایش به روند و می خورند و می خوابند و حرف میزنند، نمیتوان به جامعه انسانی واحد تعریف کرد. منظور تقسیم جامعه به انسان های خوب و بد و یا انسان های خوب به نام کارگران و انسان های بد و یا حیوان های بد به نام بورژوا نیست. جامعه به طبقات تقسیم شده است. طبقات متخاصم، با منافع متفاوت و با روابط و مناسبات متفاوت و با نیازها و حتی قوانین ناظر بر کار و زندگی و اخلاقیات و فرهنگ و خانواده و غیره کاملا متفاوت.

در اینجا دیگر منافع طبقه سرمایه دار است که تعیین می کند کارگر چگونه زندگی کند، چه بخورد یا نخورد، استخدام شود یا بیکار و اخراج گردد، گرسنه شود و یا از بیماری بمیرد و حتی منافع سرمایه دار است که تعیین می کند اکثریت مردمان جامعه که طبقه کارگر و زحمتکشان و مزدبگیران اند، کجا و کی اجازه دارند حرف بزنند و یا سکوت کنند و آزادی و انسانیت و حرمت شان بستگی به این دارد که خدشه ای به منافع طبقه دیگر "سرمایه دار" و بورژوازی وارد نکند.

تا اینجا که گفتیم الفبای قوانین و نظام طبقاتی جوامع بشری امروز در نظام سرمایه داری است. همه روینا و قوانین و عرف و سیاست و فرهنگ و مذهب و سنت ها، در خدمت این نظام سیستم طبقاتی است. قوانین و سیاست و فرهنگ و مذهب که همگی در جهت منفعت طبقه سرمایه دار و برای ازلی و ابدی کردن آن وضع شده و کار می کنند.

هرگونه تلاش برای بزک کردن این نظام، عادلانه کردنش، و یا به قول بورژوازی این دوران، انسانی و اخلاقی کردنش باز تلاشی برای حفظ و تداوم آن است.

سوسیالیسم پایان دادن تمام و کمال به این نظام و سیستم اقتصادی در وهله اول و در نتیجه جارو کردن همه روبنا و مناسبات در خدمت این نظام است.

بنا بر این انسانی کردن جامعه و نظام و سیستم اقتصادی و روابط و مناسبات انسان ها جز با سوسیالیسم ممکن نیست. و باز بر این اساس انسان است که تعبیر "اساس سوسیالیسم انسان است. سوسیالیسم جنبش باز گرداندن اختیار به انسان است." معنی دارد. انسان در این تعبیر انسان اجتماعی برابر و دارای اختیار و اراده است نه آشتی دادن انسان کارگر و انسان بورژوا.

آشتی که در اساس غیر ممکن بوده و همه تلاش های طبقه کارگر در صدسال اخیر این آشتی ناپذیری را نشان داده است چرا که منافع متضاد را نمی توان باهم آشتی داد. اگر بورژوازی توانسته بود این کار را بکند دیگر به پلیس مخفی و نیروهای رنگارنگ نظامی و زور و سرکوب و زندان و شکنجه و شبکه کلیساهای مساجد و مذاهب و کشیش و آخوند و مدیای وسیع ریاکار و دروغگو و فرهنگ و خرافات نیاز نداشت. همه این ها دستگاه های ماشینی زور و سرکوب بورژوازی اند تا بتوانند جلو طغیان طبقه کارگر و اکثریت جامعه علیه این نابرابری را بگیرد و بتواند نظام طبقاتی اش را سر پا نگه دارد. و باز همه این تمهیدات غیرانسانی و وحشیانه نشان می دهد که این نظام نمی تواند ازلی و ابدی باشد و به قول مارکس بورژوازی گورکنان خودش را در سیستم خود بوجود آورده و به میدان کشیده است.

حال اگر کسی بیاید و بدون در نظر گرفتن این اصل پذیرفته شده توسط کل جوامع بشری امروز یعنی تقسیم جامعه به طبقات و در نتیجه تقسیم انسان به طبقات، مقوله انسان بطور

کلی را مینا قرار داده و از آن سیاستی به نام حکومت انسانی را بیرون بکشد، حتی اگر خیلی انسان دوست هم باشد، اما در عمل مساله طبقاتی بودن انسان و جامعه را خدشه دار کرده و به اصطلاح مذهبیهون سر انسان کلاه شرعی می گذارد. و این کاری نیست که تازه شروع شده باشد. در حداقل 50 سال اخیر خیلی ها به نام کمونیسم و سوسیالیسم این کار را کرده اند. تحت نام مردم، خلق، توده،

بورژوازی مترقی، بورژوازی خوب و بد، میهن پرستی، ضدیت با امپریالیسم... و اخیرا انسان، تلاش برای مخدوش کردن مرز طبقات اجتماعی را به بهترین "بخوان بدترین" وجهی انجام داده و می دهند.

به نظر من طرح مساله و سیاستی به نام حکومت انسانی چیزی جز همان حکومت خلقی، توده ای، مردمی و... که در آن هم بورژوا (بورژوازی خوب مانند موسوی و کروبی و خاتمی امروز) و هم کارگر و زحمتکش و مزدبگیران جامعه رادر بر می گیرد، نیست.

"اساس سوسیالیسم انسان است." انسان در سوسیالیسم، انسان رها شده از ستم و تبعیض و استثمار و نابرابری و فارغ از طبقات و دارای اختیار و اراده برای تعیین سرنوشت خود است. سرنوشتی که در نظام اقتصادی و سیاسی بورژوازی نه توسط اکثریت انسان های جامعه بلکه توسط اقلیتی به نام سرمایه دار و مالک و صاحب ثروت تعیین می شود.

معنای سیاسی و حکومتی این سوسیالیسم چیزی جز حکومت کارگری، لغو کار مزدی و برقراری سوسیالیسم و کمونیسم نیست. این بدعت ریاکارانه و این کلاه شرعی "حکومت انسانی" سر سوسیالیسم را طبقه کارگر نباید از کسی بپذیرد. اگر بحث اخلاق و عرفان و غیره است، این تعبیری آخوندی و مذهبی از مقوله انسان و عدالت و برابری و آزادی است. تعبیری که طبقات و منافع طبقاتی متفاوت و متضاد را دور می زند و آشتی طبقاتی را تبلیغ و موعظه می کند.

29 مه 2010

مصاحبه کننده: اسماعیل ویسی

آزادی برابری حکومت کارگری

منصور حکمت و سنت

توده ای مبارزه

مسلحانه در کردستان

(گفتگو اکتبر با سلام زیجی به مناسبت هفته منصور حکمت)

اسماعیل ویسی : در کمونیسم منصور حکمت " حکمتیسم " نیروی مسلح و کلا فعالیت مسلحانه چه جایگاهی دارد؟ و آیا " سازماندهی گارد آزادی " در تداوم متد منصور حکمت میباشد؟

سلام زیجی : ابتدا این را تاکید کنم که وارد شدن فاکتور اسلحه و " مبارزه مسلحانه" به میدان سیاست و مبارزه کمونیستها و کارگران بخودی خود نه یک اصل انتخابی مبارزاتی ما بوده و نه یک نوع اصول اجتناب ناپذیر مارکسیستی حکمتیستی است. مانند موارد متعدد دیگری این نوع عرصه مبارزاتی را ارتجاع به جامعه و ما تحمیل کرده است. بورژوازی و طبقات حاکمه با توسل به زور اسلحه و نیروی مزدور و مسلح خود و باهزینه ما کارگران، مبارزات سیاسی را به خون میکشند و از این طریق برای حفظ بقا حاکمیت سرکوبگرانه خود دست به هر جنابیتی میزنند. مادام دنیا حاکمیت سرمایه و جنبش و احزاب و دولت حامی آن این را به یک پدیده مشروع و اجتناب ناپذیر برای خود تعریف کرده اند و به جامعه تحمیل کرده اند ما مارکسیستها و حکمتیستها علیرغم هر تصور و ایده آرمانخواهانه و انسانی خود در جریان نبرد سیاسی و طبقاتی که با سرمایه درگیر هستیم مجبوریم و باید مقابله نظامی و شکل مبارزه مسلحانه ویژه جنبش خود را سازمان دهیم. در هر جایی که با زور و توسل به نیروی مسلح، از جانب هر دولت و جریانی، کارگران و مطالبات آزادیخواهانه سرکوب میشود

و مانع فعالیت و روند مبارزات سیاسی و اجتماعی کارگران و زحمتکشانشان جامعه و کمونیستها میشوند، فاکتور اسلحه و مبارزه مسلحانه الزاما به کار ما اضافه میشود و به یکی از عرصه های مبارزاتی و تاکتیکی ما تبدیل خواهد شد. از این نظر و به ویژه در کشورهایی چون ایران کارگر و کمونیستی که در فکر سازمان نظامی خود و مقابله مسلحانه با ارتجاع سرمایه و اسلامی و باند های مختلف نباشد و این عرصه را در راستا اهداف جنبش خود سازمان ندهد، نه تنها کلاهش پس معرکه است که قربانی بیوقفه جریانات و دشمنان رنگارنگ خود خواهد شد. در دیدگاه منصور حکمت به روشنی و دقیقا از این منظر بر ضرورت نیروی مسلح کمونیستی و کارگری تاکید میشود.

منصور حکمت به نیروی مسلح و داشتن پتانسل مسلحانه طبقه و حزب کمونیستی اهمیت ویژه قائل بود و اما سازمان دادن آنرا فقط بر متن یک استراتژی کمونیستی و اهداف روشن سوسیالیستی قرار میدهد. بجای تبدیل چهره مسلحانه به هویت غالب سازمان بر استقلال سیاسی و استراتژی روشن کمونیستی و تمرکز فعالیت سیاسی و اجتماعی در شهر و مراکز کارگری تاکید میکرد در این بطن است که نیروی مسلح به عنوان عرصه دیگر مبارزه ، با این اهداف و در این راستا خواهان سازمان دادنش بود. اگر چه برای توده ای شدن مبارزه مسلحانه معتقد بود باید ملزومات سیاسی و اجتماعی مبارزات جاری و در تناسب قوا را فراهم کرد و در نظر گرفت و برای آن تلاش کرد اما در عین حال در مکان و موقعیتی که مشخصا کمونیستها در کردستان داشتند به درست ایجاد نیروی زنده کماندویی و متکی به خود و مردم و با همان اهداف و خصلت کمونیستی را ضروری میدانست و ایجاد جنبش سازمان و ظرفیتی را یکی از ملزومات توده ای شدن مبارزه مسلحانه و گسترش این عرصه میدانست. برای نشان دادن جایگاه نیروی مسلح و مبارزه مسلحانه از دید منصور حکمت توجه شما را همچنین به پاسخ منصور حکمت در گفتگو با نشریه انترناسیونال ۳۱، اکتبر ۱۹۹۹ ، در مورد حضور "رهبران کمونیست" در کردستان در دوره تشکیل حزب کمونیست کارگری جلب میکنم که بسیار گویا است: ادامه در صفحه ۱۱ ←

است که منصور حکمت به درست جوانب مختلف اهداف و عملکرد ناظر بر فعالیت مسلحانه ما را در دوره کومه له قدیم نقد کرد و با نقد پاره ای از اهداف و عملکرد ناسیونالیستی و کپی گرفته شده از جنبش های ملی و ناسیونالیستی در کردستان ایران و عراق اهداف سیاسی و عملکرد سوسیالیستی ناظر بر آن را روشن کرد و خواهان تغییرات جدی در بازتعریف جایگاه نیروی مسلح و خصلت مبارزه مسلحانه شد. این نقد از جمله نقد بافت و خصلت اساسا روستائی نیروی پیشمرگ بود که با تعریف از جایگاه یک سازمان کمونیستی و شهری تناسب زیادی نداشت، نقد قدرت فوق العاده نیروی مسلح بود طوری که کار سیاسی تحقیر میشد و حتی اساس انتخاب رهبری سازمان هم بر مبنا فعل و انفعالات نیروی مسلح و میزان نقش در آن انتخاب و تعیین میگردد. اینکه در این سنت ناسیونالیستی تفنگ و مبارزه مسلحانه جای مبارزه سیاسی و اقتصادی را گرفته بود. رابطه پیشمرگ و نیروی نظامی با مردم در این سنت ناسیونالیستی شبیه به رابطه نیروهای مسلح دولت با مردم است، مردم نان میدهند و خدمت میکنند و آنها دستور میدهند. در سنت ناسیونالیستی نیروی مسلح و افراد آن نه تنها مبشر هیچ فرهنگ پیشرویی نیست که با عقب افتادگی جامعه زندگی خود را باز تولید میکند و از اینرو به افکار و عقاید مذهبی و ضد زن و غیره در جامعه و در روستا احترام قائل است و بلاخره نقش نیروی مسلح در سنت ناسیونالیستی برای فشار به دولت، فراهم کردن سیکل " مذاکره ، جنگ، مذاکره" و گرفتن سهمی از قدرت دولتی است، ربطی به تغییر بهبود در زندگی و آزادی مردم ندارد. ژاندارم میروند پیشمرگ و چریک میایند. و همچنین در این فرهنگ و افق افراد شرکت کننده در فعالیت مسلحانه تا زنده هستند باید مسلح بمانند و بجنگند. زندگی با اسلحه و جنگ و انتظار عملا هویت سیاسی و زندگی اجتماعی آنها را قربانی

منصور حکمت بر نوع خصلت اجتماعی نیروی نظامی و جایگاه و نوع اهدافی که این نیرو تعقیب میکند بعنوان رکن مهم نیروی مسلح کمونیستی تاکید دارد. از نظر او نیروی مسلح و مبارزه مسلحانه یک عرصه در خود و مستقل نیست بلکه در امتداد مبارزه سیاسی و اجتماعی است که حزب و جنبش سیاسی آن نیرو دنبال میکند و باید در خدمت اهداف سیاسی و اجتماعی جنبش کارگری و کمونیستی تعریف شود و استراتژی آن و مراحل تاکتیکی اش را روشن کرد. در دیدگاه منصور حکمت نه فقط وظایف سیاسی و عمومی این نیرو که حتی امورات قبی و تاکتیک های نظامی آن نیز تابعی از اوضاع سیاسی و تناسب قوا و اهداف سیاسی و خصلت اجتماعی آن در جامعه است. در نتیجه هر نوع نیروی مسلح و هر شکلی از مبارزه مسلحانه حتی تحت نام چپ و سوسیالیست مورد قبول حکمتیست نیست. نه مبارزه چریکی و نه مبارزه رایج پیشمرگانه و اهداف و سنتی که بر آنها ناظر بوده و هست ربطی به سنت مبارزه مسلحانه کمونیستی کارگری نداشته و ندارند.

با این درک و نگاه کمونیستی

زنده باد همبستگی طبقاتی کارگران!

منصور حکمت و سنت توده ای مبارزه

"اهمیت این حرکت، علاوه بر نتایج مستقیم خود عملیات از نظر تحکیم رابطه حزب با مردم کردستان، در این است که یک بُعد مهم فعالیت را که حزب در این سالها در تدارک آن بوده است عملاً آغاز میکند. این با توجه به اوضاع سیاسی جاری ایران جایگاه تعیین کننده‌ای دارد. داشتن پتانسیل ابراز وجود به عنوان یک حزب مسلح در ابعاد وسیع، شرط حیاتی هر نوع فعالیت جدی در کردستان است. با عملیات اخیر، حزب کمونیست کارگری این بُعد فعالیت را گشوده است. در مورد بخش دوم سؤال باید بگویم که وظایف نیروی مسلح کاملاً تابعی از مشخصات دوره‌هایی است که در اوضاع سیاسی ایران و کردستان طی میشود. در این مرحله از یکسو این نیرو ابزار گسترش دخالت و حضور سیاسی ما در همین دوره است. در همان حال پایه‌های یک نیروی مسلح وسیع است که باید در دوره‌های دیگری به همین عنوان، یعنی به عنوان یک نیروی نظامی با وظایف اساساً نظامی، نقش بازی کند"

"هر نیرویی بخواهد در آینده کردستان نقش بازی کند، باید به بُعد نظامی فعالیت و به خصلت مسلح سازمان سیاسی بطور جدی فکر کند. دولت‌های مرکزی در چند کشور، و رژیم اسلامی بطور اخص، نظامیگری و اسلحه را وارد معادلات سیاسی کردستان کرده‌اند. هر ابراز وجود سیاسی مردم کردستان تاریخا به طرق نظامی سرکوب شده. دشمنان مردم در کردستان همیشه با تعلق به چند جریان مسلح اصلی تعریف شده‌اند. حزب کارگری، هر قدر هم که در آرزوی یک تعیین تکلیف سیاسی و غیرنظامی باشد، در این اوضاع باید توان دخالت نظامی در بالاترین سطح را داشته باشد. شهرها، جنبش طبقه کارگر، اعتلای سیاسی و قیام شهری مفاهیم اصلی در استراتژی حزب کمونیست کارگری هستند. نیروی مسلح حزب باید در خدمت این روند باشد. اما اگر لازم شود، اگر شرایط به نحوی پیش برود که

چنین ایجاب کند، نیروی مسلح حزب باید بتواند ابزاری برای ایجاد یک ارتش کارگری با وظایف اساساً نظامی باشد. اوضاع ایران و کردستان پیچیده است و حزب باید برای هر احتمال و هر سیر تحولی آماده باشد. این بدون تلاش برای ساختن یک نیروی مسلح مؤثر و ایجاد پتانسیل حضور نظامی وسیع ممکن نیست."

اما در مورد بخش دوم سؤال، که آیا سازماندهی گارد آزادی در ادامه متد منصور حکمت میباشد؟

باوجود مطرح شدن فاکتورهای جدیدتری در دوره بعد از منصور حکمت، از نظر من اصولاً گارد آزادی نیز در تداوم همین سیاست و نوع نگاه منصور حکمت است به مبارزه مسلحانه و در نهایت داشتن پتانسیل نظامی حزب کمونیستی طبقه کارگر. متکی به همان اهداف و همان استراتژی و کاراکتر اجتماعی میباشد که در ابتدا و از دید منصور حکمت به آن اشاره کردم. اما مسئله خطر سناریو سیاه و وقوع احتمالی حمله امریکا و ابعاد گسترش قوم پرستی در پرتو این اوضاع جدید عواملی هستند که در دوره ای که منصور حکمت در راس حزب ما

و جنبش کمونیسم کارگری بود با به این شکل برجسته نبودند با هنوز فاکتورهای جدی در قلمرو سیاست ایران به نظر نمیرسیدند. این فاکتورها در عین حال که تمرکز سیاسی و کار آگاهگرانه و تشکل مبارزاتی خاص را به یک نیاز مبرم تبدیل کرد در ایجاد و داشتن پتانسیل نظامی قوی جنبش ما اهمیت برجسته تری نیز داد. این فاکتورها امروز کلیت گارد آزادی را صرفاً نظامی و با تحت عنوان "مبارزه مسلحانه" تعریف و تصویر نمیکند بلکه در عین حال مقاومت و مبارزه توده ای و ملیتانت و اساساً با وظیفه سیاسی و عمل اجتماعی در بطن مبارزات جاری را از اهم کار گارد آزادی تعریف میکند. این تصویر و موقعیت انتقالی از گارد از نظر من منافاتی با تعریف و تصویر منصور حکمت از بحث مبارزه مسلحانه از دیدگاه کمونیست ها ندارد، البته اگر ما

درست جلو برویم. یک نقد خود او به دوری و بیربطی و بی وظیفه گی نیروی مسلح به امر مردم و مبارزه سیاسی و اجتماعی بود. آن فاکتورهای جدیدی که گفتیم این وجه از کار گارد آزادی، یعنی جنبه اعتراضی و ملیتانت و سیاسی و غیر مسلح آن را در گام نخست مبارزه مردم (شاید بتوان گفت در فاز اول پروژه گارد) بر علیه دشمنان مردم برجسته تر کرده است. خود

این هم در روند تکاملی و نهایی خود باید به یک نیروی مسلح کارگری و کمونیستی در سراسر کشور تبدیل شود. در هر حال گارد آزادی امروز ظاهراً با دو نقش و اهداف متفاوت و در عین حال همزمان و مشترک قابل تعریف است. یکی، نقش برجسته جنبه سیاسی و اجتماعی در ابعاد سراسری است که مکان تشکل یابی و مقاومت و مبارزه مردم و جوانان بر علیه خطر سناریو سیاه و فشار و جنایت جمهوری اسلامی و ممانعت از رشد و شیوع قوم پرستی است، یک نوع "انفقاذه" انقلابی و کمونیستی است و وجه دیگر آن، بنا به ویژگیهای کردستان است که در کنار همان وظایف شکل مسلحانه و وظیفه نظامی و حرفه ای تر آن را از اهمیت برجسته تر برخوردار کرده است. یعنی در این مقطع معین ایجاد یک سازمان گسترده و ملیتانت توده ای و غیر مسلح در سطح سراسری، و داشتن یک نیروی گسترده اساساً مسلح و مدرن و زبده در کردستان. همانطوری که خود منصور حکمت تاکید داشت نیروی مسلح حزب کمونیستی و چهره مسلح سنت کارگری در کردستان در دوره ای که دشمن از خیلی جوانب به ویژه از نظر نظامی برتری دارد باید متکی به سازمان زبده، "کماندویی" با سنت و اهداف و تاکتیک نظامی منطبق با موقعیت اجتماعی و اهداف سیاسی آن نیرو و حزب باشد. راه تداوم مبارزه مسلحانه و توده گیر شدن آن و فراهم کردن ملزومات فتح سنگر بعدی در این زمینه در کنار همه فاکتورهای دیگر منطقی با ایجاد و تامین چنین سازمان و قدرت و پتانسیلی قابل تحقق خواهد بود. یکی از راهایی گسترش توده ای

مبارزه مسلحانه، گسترش وسیع واحدهای مسلح گارد، بخشا در گروه همان سازمان مسلح "کماندویی" است که منصور حکمت در کنار نقدش به سنت ناسیونالیستی در یک دوره خاص برای نیروی پیشمرگ کومه له در نظر داشت. با این تفاوت، در این دوره معین خود این نیرو در شکل واحدهای گارد به جای استقرار در نوار مرزی و محدود شدن دایره فعالیت و استقلال عمل ناشی از ایجاد محدودیت و موانع تراشی جریانات و دول منطقه و غیره متکی به قابلیت توانایی توده ای خود و در محل کار و زیست مستقر و فعالیت میکند. این تصویر و شاخص درست و موفق در پیشرفت گارد و چهره مسلح ما در کردستان است که با جایگاه و تصویری که در بالا در مورد گارد آزادی در سطح سراسری، خارج کردستان، گفتیم نه تنها متناقض نیست که مکمل هم و در خدمت هم در راستای یک استراتژی و آن اهداف عمومی میباشد که برای گارد تعریف کرده ایم دنبال خواهد شد. نیروی مسلح یک نیروی کمونیست همانطوری که منصور حکمت هم اشاره کرده است در کنار کل فعالیتهای دیگر سیاسی و اجتماعی سر انجام باید راه توده ای شدن تسلیح عمومی و ایجاد ارتش کارگری و انحلال ماشین سرکوب نظامی ارتجاع و سرمایه داری را به سر انجام برساند و حافظ جامعه مدرن و منافع سیاسی و اقتصادی تهنیدستان و قدرت سیاسی حزب کمونیستی و طبقه کارگر باشد. باید چنان قدرتی داشته باشد که در صورت پیش آمدن روند احتمالی در خلاف انقلاب و جنبش توده ای و قیام های شهری و غیره، مانند سناریو امروز عراق، با قدرت نظامی و حتی صرفاً با وظایف نظامی بتواند تناسب قوا را به نفع جامعه و کارگران و کمونیستها عوض کند و مانع دست درازی دشمنان مردم به مردم شود. اگر گارد آزادی این مسیر را طی و تامین کند آنگاه از نظر من میتواند به متد و دیدگاه و سنت سیاسی و کمونیستی منصور حکمت در امر "مبارزه مسلحانه" بیش از پیش مرتبط باشد. در هر حال پاسخ من به سوال شما در کلیت خود مثبت است. امیدوارم چنین باشد.

سلام زیجی

2008-06-01

s.zijji@yahoo.se

توضیح: این گفتگو دو سال پیش به مناسبت هفته حکمت صورت گرفته بود، مجدداً به همین مناسبت در اکتبر ویژه بازنگیر میشود

زنده باد منصور حکمت! زنده باد حکمتیسم!

کارگران کمونیست چه میگویند

منصور حکمت

کمونیست‌ها چه کسانی‌اند و چه میگویند؟ خیلی در پاسخ به این سوال احزاب و گروه‌های سیاسی را نشان میدهند که رسماً خودشان را کمونیست مینامند و به این نام فعالیت میکنند.

۲ جالب اینجاست که اگر از خود این احزاب هم پرسید خیلی از آنها هم همین پاسخ را به شما میدهند. به تصور اینها کمونیسم یک فرقه ایدئولوژیک و سیاسی است که گروه‌های مختلفی را در بر میگیرد و کمونیست‌ها اعضاء این فرقه و این گروه هستند. سرمایه‌داران و دولتهایشان هم به این تصور فرقه‌ای از کمونیسم دامن میزنند. معنی عملی همه اینها این است که کمونیسم یک پدیده حاشیه‌ای در جامعه است. مردم عادی نمیتوانند کمونیست باشند. کمونیسم گرایشی در درون خود جامعه نیست بلکه مکتب و جنبش حزبی کسانی است که میخواهند عقاید و راه و رسم ویژه‌ای را تازه به درون جامعه ببرند.

۳ خیلی روشن است که طبقات حاکم چه منفعتی در دامن زدن به این تصورات دارند. فرقه قلمداد کردن کمونیسم گام اول در سرکوب کردن آن است. اما، درست به دلیل اینکه کمونیسم یک فرقه نیست بلکه جنبش عظیم اجتماعی است که از بطن و متن جامعه سرمایه‌داری مایه میگیرد، تلاشهای دولتهای عظیم و تا دندان مسلح بورژوازی در طول دهها سال هنوز هم قادر به سرکوب این به اصطلاح "فرقه" نشده است و هنوز هم مقابله با کمونیسم معضل اصلی سرمایه‌دار و جامعه سرمایه‌داری است. بی خود نیست که هر چاقوکش و چماقدار این طبقه که مسئولیت سازماندهی دولت بورژوازی را بر عهده میگیرد، اعم از اینکه قبیله روی دوشش چسبانده باشند، عمامه سرش گذاشته باشند یا کراوات به گردنش بسته باشند، فوراً بعنوان متخصص مبارزه با کمونیسم قد علم میکند و شلنگ تخته میاندازد.

۴ کمونیسم یک گرایش اجتماعی است، درست نظیر ناسیونالیسم و لیبرالیسم و غیره، که دانما در درون خود جامعه شکل میگیرد و باز تولید میشود. پایه و کانون پیدایش و رشد کمونیسم، طبقه کارگر و مبارزه تعطیل‌ناپذیر این طبقه علیه سرمایه‌داری و اوضاع مشقت‌باری

است که این نظام به زحمتکشانی که اکثریت عظیم جامعه را تشکیل میدهند تحمیل میکند. کمونیسم مکتبی نیست که توسط مارکس و انگلس ابداع شده باشد. از نظر تاریخی کمونیسم، بعنوان یک جریان اعتراضی کارگران، مقدم بر مارکسیسم در اروپای اواخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم شکل گرفت و بوجود آمد. اساس این کمونیسم کارگری، که آثرا از تمامی مکتب و جریان‌های شبه سوسیالیستی طبقات دارا در زمان خود متمایز میساخت، هویت کارگری آن و اعتراض آن به مالکیت بورژوازی بر وسائل تولید بعنوان علت‌العلل مشقات توده‌های کارگر بود. در زمان انتشار مانیفست کمونیست توسط مارکس و انگلس در سال ۱۸۴۸ کمونیسم کارگری فی‌الحال یک جریان زنده مبارزاتی و اعتراضی بود. مانیفست کمونیست نام خود را دقیقاً از این جنبش کمونیستی کارگری گرفت. مارکسیسم این جنبش اجتماعی را به یک انتقاد عمیق از جامعه سرمایه‌داری و به درک روشنی از دورنمای انقلاب کارگری مسلح ساخت. مارکسیسم به سرعت به تئوری و جهان‌نگری این صف اجتماعی و به پرچم کمونیسم کارگری تبدیل شد. تحت پرچم مارکسیسم، کمونیسم کارگری به یک قدرت عظیم در صحنه سیاسی تبدیل شد که فعالیتهای بین‌الملل کارگری و انقلاب کارگری روسیه در ۱۹۱۷ جلوه‌هایی از آن بودند.

۵ این کمونیسم کارگری دیگر به جزء لاینفک جنبش کارگری در تمام کشورهای سرمایه‌داری تبدیل شده. هر جا اعتراض کارگری در جریان است بورژوا فوراً شامه‌اش برای پیدا کردن کمونیست‌ها تیز میشود. هر جا اسمی از مارکسیسم بمیان میآید، حتی اگر این مارکسیسم، مارکسیسم نیم بند روشنفکران خود طبقه حاکم باشد، بورژوازی اول دور کارخانه‌هایش حصار امنیتی میکشد و دستش را روی گوش کارگران میگذارد. با این همه باز شاهد اینست که تا اعتراض کارگری بالا میگیرد زمزمه مرگ به سرمایه‌داری و زنده باد حکومت کارگری در میان کارگران بلند میشود. هر کارگری که به فکر تغییر اوضاع خودش و طبقه‌اش میافتد، فوراً دنبال کتاب و جزوه مارکس و لنین میگردد. بورژوازی اینها را به حساب "توطئه و تحریک کمونیست‌ها" میگذارد. اما در واقع توطئه‌ای در کار نیست. کمونیسم یک سنت مبارزاتی در درون خود طبقه کارگر است. طیف قابل توجهی از خود کارگران. خود همان‌ها که مزد میگیرند و کار میکنند و حاصل کارشان کیسه سرمایه‌داران را پر میکند، کمونیستند. در سطح عمومی کمونیسم آن گرایشی

در جنبش کارگری است که تحت هر شرایطی اتحاد کارگران را دنبال میکند. اساس محرومیت‌ها و مشقات طبقه کارگر، یعنی نظام سرمایه‌داری و مالکیت بورژوازی را افساء میکند. در هر دقیقه مبارزه طبقه کارگر حضور دارد و در عین حال افق عمومی انقلاب کارگری را در برابر کارگران قرار میدهد. در مبارزه هر بخش طبقه فعال است و در عین حال منفعت کل طبقه را خاطر نشان میسازد. این آن جریانی است که میخواهد کل بردگی مزدی و کل قدرت سرمایه را از میان بردارد و کارگران را برای ایفای این نقش آماده میکند. اگر بورژوازی یک روز سرنیزه را از روی گلوی کارگران بردارد همه خواهند دید که چگونه هزاران و هزاران کارگر همین‌ها را با صراحت و فصاحت خیره کننده‌ای از روی چارپایه‌ها خواهند گفت. اما برای دیدن دامنه این کمونیسم زنده کارگری حتی لازم نیست آن روز بیاید. سوسیالیسمی که عمیقاً در درون طبقه کارگر ریشه دوانده همین امروز در شیوه و زبانی که توده‌های کارگر و رهبران‌شان در جزئی‌ترین اعتراض‌شان بکار میبرند به روشنی منعکس است.

۶ کمونیسم یک گرایش زنده و پرنفوذ کارگری است که بخش وسیعی از رهبران عملی و رهبران جنبش اعتراضی را با خود دارد بدون اینکه اینها لزوماً اعضاء سازمانهای کمونیست باشند. اما این تنها گرایش درون طبقه کارگر نیست. طبقه کارگر و جنبش کارگری کانون گرایش‌های سیاسی و مبارزاتی متعددی است. اوضاع و احوال و مسائل اقتصادی طبقه کارگر، اوضاع سیاسی جامعه، جدال احزاب سیاسی و کل تاریخ معاصر جامعه، گرایش‌ها و جریان‌های گوناگونی را در درون طبقه کارگر شکل میدهند. آنارشیسم، رفرمیسم، سندیکالیسم، ناسیونالیسم و غیره همه بر طبقه کارگر تأثیر میگذارند و قطب‌بندی‌هایی را در درون جنبش کارگری بوجود میآورند. بنابراین در ترسیم سیمای سیاسی و مبارزاتی کارگران کمونیست و کمونیسم کارگری بسیار ضروری است که تفاوت‌های گرایش کمونیستی را ردیالکال با سایر گرایش‌های نیز مشخص شود. اینجا دیگر تفاوت‌ها نه فقط در آرمانها و دورنماها بلکه در فعالیت و مبارزه هر روزه، در شعارها و تاکتیک‌های مبارزاتی، در مطالبات سیاسی و اقتصادی، در روش‌های مبارزه، در موضعگیری نسبت به مسائل گزهی جنبش کارگری و غیره معنی پیدا میکند.

۸ در طول سالهای اخیر، بویژه در بحث مربوط به سیاست سازماندهی حزب در درون طبقه کارگر، ما به کرات از گرایش ردیالکال- سوسیالیست در جنبش کارگری سخن گفته‌ایم. ما بر این تأکید کرده‌ایم که شکل دادن به یک حزب کمونیستی کارگری و

قدرتمند در گرو سازمان دادن و متحد کردن و تقویت این گرایش در درون طبقه کارگر است. یک جزء این مبارزه، همانطور که قبلاً هم گفته‌ایم، تلاش برای خودآگاه کردن این طیف کارگران و تبدیل کردن آنها به یک جریان زنده مبارزاتی است که تفاوت‌های خود را با سایر گرایش‌ها در درون طبقه به روشنی می‌شناسد و شعارها و تاکتیک‌های خود در جنبش کارگری را به روشنی معلوم کرده است.

۹ سلسله برنامه‌هایی که از این پس هر هفته تحت عنوان عمومی "کارگران کمونیست چه میگویند" پخش خواهد شد، همین هدف را دنبال میکنند. این برنامه‌ها، که شامل گفتارها، مصاحبه‌ها، پخش نوار سمینارهای حزبی و غیره خواهد بود، میگویند تا سیمای سیاسی و مبارزاتی کمونیسم کارگری و طیف کارگران سوسیالیست و ردیالکال را در عرصه‌های مختلف ترسیم کنیم. طیف وسیعی از مسائل، از مبانی فکری این جریان تا تاکتیک‌های آن در جنبش کارگری در تمایز و در مقایسه با سایر گرایش‌ها و احزاب فعال در جنبش کارگری مورد بحث قرار خواهد گرفت. کارگران کمونیست در باره انقلاب و حکومت کارگری چه میگویند، موضع ما در قبال جمهوری اسلامی چیست و چه نوع حکومتی باید بر سر کار آید، در باره مبارزه اقتصادی، مبارزه برای اصلاحات و بهبودهای فوری چه میگویند، نظر ما در باره شکل‌های توده‌ای کارگری، شورا، سندیکا و مجمع عمومی، صندوق‌های کارگری و غیره چیست. مبارزه قانونی و علنی چه جایگاهی برای کمونیسم کارگری دارد. در مبارزه بر سر قانون کار چه میکنیم. با شورا‌های اسلامی چه باید کرد، باره بیمه بیکاری چه میگویند. جایگاه سازمانیابی حزبی برای کارگران کمونیست چیست و فعالیت حزبی به چه اشکالی سازمان مییابد. اتحاد عمل با سایر گرایش‌ها چه موازینی دارد. اینها و مسائل متعددی از این نوع موضوع بحث این سلسله برنامه‌ها خواهد بود.

هر برنامه به موضوع مستقلی خواهد پرداخت و به تنهایی کاملاً قابل استفاده خواهد بود. هر یک از برنامه‌ها بصورت مقالات و جزواتی در نشریات حزبی و بطور مجزا منتشر خواهد شد و باید به ابتکار رفقای حزبی در دستور بحث و مطالعه محافل کارگران مبارز قرار بگیرد.

کمونیست شماره ۵۳ شهریور ماه ۱۳۶۸ این نوشته برای اولین بار تحت عنوان "معرفی یکی از برنامه‌های رادیو صدای حزب کمونیست ایران" پخش گردید و بعداً در نشریه کمونیست ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، سال ششم شماره ۵۳ شهریور ماه سال ۱۳۶۸ منتشر شد.

زنده باد آزادی زنده باد برابری



منصور حکمت

کارگران کمونیست خواهان انقلابند. اما کدام انقلاب؟ طبقات مختلف و گرایشات سیاسی و اجتماعی مختلف "انقلاب" را به معنای بسیار متفاوتی بکار میبرند. دنیای ما همه نوع "انقلاب" و همه نوع "انقلابی" ای خود دیده است. تقریباً هر کس و هر جریانی که میخواهد وضع موجود در جامعه را بشوهد ای ناگهانی و بطور غیرمسالمت آمیز تغییر بدهد از انقلاب حرف میزند و خودش را انقلابی مینامد. خیلی از این انقلابیات چیزی بیشتر از ارتجاع صرف نیستند. نمونه "انقلاب اسلامی" زنده و حی و حاضر جلوی چشم ماست. عقب مانده ترین خرافات و مشقت بارترین اوضاع را انقلاب نام گذاشته اند. مرتجع ترین و کثیف ترین عناصر نام انقلابی برخورد نهاده اند. کارگر کمونیست پیگیرترین دشمن چنین انقلابات و انقلابیون دروغینی است.

برخی دیگر از انقلابیات چیزی فراتر از اصلاحات محدود در وضع موجود نیستند. خلاصی از استبداد، کسب استقلال اقتصادی، برنامه ریزی و بهبود سطح تولید، توزیع به اصطلاح "عدالانه تر" ثروت و غیره مضمون اصلی بسیاری از تحولاتی بوده است که در کشورهای مختلف تحت عنوان انقلاب صورت گرفته است. در همه این موارد بنیاد مناسبات موجود در جامعه و کل نظامی که مایه مشقات و محرومیت های توده مردم کارگر و زحمتکش را تشکیل میدهد دست نخورده باقی مانده است. نو دهه قبل شاهد انقلابات متعدد اینچنینی در کشورهای تحت سلطه بوده است. امروز وقتی به این کشورهای انقلاب کرده نگاه میکنیم دیگر حتی نشانی از همان تحولات محدود ناشی از انقلاب هم باقی نمانده است و منطق نظام سرمایه داری بار دیگر این واقعیت را آشکار کرده است که مادام که اساس سرمایه و سرمایه داری پابرجاست نصیب توده کارگر و زحمتکش جز فقر و بی حقوقی سیاسی و اجتماعی نخواهد بود.

خاصیت مشترک همه این انقلابیات دروغین و نیم بند این است که تماماً تحت تأثیر اهداف و مقاصد بخش هایی از خود طبقات حاکمه قرار داشته اند و رهبری سیاسی و عملی آنها بدست همین اقشار بوده است. کارگران همواره بعنوان نیروی ذخیره و کمکی به میدان کشیده شده اند، جنگیده اند و فداکاری های بی نظیر از خود نشان داده اند. اما حاصل کار جز دست بدست شدن

قدرت در درون خود طبقه سرمایه دار و جز پیدایش شکل های جدیدی برای اداره نظام استثمارگر موجود نبوده است. در بسیاری موارد اولین کسانی که مورد تعرض بخش های تازه بقدرت رسیده طبقه حاکمه قرار گرفته اند خود کارگران بوده اند و انقلاب خود به دستاویز جدیدی برای سرکوب جنبش کارگری تبدیل شده است. بنابراین وقتی کارگر از انقلاب صحبت میکند باید دقیقاً بداند که چه چیز میخواهد و چه چیز نمیخواهد. ما خواهان انقلاب کارگری علیه کل سیستم سرمایه داری و کل قدرت طبقه سرمایه داری هستیم. ما خواهان انقلاب کمونیستی هستیم که جامعه موجود را از بنیاد دگرگون میکند.

انقلاب کارگری چه هدفی را دنبال میکند؟ پاسخ این سوال در همین جامعه سرمایه داری نهفته است. هر کارگری که ده دقیقه به اوضاع خودش فکر کند ایراد اصلی ای را که باید در دنیا برطرف شود تشخیص میدهد. این جامعه وارونه است. تولید کنندگان ثروت جامعه، کارگران، بی چیزند و بیکاران ثروت مند. بیست ترین و فرومایه ترین عناصر، نجبا و عالیجنابان این جامعه اند و شریف ترین مردم، توده زحمتکشان فرودست و بی حقوق اند. آنها که یک عمر کار کرده اند و ثروت ساخته اند حتی پس از سی سال برای گذران هر روز از زندگی خود باید از نو برای کارشان مشورتی پیدا کنند. قدرت خلاقه و مولد کارگر خود را در قدرت اجتماعی و سیاسی روزافزون سرمایه و فرودستی هرچه بیشتر خود کارگر نشان میدهد. برای حفظ این جامعه وارونه دولت ها پیدا شده اند، ارتشها ایجاد شده اند، زندانها و شکنجه گاهها بنا شده اند، خدایان آفریده شده اند و مذاهب ساخته شده اند. مساله از روز روشن تر است. این جامعه مبتنی بر بردگی است.

بردگی مزدی. هیچ درجه رشد خدمات اجتماعی و بیمه ها و افزایش درآمد کارگران که تازه همه باید با نبرد و با زور از حلقوم طبقات حاکم بیرون کشیده شوند، در اساس این موقعیت برده وار کارگر تغییری نمیدهد. کودکی که امروز در میان ما متولد میشود مهر استخدام سرمایه شدن را بر پیشانی خود درآید. کل تبعیضات اجتماعی و سیاسی و کل فساد و تباهی اخلاقی جامعه حاضر، از ستمگری بر زنان و تبعیض نژادی تا اعتیاد و فحشاء، از رقابت و منفعت طلبی فردی که در خون جامعه جریان دارد تا قحطی و گرسنگی و بیماری که هر روز میلیونها انسان محروم را بکام مرگ میکشد، همه حاصل این وارونگی جامعه اند. جامعه ای که صاحبان برحق و آفرینندگان واقعی آن، کارگران، اسیر بردگی مزدی اند. انقلاب کارگری بر سر در میز کوبیدن بنیاد این جامعه طبقاتی است.

بنیاد این نظام مالکیت خصوصی اقلیتی کوچک بر وسائل تولید در جامعه است. مادام که انسانها برای نان خوردن و برای برخورداری شدن

ها و محافل کمونیستی کارگری که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون های رهبری انقلاب کارگری و پایه های قدرت حکومت کارگران را تشکیل خواهند داد.

هیچکس تردید ندارد که حکومت و اقتصاد سرمایه داری در ایران دچار یک بحران عمیق است و جامعه ایران در آستانه تحولات سیاسی تعیین کننده ای قرار گرفته است. دیر یا زود جدال طبقات اجتماعی در ایران اوج تازه ای خواهد گرفت. احزاب و نیروهای بورژوازی، چه در داخل حکومت اسلامی و چه در خارج آن دارند خود را برای زورآزمایی های نهایی آماده میکنند. اینبار ما باید تضمین کنیم که طبقه کارگر بعنوان

یک نیروی مستقل، زیر پرچم خود و با آرمان انقلاب کارگری به میدان خواهد آمد. این کار عملی است. جریان کمونیستی در درون طبقه کارگر جریان قدرتمندی است. حزب کمونیست ایران گوشه ای از یک حزب کمونیستی کارگری به مراتب نیرومندتر است که هم اکنون ریشه های خود را در درون طبقه کارگر و جنبش های اعتراضی کارگران محکم کرده است. شعارهای ما و افق های ما هم اکنون راه خود را در میان توده های وسیع طبقه کارگر باز کرده اند. حکومت اسلامی هم اکنون فشار این حزب وسیع و اعلام نشده کارگری را بشدت بر پیکر خود احساس میکند. به سرنوشت قانون کار اسلامی نگاه کنید، به حال و روز شوراهای اسلامی نگاه کنید، مجامع عمومی کارگران و مطالبات آنان را ببینید، همه گواه یک رادیکالیسم قدرتمند از انقلاب ۵۷ در ایران شکل گرفته است. اگر بنیاد طبقه کارگر ایران در تحولات آتی باز دیگر قربانی نشود، این حزب عظیم و اعلام نشده باید سر و سامان بگیرد. اجزاء مختلف آن، حزب کمونیست ایران، شبکه های گسترده محافل کارگران کمونیست، جنبش مجامع عمومی و سلول های رهبری اعتراضات کارگری باید در یک حرکت واحد کارگری ادغام شوند. این عاجل ترین کاری است که کمونیسم کارگری در ایران در برابر خود قرار میدهد. برنامه ما برای جامعه، راه حل های ما برای رفع مشقاتی که دامنگیر توده های وسیع زحمتکش است، شعارها و خواسته های ما همه روشن است. شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری، یعنی چکیده انقلاب اجتماعی کارگران، هم اکنون در دل توده های وسیع طبقه ما جای گرفته است. تبدیل همه این مصالح و امکانات به یک حزب قدرتمند اجتماعی که قادر به هدایت کل طبقه کارگر در نبرد های تعیین کننده آتی باشد، این کار ماست. این اولویت اساسی کارگران کمونیست در ایران است.

اگر چیزی گرایش کمونیستی را از سایر گرایشات در درون جنبش کارگری متمایز میکند همین تلاش برای جایگیر کردن آرمان انقلاب کارگری در درون طبقه کارگر و سازمان دادن نیروی این انقلاب است. کارگر کمونیست در صف مقدم هر مبارزه برای بهبود شرایط کار و زندگی کارگران است. اما او در این مبارزه هدف عالی تری را نیز دنبال میکند. از نظر ما در دل این مبارزات است که کارگر خود را به عنوان یک طبقه میشناسد، به قدرت خود واقف میشود و باره رهائی خود، انقلاب کارگری علیه کل نظام اقتصادی و اجتماعی موجود آشنا میشود. سازماندهی انقلاب کارگری امری مربوط به آینده دور نیست. این تلاش هم اکنون در جریان است. هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضای یک طبقه جهانی اند تقویت میشود، هرجا کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با هر رفیق کارگری که به کمونیسم و به محافل و سلول های کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول

کمونیست ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران شماره ۵۳، شهریور

###

مارکسیم و پراتیک انقلابی: در باره متدولوژی لنین

منصور حکمت

ویژگی ماتریالیسم مارکس در جایگاه تعیین کننده ای است که پراتیک بطور کلی و پراتیک انقلابی بطور اخص در نگرش و جهان بینی انتقادی آن داراست. اینکه مارکس ماتریالیسم خود را در تمایز با ماتریالیسم کهنه، "ماتریالیسم پراتیک" نام می‌گذارد و مشخصاً لفظ "کمونیست" و "ماتریالیست پراتیک" را بطور مترادف بکار می‌برد خود نشانه‌ای دیگر از نقش مفهوم محوری "پراتیک انقلابی" در مارکسیم است. می‌گوئیم مفهوم "پراتیک انقلابی"، زیرا مارکسیم چیزی بیشتر از ماتریالیسم در فلسفه بعلاوه انقلابیگری در سیاست است

مارکسیم و پراتیک انقلابی: در باره متدولوژی لنین

اختلاف لنین و بلشویک‌ها با منشویسم در پایه‌ای‌ترین سطح یک اختلاف متدولوژیک است. اما این اختلاف آنجائی نیست که وحدت کمونیستی به دنبال آن می‌گردد. این اختلاف در روش تحلیل شیوه تولید سرمایه داری و "همسانی‌ها و همبستگی‌ها" اشکال تولیدی در آن نیست. این اختلاف حتی از تفاوت‌های موجود در تحلیل شکل‌بندی اقتصادی و اجتماعی جامعه روسیه نیز ناشی نمی‌شود. وحدت کمونیستی برای توضیح متدولوژی لنین خواننده را دعوت به بازخوانی کاپیتال مارکس میکند (و همانطور که بدیدیم این کتاب را نیز به یک الگوی تجریدی از جامعه سرمایه داری، مبتنی بر تعمیم مشاهداتی از "عالم اصغر کارخانه انگلیسی"، تنزل می‌دهد). اما متدولوژی مارکسیم، به معنای دقیق و جامع و کلمه، نه با کاپیتال شروع می‌شود، نه تماماً، با حتی مستقیماً، در کاپیتال توضیح داده می‌شود و نه حتی بطور ابتدا به ساکن باید در آن جستجو شود. کاپیتال نمونه برجسته کاربرد متدولوژی مارکس در یک قلمرو مهم نقد است، اما اثری در توضیح خود این متدولوژی، که به قلمرو نقد اقتصاد سیاسی نیز محدود نمی‌گردد، نیست. وحدت کمونیستی فراموش میکند که مارکس خود در ۱۸۴۵، سالها قبل از نگارش کاپیتال، ماتریالیسم ویژه خود، یعنی مجموعه وجود شناسی، شناخت شناسی و متدولوژی خود را در ۱۱ تز کوتاه در باره فونریاخ (که محور مباحثات کتاب ایدئولوژی آلمانی نیز هست) به روشن ترین وجه بیان کرده است. "تزهائی در باره فونریاخ" و "ایدئولوژی آلمانی" آن اسناد اساسی است که برای اثرک **متدولوژی مارکس** باید به آن رجوع کرد. موضوع این تزها نیز دیگر نه اقتصاد سیاسی، بلکه نقد ماتریالیسم مکانیکی و اسکولاستیک و بنیاد گذاری یک نگرش انتقادی- علمی پیگیر نسبت به کل جهان پیرامون و در مرکز آن جامعه و پراتیک انسان در جامعه است. اگر کسی می‌خواهد لنین و روش او را - بعنوان یک مارکسیست

واقعی - بشناسد باید از تزهائی مارکس درباره فونریاخ و آموزش مارکس در باره پراتیک انقلابی و آن ماتریالیسمی که این پراتیک را محور نگرش خود به جهان قرار میدهد، آغاز کند و نه از "توسعه سرمایه داری در روسیه".

متدولوژی لنین، با همان متدولوژی ای که قاعدتاً هر مارکسیستی باید بر مبنای آن حرکت کند، چیزی بیشتر از وفاداری عملی به ماتریالیسم ویژه مارکس، یعنی ماتریالیسم پراتیک - ماتریالیسمی که دیالکتیک رابطه متقابل پراتیک انسانی با جهان عینی را در یافته است - نیست. به این معنی، متدولوژی لنین فاقد هر گونه خود ویژگی در تمایز با مارکسیم ارتدوکس بطور کلی است. اما هنگامی که بیاد بیآوریم که تفاسیر اسکولاستیک، مکانیکی، نترمیستی و نظایر آن از مارکسیم چه رواج گسترده ای دارد، هنگامی که حجم عظیم ادبیات روزیونیستی را در نظر بگیریم، هنگامی که نظرات منشویک‌ها در اوائل قرن و نظرات وحدت کمونیستی در اواخر قرن بیستم را بخاطر آوریم که همه تحت نام مارکسیم ارائه میشوند، آنگاه درمی‌یابیم که وفاداری به مارکسیم واقعی مارکس، در واقع یک خود ویژگی است، این خود ویژگی لنین، لنینیسم و آن گرایش‌هایی است که پرچم مبارزه علیه تحریفات بورژوازی در مارکسیم را بدست گرفته اند.

ویژگی ماتریالیسم مارکس در جایگاه تعیین کننده ای است که پراتیک بطور کلی و پراتیک انقلابی بطور اخص در نگرش و جهان بینی انتقادی آن داراست. اینکه مارکس ماتریالیسم خود را در تمایز با ماتریالیسم کهنه، "ماتریالیسم پراتیک" نام می‌گذارد و مشخصاً لفظ "کمونیست" و "ماتریالیست پراتیک" را بطور مترادف بکار می‌برد [۱] خود نشانه‌ای دیگر از نقش مفهوم محوری "پراتیک انقلابی" در مارکسیم است. می‌گوئیم مفهوم "پراتیک انقلابی"، زیرا مارکسیم چیزی بیشتر از ماتریالیسم در فلسفه بعلاوه انقلابیگری در سیاست است. مارکسیم پراتیک انقلابی را بعنوان یک مفهوم و مقوله فلسفی در تجریدی ترین سطح نقد و شناخت وارد میکند. پراتیک انقلابی، در کنار مقولاتی نظیر عینیت، ذهنیت، وجود، شناخت و غیره، بعنوان مفهومی تحلیلی وارد عمیق ترین سطح اندیشه می‌شود. پراتیک انقلابی در مارکسیم تنها یک فراخوان سیاسی - اخلاقی نیست، بلکه یک رکن اساسی نقد فلسفه است. مارکس مقوله "پراتیک" را محور نقد خود از ماتریالیسم کهنه قرار میدهد و آنرا به سنگ بنای وجود شناسی، شناخت شناسی و روش شناسی در ماتریالیسم خاص و متمایز خود تبدیل میکند.

ماتریالیسم کهنه، ماتریالیسم مکانیکی ای که فونریاخ نیز از آن خلاصی نیافته بود، قادر نبود خود را از تلقی جامد و متافیزیکی در مورد جهان عینی و تفکر انسانی برهاند. در یک سو جهان عینی، عالم محسوس و "واقعیت" قرار داشت و در سوی دیگر ذهن بشر بعنوان آینه ای در برابر این دنیای عینی. جهان عینی، داده شده، در خود و خودیو در نظر گرفته میشد و تفکر انسانی تفسیری انعکاسی، پندارگانه و انفعالی از این دنیای خارجی. مارکس این دوگانگی مکانیکی و متافیزیکی را در هم می‌شکند. برای

مارکس، از یکسو جهان عینی خود در عین حال محصول پراتیک عنصر فعاله نیز هست و این پراتیک انسانی نیز خود به همان درجه واقعی، محسوس و عینی است. و از سوی دیگر حقانیت و صحت تفکر انسانی، یعنی این سوال که آیا این تفکر به درستی جهان پیرامون خود را "انعکاس" و تفسیر کرده است، در گرو پراتیک است. پراتیکی که بر مبنای این تفسیر دست به تغییر جهان بزند و لذا صحت خود را به ثبوت برساند. تا آنجا که مقصود از جهان عینی جامعه بشری است، مارکس دو پرسه تکامل را به شیوه ای مونیستی و صحیح به هم مرتبط میکند. جامعه و تفکر انسانی در حلقه پراتیک تحول بخش به هم پیوند میخورند. تکامل جامعه جدا از عنصر ذهنی (فعال) این تکامل، انسان، قابل تبیین نیست، همچنانکه این عمل، جدا از متن اجتماعی خود نمیتواند تعریف و تبیین شود. به این ترتیب مارکس انسان را به جای واقعی اش در تاریخ خویش قرار میدهد. انسان دیگر نه متفکر و مفسر منفعل جهان عینی، بلکه نیروی تحول بخش این جهان است. اوضاع عینی نه قیود اسارت، نه مقرراتی برای تبعیت بردوار، بلکه شرایطی برای فعالیت انسان و لذا زمینه اختیار و اقتدار اوست. این شرایط دامنه تاریخی قدرت تحول بخش انسان را تعریف میکند، اما خود این دامنه، خود این شرایط با پراتیک انسانی دگرگون میشود. انسان به سزاندنه تاریخ خویش بدل میشود، باشد که تحت شرایطی که خود تعیین نکرده است. در ماتریالیسم کهنه انسان انسانی مفسر بود، در ماتریالیسم مارکس انسان موجودی تحول بخش و تغییر دهنده است. در مارکسیم، بعلاوه، انسان از پدیده ای مجرد و قائم به ذات به موجودی اجتماعی بدل میشود. "ذات انسانی"، ذات اجتماعی انسان (و در بنیاد آن وجود طبقاتی او) تعریف میشود. پراتیک انقلابی انسان بطور مشخص تر، بصورت پراتیک انسان بعنوان جزئی از طبقه اجتماعی معین در روابط اجتماعی معین در نظر گرفته میشود.

مارکس موضوع تفکر فلسفی پیش از خود را نمی‌پذیرد. برای او موضوع، تغییر دادن جهان است. او به فونریاخ می‌تازد که "اهمیت فعالیت انقلابی و عملی- انتقادی را در نیافته است" و ماتریالیسم کهنه را ملامت میکند که توصیف و تشریح "عصر فعاله" را تماماً به ایده آلیسم اسپرده است - ایده آلیسمی که بنا بر تعریف قادر به درک پراتیک واقعی نیست. دخالتگری فعال مارکسیم در عرصه سیاست و پیوند و یکی شدن "انتقاد اجتماعی" با "تنوری انقلاب" در پیکره مارکسیم، از این جایگاه تعیین کننده مقوله "پراتیک اجتماعی" در پیش مارکسیم، در مرکز تفکر فلسفی مارکسیم، ناشی میشود. "ماتریالیسم پراتیک" صحیح ترین و دقیق ترین نامی است که میتوان به نگرش انتقادی ویژه مارکسیم داد.

به این ترتیب روشن است که متدولوژی مارکس چیزی بیشتر از متدولوژی نقد نظری او از اقتصاد سیاسی است. این متدولوژی مقدم بر نقد او از اقتصاد سیاسی و اساساً از طریق کاربرد نقد در سطح تجریدی تر، در نقد فلسفه آلمانی، بدست آمده و تبیین شده است. تنزل دادن متدولوژی مارکسیم به متدولوژی تحلیلی نقد اقتصاد سیاسی و از آنهم محدودتر به

روش معینی در تعریف "شیوه تولید سرمایه داری"، در حکم تقلیل دادن یک حکم جامع و شامل به یک جزء معین آن و به یکی از موارد شمول کاربرد آن است. این تقلیل گرانی از گرایش همیشگی آکادمی بورژوازی به تبدیل مارکس انقلابی به مارکس اقتصاددان است. پانین تر خواهیم دید که چگونه لنین خود اختلاف خویش با منشویک‌ها را با رجعت به همین ماتریالیسم پراتیک (و بطور مشخص تر "تزهائی در باره فونریاخ") توضیح میدهد و نه با هیچگونه اشاره ای به تعاریف مارکس در قلمرو نقد اقتصاد سیاسی.

پس اولین نکته ای که در هر نوع بررسی متدولوژی مارکسیم (متدولوژی لنین) باید بخاطر آورد اینست که این متدولوژی نه صرفاً یک روش تفکر و تحلیل، بلکه یک روش عمل (به معنی وسیع طبقاتی) است، عمل انقلابی و تحول بخش. معمولاً اینجا و آنجا میخوانیم که "تحلیل مشخص متدولوژی لنین" "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" است. این به زبانی دیگر همان چیزی است که وحدت کمونیستی بیان میکند: لنین برای تبیین استراتژی انقلاب، اقتصاد روسیه را بطور مشخص تحلیل نمود. "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" بی شک جای خود را در هر تحلیل مارکسمی دارد. اما این نه خاص مارکسیم است و نه اساساً به مساله متدولوژی مربوط میشود، زیرا سوال اصولاً این است که مارکسیم بطور کلی و لنین بطور مشخص با کدام متدولوژی سرخ "شرایط مشخص" میروند. وحدت کمونیستی نیز "شرایط مشخص" را بطور "مشخص" تحلیل میکند، اما این تحلیل با متدولوژی نترمیستی و اولوسیونیستی منشویسم صورت میگیرد. هدف این تحلیل این است که معلوم شود "کدام طبقات تاریخاً اهمیت بیشتری دارند"، "اقتصاد" چه حکمی در مورد انقلاب میدهد و این دومی چگونه تکلیف طبقات "مجاز و غیرمجاز" برای اعمال رهبری را روشن میکند. کدام طبقه باید "نقش تاریخی" خود را بازی کند. تحلیل مشخص برای شنیدن وحی منزل اقتصاد "مشخص"، اینهم تحلیل مشخص از شرایط مشخص است بی آنکه مارکسمی باشد. تحلیل لنین از شرایط روسیه مقدمه ای بر تبیین وظایف پرولتاریا در انقلاب روسیه است، طبقه ای که موجودیت او و ضرورت اعمال رهبری او بر تحولات انقلابی قرن بیستم قیبل از هر تحلیل مشخص از شکل‌بندی اجتماعی روسیه برای لنین مفروض و محرز است. لنین نه از موضع "تکامل روسیه"، با حتی "انقلاب روسیه"، بلکه از موضع پرولتاریا حرکت میکند. او متفکر و سیاستمدار و رهبر عملی همین طبقه است. بنابراین وحدت کمونیستی از همان ابتدا پای در بیراهه گذاشته است وقتی از قول لنین این سوال را مطرح میکند که:

"در شکل‌بندی اجتماعی روسیه کدام طبقه تاریخاً اهمیت بیشتری دارد و آیا میتوانند نقش رهبری را در انقلاب روسیه بر عهده بگیرند؟"

ادامه در صفحه ۱۵

زنده باد کمونیزم کارگری منصور حکمت!

مارکسیسم و پراتیک ...

این سوال نه فقط هرگز نقطه عزیمت لنین نبوده است، بلکه در تقابل کامل با متدولوژی اوست. این سوال نقطه عزیمت و مبنای استدلال منشویکها بود و پاسخ خود را نیز در پراتیک سازشکارانه آنان، در دنباله روی آنان از بورژوازی که "تاریخاً اهمیت بیشتری" داشت، گرفت. و تازه اگر فرض کنیم واقعاً لنین از یک چنین سوال مورخ مآبانه‌ای آغاز کرده باشد، پاسخ به این سوال، یعنی احراز هویت طبقه "تاریخاً مهم" در روسیه ۱۹۰۵، نمیتواند برای او از بررسی مناسبات اقتصادی و طبقاتی در روسیه مشخص شود. برای لنین نظیر هر کارگر انقلابی و آگاه به منافع طبقاتی، نظیر هر کمونیست جدی دیگر، مانیفست کمونیست مطلق است که طبقه کارگر به مستدل ترین وجه، و از جمله برای خاطر جمع کردن هر تاریخ پرست ملانقطی از نوع وحدت کمونیستی، اعلام کرده است که خود طبقه کارگر "تاریخاً اهمیت بیشتری دارد". نفس وجود سوسیال دموکراسی روسیه و نفس شرکت لنین در این جنبش به معنای آن است که نه تنها او بدو تصمیم خود را در باره پاسخ به این سوال گرفته است، بلکه خود را جزئی از این طبقه "تاریخاً" مهم میدانند. برای لنین، نظیر هر کمونیستی که مارکسیسم ادوایی برای تند و تیز کردن و "رادیکال" کردن اوامینیم و ناسیونالیسم اش نباشد، پرولتاریا، چه تاریخاً و چه "غیر تاریخاً" اهمیت بیشتری دارد. لنین مبصر و با مفسر انقلاب نیست، شرکت کننده در آن است، و نه فقط این، بلکه سازماده انقلاب طبقه معینی است. حال اگر کسی از او بپرسد "تاریخاً چه طبقه‌ای اهمیت دارد" که "چه کسی باید رهبری انقلاب در روسیه را بر عهده بگیرد"، او در پاسخ نه از آمار کشاورزی روسیه، بلکه از مانیفست کمونیست نقل قول خواهد کرد. (فعلاً از این میگذریم که حتی یک مفسر اقتصادگرای فیهم تر از وحدت کمونیستی هم اهمیت "تاریخی" طبقات در روسیه را صرفاً از اقتصاد خود این کشور نتیجه نگرفت. آیا در نیال هم باید دید تاریخاً چه طبقه‌ای اهمیت دارد؟! لنین خود جزء عنصر فعاله انقلابی است که شنبور آن مدتها قبل در سطح جهان همیده شده است. کار او نه بررسی مجدد "اهمیت تاریخی" طبقه خویش، بلکه دست بکار شدن برای به پیروزی رساندن این طبقه در یکی از عرصه‌های موجودیت و مبارزه اش، یعنی روسیه است.

بنابراین و ک با طرح سوال به اینصورت، از همان ابتدا متدولوژی لنین را وارونه میکنند. لنین وجود خود و طبقه خود و آرمان‌های خود و طبقه خود را مفروض گرفته است. تحلیل مارکستی او از جامعه روسیه قرار است به او نشان بدهد که کدام پراتیک مشخص سیاسی میتواند پرولتاریا را قادر سازد تا در شرایط موجود، تحول بخش‌ترین و کارسازترین نقش را در جهت تحقق منافع خود (و رهائی جامعه) ایفا نماید. برای لنین سوال ابد این نیست که به حکم شرایط عینی "کدام طبقه تاریخاً اهمیت بیشتری دارد"، بلکه اینست که

طبقه خود او، طبقه تاریخاً و بنا به تعریف "مهم" کارگر، با کدام پراتیک سیاسی و مبارزاتی میتواند به رهبر تحول انقلابی جامعه بحران زده روسیه در ۱۹۰۵ تبدیل شود. نقطه عزیمت لنین ضرورت تحقق آرمان‌های انقلابی پرولتاریا به سرعترین، کم‌مشقت‌ترین و جامع‌ترین شکل ممکن است. این نقطه عزیمت از شکل‌بندی اقتصادی روسیه با هیچ کشور دیگری استنتاج نمیشود. این جزء تعریف "لنین بودن"، "کمونیست بودن" و "کارگر آگاه" بودن است. (این نتیجه طبیعی تفکری است که پراتیک انسانی را نیز پدیده‌ای واقعی و عینی میدانند و از متفکر و موقعیت اجتماعی او انتزاع نمیکند). جامعه روسیه شرایط عینی‌ای است که این مبارزه پرولتاریا باید در آن دنبال شود. این جامعه مجموعه‌ای از راه‌ها و موانع، امکانات و محدودیت‌ها و عوامل کند کننده و یاری دهنده را در برابر عنصر فعاله انقلاب پرولتاریا در روسیه قرار میدهد. خود این جامعه قرار نیست رهبر انقلاب را به لنین بشناساند، بلکه اوضاع عینی مشخصی است که لنین از درجه منافع یک طبقه معین که نه تنها خواهان انقلاب است بلکه میدانند بدون دخالت او به مثابه رهبر در انقلاب تحولات مورد نظر در جامعیت خود رخ نمیدهد، با آن روبروست. این اوضاع و احوال باید به نفع طبقه کارگر تغییر کند، اما مارتیل به مصالح تغییر نیز باید از خود این جامعه گرفته شود. "انسان‌ها سازندگان تاریخ خویشند اما نه در شرایطی که خود تعیین کرده‌اند". لنین تاریخی را که باید ساخته شود و نیروی را که باید آن را بسازد، قبل از مطالعه هر نوع "همسانی" در شیوه تولید روسیه، میشناسد. بررسی او از جامعه روسیه تلاش او برای درک شرایطی است که این تاریخ باید تحت آن ساخته شود.

دره عمیقی آن متدولوژی انفعالی را که "طبقه تاریخاً مهم" و "رهبری" را از شکل‌بندی اجتماعی استنتاج میکند از آن متدولوژی‌ای که ضرورت پراتیک انقلابی طبقه کارگر به مثابه رهبر در تحول انقلابی در جامعه را مفرض میگرد جدا میکند. این اولین وجه تمایز متدولوژیک منشویسم و بلشویسم، و لیبرالیسم چپ و مارکسیسم انقلابی است. تبیین وحدت کمونیستی از شیوه برخورد لنین به انقلاب ۱۹۰۵ ماتریالیسم تاریخی را به ایتدال میکشد. این درست و مارکسیستی است اگر بگوئیم در طول قرن‌ها در روند تکامل جامعه، طبقات و گوناگون به حکم شرایط عینی اقتصادی و اجتماعی به پیش رانده شدند و به عنصر فعاله تحول شکل‌بندی اجتماعی بدل شدند. اما این کاملاً نادرست و انحرافی است اگر فقط همین را از ماتریالیسم تاریخی بفهیمیم و یا همین یک جمع‌بندی کوتاه از کل روند تاریخ بشر و اهمیت "زیر بنای اقتصادی"، به سراغ جامعه سرمایه‌داری عصر حاضر بیانیم و در عصر انقلابات پرولتاریا نیز بخواهیم دوباره در هر تحول انقلابی در هر کشور معین یکبار دیگر در "اقتصاد" سراغ طبقه پیشرو، مهم و "رهبر انقلاب" را بگیریم. این دیگر ماتریالیسم تاریخی نیست، زیرا دقیقاً از تاریخ واقعی، یعنی از دوره تاریخی واقعاً موجود، از عصر انقلاب پرولتاریا، انتزاع کرده است. اگر مقوله "مفهوم پراتیک انقلابی را از مارکسیسم بگیریم، اگر جانبداری طبقاتی مارکسیسم را از آن بگیریم، اگر درک زنده مارکس

را از رابطه میان اوضاع عینی اجتماعی و عنصر فعاله انسانی را کنار بگذاریم، آنگاه شاید آنچه باقی میماند چیزی شبیه آن تقلیل‌گرایی اقتصادی و آن تاریخ‌گرایی اولوسویستی از آب در بیاباد که وحدت کمونیستی بجای مارکسیسم عرضه میکند. همان تاریخ‌گرایی و دترمینیسم اقتصادی ای که فرمول‌های "در انقلاب سیاسی اما چنین نیست"، "کدام طبقه جامعه را بهتر صنعتی میکند"، "کدام طبقه تاریخاً اهمیت بیشتری دارد" و غیره از آن استخراج میشود. این همان مارکسیسم مسخ شده و "بیطرف" شده‌ای است که آکادمی‌های بورژوازی در محبت تاریخ تفکر اقتصادی تدریس میکنند، همان مارکسیسم "غیر پرولتاری" شده‌ای که قرار بوده است در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم به تئوری انقلاب "خلق علیه امپریالیسم" بدل شود، همان مارکسیسم رقیق شده‌ای که روشنفکران بورژوا-لیبرال و خرده بورژوا-اسلامی‌های ممنوع‌المطالعه در طول دو دهه قبل در ایران، آنگاه که از سازمان "توحیدی" و با محفل جبهه ملی خود خسته میشدند و خواهان "رادیکالیسم" بیشتری بودند به آن چنگ می‌انداختند. این در عین حال همان مارکسیسم وارونه شده‌ای است که در آن انسان به مهره بلا اراده ای در "تکامل جامعه" بدل میشود، همان اصطلاح "مارکسیسمی" که به بهانه تکامل و ترقی تاریخی جامعه‌ها پرولتاریا را به دست کشیدن از اهداف و منافع ویژه خود و دنباله‌روی از "بورژوازی ملی و خرده بورژوازی ضد امپریالیست" فرخواند. این "مارکسیسم" حزب توده، راه کارگر و رنجبران است که وحدت کمونیستی دارد تحت عنوان "متدولوژی لنین" عرضه میکند. در این دیدگاه انسان باید مانند وحدت کمونیستی شانس بیابد که تصادفاً در دوره‌ای زندگی کند که در آن پرولتاریا "تاریخاً اهمیت بیشتری دارد" و تازه باید به اندازه کافی برای تشخیص این امر از "عالم اکبر" سرمایه‌داری ایران هم شناخت داشته باشد، و گرنه مطابق معمول حزب توده از خیمه و خرگاه طبقات "تاریخاً" مهم دیگری سر در می‌آورد.

متأسفانه این تفسیر دترمینیستی از مارکس و مارکسیسم تاریخاً رواج بیشتری از درک صحیح از ماتریالیسم پراتیک و دیالکتیکی مارکس داشته است. نظرات وحدت کمونیستی، که همانطور که اشاره کردیم در اساس با آموزش‌های روزیونیسم مدرن اختلافی ندارد، پدیده کمونیستی آموزنده خواهد بود اگر بداند که "اختلاف بلشویسم و منشویسم" در ۱۹۰۵ نیز، دقیقاً اختلافی میان ماتریالیسم پراتیک و دخالت‌گر با ماتریالیسم اسکولاستیک و انفعالی بود و وحدت کمونیستی متأسفانه نه فقط در تبیین خود از متدولوژی لنین نا موفق است، بلکه خود او و امثال او، موضوع انتقاد این متدولوژی بوده‌اند. دیدیم که آنجا که کار به توصیف مرزبندی لنین با مارکسیسم علنی کشید، وحدت کمونیستی در توضیح "متدولوژی لنین" عملاً به بن بست رسید. لنین از تحلیل اقتصادی مشابهی در باره شکل‌بندی اجتماعی روسیه به "نتایج سیاسی" کاملاً متفاوتی رسیده بود. ظاهراً عوامل و انگیزه‌های "پیش بینی نشده" و مجهولی ناگهان لنین را از متدولوژی مربوطه (استنتاج استراتژی انقلاب از شکل‌بندی اجتماعی) منحرف کرد و او صرفاً به اظهارات "لجوجانه" ای در دفاع از

ضرورت استقلال و رهبری پرولتاریا در انقلاب بسنده کرد. وحدت کمونیستی از توضیح این شیوه برخورد عاجز ماند و جانب‌انجاست که در عین ناتوانی از جلودر بردن تفسیر خود اعلام داشت که همین اختلافات در "مباحثات بعدی لنین بر علیه منشویسم به اوج خود رسید".

واقعت این است که "اختلافی" که در مباحثات لنین و منشویکها به اوج خود رسید، همان اختلاف میان مارکسیسم و ماتریالیسم پراتیک و دخالت‌گر از یکسو با تفسیرات آکادمیک و انفعالی رایج از مارکسیسم بود. این اختلاف نه فقط در جدل لنین با مارکسیسم علنی، بلکه همچنین بطرز بارزتری در مبارزه لنین علیه اگونومیست‌ها، بروز کرده بود. در مبارزه علیه منشویسم این اختلاف به روشن‌ترین وجهی بصورت اختلاف بنیادی دو متدولوژی فرموله شد. لنین اگونومیسم، مارکسیسم علنی و منشویسم را دقیقاً از آنرو که هر سه در متدولوژی انفعالی واحدی در برخورد به مبارزه طبقاتی اشتراک داشتند، در یک قطب در برابر بلشویسم و دخالت‌گری فعال کمونیستی بلشویکها قرار میدهد. لنین در ۱۹۰۵ منشویکها را ادامه طبیعی و منطقی اگونومیسم و مارکسیسم علنی تصویر میکند. او در توضیح اختلاف میان قطبانه‌نگره بلشویکها و کنفرانس منشویکها در خصوص شیوه برخورد به دولت موقت انقلابی در انقلاب ۱۹۰۵، درست بر ریشه متدولوژیک اختلافات موجود در سوسیال دموکراسی روس انگشت می‌گذارد:

"این درست همان تمایزی است که مدت هاست مارکسیست‌های روسیه را به دو جناح تقسیم کرده است. در دوره قدیم "مارکسیسم علنی"، بصورت جناح موعظه‌گر و جناح رزمنده و سیاسی؛ و در دوره تولد جنبش توده‌ای بصورت جناح اقتصادی و جناح سیاسی. این مقدمات مارکسیستی صحیح مورد ریشه‌های اقتصادی عمیق مبارزه طبقاتی بطور کلی و مبارزه سیاسی بطور اخص، اگونومیست‌ها یکسره این نتیجه را گرفته‌اند که ما باید به جنبش سیاسی پشت کنیم، توسعه آن را کند نمائیم، دامنه‌اش را محدود کنیم و اهدافش را تنزل دهیم.

جناح سیاسی بر عکس از همین مقدمات نتایج متفاوتی گرفته است و آن اینست که هر چه ریشه‌های مبارزه جاری ما عمیق‌تر باشد، ما باید به همان درجه وسیع‌تر، محکم‌تر، قاطعانه‌تر و با ابتکار و انرژی بیشتری این مبارزه را به پیش ببریم. اکنون نیز با همان اختلاف نظر مواجیم، باشد که تحت شرایط دیگر و در شکل دیگری. از این مقدمات که انقلاب دموکراتیک مسلماً انقلاب سوسیالیستی نیست، که فقرا و نیازمندان بهیچوجه تنها کسانی نیستند که در آن "ذینفع" اند، از این حکم که (این انقلاب) عمیقاً ریشه در نیازها و ملزومات گریزناپذیر کل جامعه بورژوازی دارد از این مقدمات ما این نتیجه را میگیریم که طبقه پیشرو باید اهداف دموکراتیک خود را هر چه برجسته‌تر فرموله کند، این اهداف را هر چه روشن‌تر و کامل‌تر در بیان دارد، شعار فوری یک جمهوری را طرح کند و ایده لزوم برقراری یک دولت موقت انقلابی و در هم کوبیدن بی‌رحمانه ضدانقلاب را وسیعاً میان مردم اشاعه دهد.

ادامه در صفحه ۱۶

زنده باد همبستگی و اتحاد کارگران

مارکسیم و پراتیک

مخالفین ما، گروه ایسکرای نو، اما، از درست همین مقدمات نتیجه میگیرند که استنتاجات دموکراتیک نباید بصورت جامع بیان شود، که جمهوری میتواند از زمره شعارهای عملی حذف شود، که ما باید از تودمگیر کردن ایده لزوم یک دولت موقت انقلابی امتناع کنیم، که صرف یک تصمیم مبنی انعقاد مجلس موسسان میتواند پیروزی تعیین کننده لقب بگیرد، که نیازی به در دستور قرار دادن وظیفه نبرد با ضد انقلاب یک هدف فعال مانده نیست، بطوریکه میتوان آن را با یک اشاره گنگ (ظ) همانطور که خواهیم دید با فرمولبندی (ع) "پروسه مبارزه متقابل" غرق و حل کرد. این زبان بهر آن سیاسی نیست، بلکه زبان بابگن های پیر و پرچانه ثبت است -

اول (لنین، دو تاکتیک... جلد ۹، ص ۴۰-۴۱) تاکیدها از ماست. پرائتزر در اصل است. این آن استدلالی است که بر مبنای آن لنین "نتایج سیاسی" مارکسیم علنی، اتوکومیسیتها و منشویکها را تمیز میدهد، آنچه در همان بدو امر جلب توجه میکند اینست که لنین نه تنها هیچ اشاره ای، نه در اینجا و نه در کل کتاب "دو تاکتیک"، به اختلاف نظر در تحلیل شکلبندی اقتصادی و اجتماعی روسیه نمیکند، بلکه برای برجسته کردن اختلاف اساسی، اختلافی که بر سر متدولوژی دخالتگر بلشویسم و جایگاه مبارزه پیگیر سیاسی بر سر قدرت است، مدام، بی شک با درجه ای اغماض، بر یکسان بودن مقدمات و تحلیلهای اقتصادی در همه جناحهای سوسیال دموکراسی، تاکید میکند. اختلاف تماماً به استنتاجات سیاسی و عملی از مقدمات تحلیلی مشابه ربط داده میشود. اگر متدولوژی ویژه لنین آن طور "بگیری" باشد که به زعم وحدت کمونیستی او به اقتصاد و مناسبات اجتماعی روسیه منگرسیت است، لنین خود از این متدولوژی بی خبر است. خود او بر خلاف و یک اصرار میورزد که همگان در سوسیال دموکراسی روسیه پایههای اقتصادی انقلاب دموکراتیک، خصلت بورژوائی این انقلاب، محدودیتهای آن و تفاوتهای آن با انقلاب سوسیالیستی را کامپیش یکسان و "درست" تحلیل کرده اند. بلشویسم بر سر نتیجهگیریهای سیاسی و عملی با منشویسم در تقابل است. و این شکل دیگر بروز اختلاف کهنه میان جناح سیاسی و رزمنده، یعنی بلشویکها، با جناحهای اتوکومیسیت آن است که هر کدام با منشویکها در یک نقطه مشترکند: استنباط از برخورد فعال به انقلاب دموکراتیک و مبارزه سیاسی، پشت کردن سوسیالیستی، رها کردن مساله دولت و قدرت سیاسی به بورژوازی و فراموش کردن نیاز حیاتی پرولتاریا به اینکه خواستهای دموکراتیک به نهایت درجه بسط یابد و به نتیجه منطقی خود، یعنی یک دولت و یک جمهوری دموکراتیک منجر شود. دولتی که باید، اگر کسی واقعاً دموکراسی میخواهد، به مثابه ابزار در سرکوب دشمنان دموکراسی بکار گرفته شود. لنین اینجا گویی مستقیماً وحدت کمونیستی را خطاب قرار میدهد. کسانی که از "سرمایه داری بودن" ایران بر طبق جداول خود به ایده پوچ "در انقلاب سیاسی قدرت از قشری به قشری دیگر در طبقه حاکمه منتقل میشود" میرسند، کسانی را که تلاش برای اعمال رهبری پرولتری بر انقلاب برای دموکراسی را به بهانه زیر بنای اقتصادی و نوبت تاریخی

طبقات، تخطئه میکنند و از پیش به بورژوازی قول میدهند که در مبارزه برای دموکراسی کاری به کار دولت، که مهمترین عامل در تضمین و یا نقض دموکراسی است، نخواهند داشت و در "اپوزیسیون" خواهند ماند.

اختلاف بلشویسم و منشویسم در انقلاب برای دموکراسی، قبل از آنکه اختلافی بر سر تحلیل شکلبندی اجتماعی جامعه در حال انقلاب باشد، بر سر درک متدولوژی مارکسیستی در تحلیل و عمل است. بی شک اینجا نیز باید به خود مارکس برگشت، اما نه به نقد او از اقتصاد سیاسی، بلکه به نقد او از فلسفه المانی، به نقد او از ماتریالیسم مکانیکی، جبر گرایانه و یک جانبه پیش از او. لنینیسم تجسم عملی و ادامه دهنده این رگه معین در تفکر مارکسیستی است، یعنی ماتریالیسم دیالکتیکی، ماتریالیسم فعال و دخالتگری که مکان واقعی پراتیک انقلابی را در تحول جامعه میسازد و سمبل و مدافع آن جانبداری فکری و عملی است که تژهای مارکس در باره فوئرپاخ به عنوان شاخص متمایزکننده تفکر انقلابی از فلاسفه اسکولاستیک طرح کرده است. و بازم این خود لنین است که ریشه اختلاف میان بلشویسم و منشویسم را به تژهای مارکس

در باره فوئرپاخ میرساند: "[قطعهنامه] منشویکها... بجای آنکه این نکته را روشن کند که پرولتاریا در حال حاضر چگونه باید "روند انقلابی را به پیش ببرد"، بجای توصیه کردن تدارک مشخصی برای مبارزه علیه بورژوازی هنگامی که علیه دستاوردهای انقلابی قد علم میکند، توصیفی کلی از یک پروسه بدست میدهد. توصیفی که هیچ چیز راجع به اهداف مشخص فعالیت ما نمیکوید. روش ایسکرای نو در بیان نظر اتش، انسان را بیاد نظر مارکس (که در تژهای مربوط به فوئرپاخ بیان شده است) درباره ماتریالیسم قدیم میاندازد. ماتریالیسمی که با ایدههای دیالکتیک بیگانه بود. مارکس میگوید: فلاسفه جهان را به طرق مختلف تفسیر کرده اند، مساله اما بر سر تعیین آن است. گروه ایسکرای نو هم درست است. همین ترتیب، قادر است تحلیلی و توصیفی قابل تحمیلی از پروسه مبارزه ای که در جوشمانشان در جریان است عرضه کند، اما بطور کلی عاجز از آن است که شعار درستی برای این مبارزه ارائه کند. رهروان خوب و رهروان بد. آنها، یا فراموش کردن رهبری فعال و نقش هدایت کننده ای که میتواند و باید در تاریخ توسط اجزایی که پیش شرطهای مادی انقلاب را دریافته اند و خود را در راس این طبقات پیشرو قرار داده اند، ایفا شود، درک ماتریالیستی از تاریخ را به ابتدال میکشند." (همانجا، جلد ۹، صفحه ۴۴، پرائتزر و تاکید دو خطی در اصل است. مابقی تاکسیدات از مساست) آیا روشن نیست که خود لنین چگونه به اختلافات خود با منشویکها مینگرد؟ همین درک پراتیک و دیالکتیکی از مارکسیم و ماتریالیسم تاریخی است که اساس متدولوژی لنین را میسازد و نه توانایی او به عنوان مفسر صالح اقتصاد روسیه. سخن بر سر شناختن نقش و جایگاه عنصر فعال انقلاب پرولتری در شکل دادن به تاریخ واقعی است، در به پیش راندن انقلاب و ایفای نقش هدایت کننده توسط اجزایی که خود را در راس طبقات پیشرو قرار داده اند. مشخص است که روشنفکر آکادمیکی که تازه در دل انقلاب با چراغ در لابلای اقتصاد جامعه دنبال طبقه پیشرو و "مهم" میگردد، چقدر با این متدولوژی و این نگرش بیگانه است.

آیا این تاکید ما (و لنین) بر نقش تعیین کننده عنصر فعاله یک تبیین ولونتاریستی

از پروسه انقلاب نیست؟ آیا عنصر فعاله تا حد یک نیروی فعال مایشانه ارتقاء داده نشده است؟ (این آن اتهامی است که غالباً به لنین وارد میشود). پاسخ این سوال منفی است. لنین از درک پیش شرطهای مادی انقلاب توسط احزاب پیشرو سخن میگوید. این پیش شرطهای مادی همان عینیاتی است که در ذهن دترمینیستی منشویکها و وحدت کمونیستی به قادر مطلق تبدیل میشوند. آن عینیاتی که جداول و تعاریف از پیشی انقلابات و "میشود" و "میشود" های تاریخی منشویکها و وحدت کمونیستی از آن استنتاج میگردد. شرایط عینی در متدولوژی مارکس و لنین بر سر جای واقعی خود قرار میگیرد. عینیت فوری و بلاواسطه صغیر و کبرای استنتاج حرکت عنصر فعاله نیست، بلکه جدول و تئوری بر دامنه عمل این عنصر فعاله است. این حدود و ثغور نه جدولی از تعاریف انقلاب و مقررات آن است، نه لیستی از طبقات به ترتیب اجرای نقش و "اهمیت تاریخی" و نه ماتریس "همسانی" شیوههای تولیدی ناب. این حدود و ثغور آن موانع مادی اجتماعی، آن مجموعه اوضاع عینی اقتصادی و سیاسی و آن محدودیتها و عقب ماندگیهای نسبی عنصر ذهنی انقلاب پرولتری است که دست زدن به یک عمل انقلابی فوراً سوسیالیستی پیروز مند، یعنی دست زدن به قیام برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و ضربه نهایی به مالکیت خصوصی را بطور بلافاصله ناممکن میکند. این جزء تعریف "مانع" است که میتواند و باید در نور دیده شود. در رم باستان سطح نازل نیروهای مولده یا قدرت مطلقه موانع انقلاب سوسیالیستی محسوب نمیشدند، زیرا اینها جزء خود شرایط و تعاریف مشخص کننده آن دوره تاریخی بودند. اما عقب ماندگی اقتصادی و با استبداد، در قرن بیستم نه تعریف و مشخصه جامعه این قرن، بلکه موانع راه تکامل و تحول انقلابی تاریخاً ممکن اند. اینها اشکال اجتماعی هستند که در عین اینکه عینیت دارند، بطور مادی وجود دارند، اما نسبت به عصر خود "خارجی" اند، ضرورت تاریخی خود را از دست داده اند، موانعی بر سر تحول انقلابی تاریخاً ممکن همین جامعه اند. انقلاب دموکراتیک برای لنین پروسه ای است که در آن پرولتاریا قادر میشود این موانع را در هم بکوبد و خود را در شرایط عینی بهبود یافته و مساعدی برای انقلاب خویش قرار دهد. چرا "انقلاب"؟ زیرا مستقل از اراده و طرح از پیش بر کسی، خود جامعه علیه وجه گوناگون این عقب ماندگیها، این وزنههای کهنه بر پای خود، به یک تلاطم انقلابی کشیده شده است. چرا "دموکراتیک"؟ زیرا خواست دموکراسی و اصلاحات دموکراتیک انگیزه نیروهای محرکه این تلاطم است. زیرا علاوه بر پرولتاریا اقشار وسیع دیگری در جامعه با عرصه مبارزه قهرامیز علیه وضع موجود همدهاند. زیرا این یک جنبش انقلابی همگانی است. و در این مقطع در شکل همگانی خود چیزی فراتر از دموکراسی و اصلاحات دموکراتیک را هدف خود قرار نمیدهد. وجود انقلاب و خصلت دموکراتیک آن را نه لنین، نه تروتسکی و نه مارکسیم علنی هیچیک تعیین نمیکنند. این واقعه به همان درجه است که خود روسیه و اقتصادیات و بافت طبقاتی آن. مساله تماماً بر سر برخورد حزب پیشرو به این انقلاب است. حزی که "شرایط مادی این انقلاب را دریافته است". ماتریالیسم مکانیکی و طبیعی. تکاملی منشویکها که تاریخ تجربیدی و جداول از پیش ساخته ذهنی را بر تاریخ واقعی مبارزه طبقات زنده مقدم میدارد، میکوشد، و گریزی از این ندارد، که انقلاب را در قالب کلیشه ای "انقلاب بورژوا-دموکراتیک" یعنی مرحله "تاریخی" ای که بنا به تعریف "بورژوازی رهبر انقلاب است" بگنجانند.

لنین که از تاریخ واقعی و محصول عینی این تاریخ عینی پرولتاریا و نیازها و قدرت واقعی او حکمت میکند، خواستار فراتر رفتن این جنبش انقلابی از حد انتظارات و تمایلات بورژوازی است. و خواهان بسط آن به نهایت درجه تا حد انتظارات طبقه خویش، یعنی رادیکال ترین نیروی واقعاً موجود این انقلاب، است. طبیعی است که چنین شیوه برخوردی فراتر بردن و "به پیش راندن" انقلاب را وظیفه خود طبقه کارگر، که خواهان در هم کوبیدن طبقه موانع ضد دموکراتیک مبارزه طبقاتی است، قرار می دهد. طبیعی است که این دیدگاه برای اعمال رهبری پرولتاریا بر جنبش انقلابی و تداوم این رهبری آنجا که جنبش قدرت سیاسی را نیز تصرف کرده است، منظر صدور هیچ مجوز تئوریکی از جانب مفسرین منفعل مارکسیم در میان منشویکها نمیشود. سوال اساسی که لنینیسم در مقابل خود قرار میدهد این است که چگونه میتوان به نیروی خود طبقه کارگر و با اتکا به آن نیروهای اجتماعی دیگر که خواستار تحولات دموکراتیک جدی اند، این موانع را به سریعترین و کم مشقتترین شکل ممکن برطرف کرد، و در ۱۹۰۵ برای لنین این تحلیل مطلوبیت یک "انقلاب دموکراتیک" برای جمهوری را طرح میکند. فرق اساسی میان بلشویسم، که انقلاب دموکراتیک را به مثابه یک حرکت اجتماعی از زاویه سیاست پرولتاریا در مبارزه طبقاتی تحلیل میکند، با منشویسم که این انقلاب را از دریچه "تکامل جامعه روسیه" بررسی میکند، طبیعتاً در استنتاجات سیاسی و عملی خواهد بود. بلشویسم خود پرولتاریا را نیروی محرکه اصلی و رهبر مبارزه برای برطرف کردن این موانع عینی و ذهنی میداند و او را به ایفای این نقش فراخوان میدهد، حال آنکه منشویسم این وظیفه "تاریخ" و طبقات از لحاظ تاریخی حائز "اهمیت" میداند که نقش از پیش تعیین شده خود را در "تکامل" جامعه ایفا کنند، نوبت خود را بگذرانند و "محصول تاریخی" خود را تحویل بدهند. تا تازه پرولتاریا وارد عمل بشود و پرده آخر نمایش را به فرجام برساند. در دیدگاه منشویکها دخالته پرولتاریا در "رهبری جنبش های غیر سوسیالیستی" این پروسه "تکامل تاریخی" را مخدوش میکند، "میان بر زدن به تاریخ" ممکن نیست، جداول و تئوریها را به هم میریزد و دست آخر، پرولتاریای عجول را به ابزار (خر سواری) همان تحولات غیر پرولتری در جامعه تبدیل میکند که به حکم شرایط عینی، جامعه باید "جبرا" از سر بگذراند. در تمام کتاب "دو تاکتیک" لنین بحث بر سر همین دو نگرش و دو متدولوژی است.

اگر دقت کنیم می بینیم که اتفاقاً این منشویکها هستند که استراتژی انقلاب روسیه را صرفاً و مستقیماً از اقتصاد روسیه (حال با "همسانی" یا بی "همسانی") استنتاج کرده اند، و نه لنین. عقب ماندگی سرمایه داری در روسیه برای منشویسم حکمی برای عقب نگهداشتن عمل و پراتیک سیاسی پرولتاریا در روسیه است. برای لنین اولاً همانطور که گفتیم اقتصادیات ماخذ استنتاج پراتیک انقلابی نیست، بلکه شرط و شروع این پراتیک را ترسیم میکند و ثانیاً، چه "اقتصاد روسیه"، چه پرولتاریا هر دو در مبنای بین المللی مد نظر قرار میگیرند. اینکه لنین در ابتدای کتاب توسعه سرمایه داری در روسیه از روابط جهانی این اقتصاد بدلیل تأثیر اقتصادی نیک آن انتزاع میکند، ابدأ به معنی این نیست که لذا او "انقلاب روسیه" را نیز امری صرفاً روسی در نظر میگیرد. برای لنین انقلاب روسیه عرصه ای از "انقلابات پرولتری قرن نوزدهم" است که تازه با اندکی تأخیر کارش بر قرن بیستم کشیده است.

ادامه در صفحه ۱۷

مجازات اعدام و شکنجه لغو باید گردد

مارکسیسم و پراتیک

آغاز عصر انقلاب پرولتری را مارکس از اقتصاد روسیه نتیجه نگرفته بود. نقش تاریخی پرولتاریا در انقلاب اجتماعی عصر جدید را مانیفست کمونیست به اعتبار ظهور سرمایه‌داری و پرولتر صنعتی بعنوان پدیده‌های جهانی اعلام کرده بود. طبقه کارگر نیز بنا به تعریف و قطعاً بنا به درک لنین از آن، طبقه‌ای بین‌المللی است.

انقلاب روسیه عرصه‌ای از انقلاب این طبقه است. با این نقطه عزیمت تاریخی-جهانی، لنین طبقاً نقش رهبری پرولتاریا در جبهه انقلاب روسیه را فرض می‌گیرد. او عنصر انقلاب پرولتری است و برای آنکه بفهمد چه کسی در روسیه باید انقلاب کند و انقلاب باید به چه نتیجه‌ای برسد نه از اقتصاد روسیه، بلکه بدو از خود (پرولتاریا)، از عصر انقلاب خود و از بنیانه اعلام موجودیت خود (مانیفست کمونیست) آغاز میکند. تنزل دادن رابطه اقتصاد و سیاست به یک رابطه "ملی" که هر بار باید در هر کشور از نو محک بخورد، از تحریفات بورژوازی ایست که در مارکسیسم به عمل آمده است. نه وحدت کمونیستی و نه پیش‌کسوتان شان در میان منشویک‌ها مجاز نیستند که "انقلاب پرولتری" و "رهبری پرولتاریا" در انقلابات عصر ما را به اعتبار عقب ماندگی اقتصادی در این یا آن تک کشور محدود کنند. طبقه کارگر طبقه‌ای جهانی است، سرمایه داری نظامی جهانی است، انقلاب پرولتری پدیده‌ای جهانی است و لذا پرولتاریا در هر کشور برای ایفای نقش پیشرو تاریخی خود لازم نیست هر بار از نو از اداره آمار و ثبت احوال کشور مربوطه و زیر نگاه موشکاف ناظران "بیطرفی" از نوع وحدت کمونیستی اسناد و مدارک مهر و امضاء شده دال بر کافی بودن تعداد دودکش‌های کارخانه‌ها و در صد کارگران صنعتی در کل جمعیت، "اهمیت" طبقه کارگر در اقتصاد و غیره تحویل بگیرد و به مراجع صالحه در اردوگاه لیبرالیسم چپ عرضه کند. [۷]

تمام رفرمیسم و سازشکاری طبقاتی منشویسم در این است که اولاً سیاست را بطور یکجانبه از اقتصاد استنتاج میکند و ثانیاً، این استنتاج را صرفاً در مقیاس ملی و کشوری انجام میدهد. و این همان دور رکنی است که وحدت کمونیستی به زعم خود به عنوان متولوژی لنین برشمرده است. آری اگر سخن بر سر "تکامل جامعه روسیه" در انزوا از واقعیات و مناسبات جهانی بود، اگر "جهان" به

روسیه و ترکیب طبقاتی روسیه منحصر بود، اگر پرولتاریای صنعتی فی الحال در مقیاس جهانی به طبقه پیشرو عصر خود بدل نشده بود، و بعلاوه اگر وظیفه حزب پیشرو این بود که بر این مبنا سیر تاریخ روسیه را تفسیر کند، آنگاه شاید عرضه کردن پرولتر انقلاب در روسیه عقب مانده بعنوان تحول مرحله‌بندی شده جامعه از فئودالیسم به سرمایه‌داری و از سرمایه‌داری به سوسیالیسم به ترتیب تحت رهبری بورژوازی و سپس - سر نوبت خود- توسط پرولتاریا محلی از اعراب داشت. اما جهان به روسیه منحصر نیست.

همانطوری که بورژوازی روسیه صرفاً از سر اقتصادیات روسیه به هوس پارلمان نیافتاده است (و لابد پارلمان انگلیس را هم دیده و پسندیده است)، پراتیک پرولتاریای روسیه نیز صرفاً ترجمه سیاسی اوضاع و موقعت و "اهمیت" اقتصادی خود او نیست. عصر انقلاب پرولتری نیز از روسیه استخراج نشده است، و این عصر به معنای آنست که آن سناریوی مرحله‌ای مکانیکی دیگر ربطی به ماتریالیسم تاریخی ندارد. در ۱۹۰۵ "ماتریالیسم تاریخی" در گام اول یعنی مفروض گرفتن ضرورت نقش رهبری پرولتاریا بر تحولات انقلابی در کلیه جوامع، چه در ایورزیسیون و چه در فردای پیروزی این ایورزیسیون در ساختار دولت، اعم از اینکه این تحولات انقلابی فوراً و بلاواسطه سوسیالیستی باشند یا خیر، زیرا این تحولات دیگر به حکم شرایط عینی و تاریخی بین‌المللی نه اجزاء انقلابیات بورژوا-دموکراتیک کلاسیک، بلکه مقدمات انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا هستند.

خلاصه کنیم.

وحدت کمونیستی در تبیین متولوژی لنین عام‌ترین و اساسی‌ترین ارکان آن را تماماً وارونه می‌کند:

۱- نقطه عزیمت لنین را که همان مفروض گرفتن وجود عینی و اهمیت تاریخی پرولتاریا به مثابه رهبر انقلابات عصر حاضر است، نقض میکند، این فرض لنینیسم، در دستگاه فکری وحدت کمونیستی به یک "تابع" و "نتیجه" تبدیل میشود که باید از تحلیل اوضاع اقتصادی استنتاج شود.

به این ترتیب وحدت کمونیستی جائیداری طبقاتی را با تفسیر ماوراء طبقاتی عینیت جایگزین میکند. تحلیل‌گر مجدداً در موضع مفسر و داور بی طرف "اهمیت تاریخی طبقات" قرار می‌گیرد که خود به شخصه در ایجاد تحولات معین ذینفع

نیست و صرفاً از "علم" و استنتاجات "علمی" از عینیات تبعیت میکند. ۲- بر این مبنا دترمینیسم اقتصادی جایگزین ماتریالیسم پراتیک میشود. دست و پای عنصر فعاله بریده میشود، نقش او در به پیش راندن تاریخ واقعی تحت الشعاع مقدرات محتوم ناشی از اوضاع اقتصادی قرار می‌گیرد.

۳- این دترمینیسم اقتصادی، بعلاوه با محدود ماندن در ابعاد کشوری و ملی، (استنتاج استراتژی انقلاب از شکلیندی اجتماعی و درک شکلیندی اجتماعی در مقیاس صرفاً ملی) عرصه عمل را باز هم بر پرولتاریا تنگ‌تر میکند. از لحاظ عملی در یک کشور عقب مانده (نظیر روسیه ۱۹۰۵) این تفکر به عقب کشیدن انقلاب و عمل انقلابی تا حد تبعیت و دنباله‌روی از رفرمیسم و لیبرالیسم بورژوازی می‌انجامد.

این متولوژی ماحصل منطقی خود را در استنتاجات آشکارا منشویکی به بار می‌آورد. متولوژی وحدت کمونیستی بطور پیگیر توسط منشویک‌ها بکار رفت. خود وحدت کمونیستی برای آنکه در مقابل لنین قرار نگیرد و برخورد خارج از "قاعده و انتظار" او به انقلاب دموکراتیک و رهبری پرولتاریا در جنبش غیر سوسیالیستی را با مواضع خود سازگار نشان دهد، ناگزیر شده است در محدوده همین متولوژی عینیات را دستکاری کند، اقتصادی بترشد که مواضع لنین را "ایجاب میکرد". اقتصادی که به موقع فوندالی و به موقع سرمایه‌داری است. انقلابی بترشد که به موقع دموکراتیک و به موقع سوسیالیستی است. و لنینی که به موقع مارکسیست علنی و به موقع هوادار فرمولبندی‌های تروتسکی است!

اما همانطوریکه در همان نقل قول کوتاه از مقاله "برنامه ما" و در نقد خود لنین از انفعال متولوژی منشویک‌ها و اکونومیست‌ها دیدیم، توضیح مواضع لنین بسیار ساده‌تر از اینهاست. در عصر انقلاب پرولتری، پرولتاریای روسیه بعنوان جزئی از ارتش جهانی طبقه کارگر در روسیه با موانعی روبروست که اقدام سوسیالیستی فوری او را ناممکن می‌سازد. اما انقلاب دیگری، یک انقلاب دموکراتیک همگانی، که بنا بر خصلت خود دقیقاً این موانع را هدف می‌گیرد نه فقط ممکن است، بلکه فی الحال در آغاز قرن، در شرف وقوع است. پرولتاریا نه فقط نباید به دلیل خصلت غیرسوسیالیستی این انقلاب از آن کنار بکشد، نه فقط نباید به حکم جداول تئوریک

منشویکی رهبری آن را به بورژوازی بسپارد، بلکه باید در آن به مثابه رهبر شرکت کند، زیرا تنها خود او، خود پرولتاریاست که میتواند به این انقلاب آن خصلت ارزشمندی را ببخشد که در عصر انقلاب پرولتری واقعاً داراست، یعنی تبدیل شدن به مقدمه و زمینه‌ای برای رشد انقلاب سوسیالیستی، انقلاب اخص طبقه کارگر، در غیر این صورت انقلاب ۱۹۰۵ به یک فرم دم بریده، عقب از تاریخ واقعی، بدل میگردد که حداکثر کاریکاتوری از "انقلاب کبیر" بورژوا دموکراتیک قرون گذشته خواهد بود.

اگر پرولتاریا باید به مثابه رهبر در این انقلاب شرکت کند، طبقاً باید به مثابه رهبر در دولت ناشی از این انقلاب نیز شرکت کند، زیرا انقلاب بر سر قدرت سیاسی است و قدرت سیاسی ابزار درهم کوبیدن "از بالای" مقاومت ضد انقلاب است.

این آن نحوه‌ای است که یک رهبر انترناسیونالیست طبقه کارگر در جبهه انقلاب روسیه می‌اندیشد، این آن نحوه‌ای است که خود او دیدگاهش را تشریح کرده است. و همین درک روشن است که قرار است در لابلای جمله‌پردازیهای بی محتوا در باره "همسانی و عدم همسانی"، رابطه "اقتصاد و سیاست" و امثالهم گم و گور شود تا لیبرال چپ امروزی، این محصول منطقی منشویسم پس از گذشت ۸۰ سال بتواند خود را بنام کمونیسم و بنام لنین آویزان نگاه دارد.

این بخش را اینجا تمام میکنیم. برای تکمیل بحث، ضمیمه مستقلی در باره نظرات اقتصادی وحدت کمونیستی در پایان همین بخش آورده‌ایم. همانطور که قبلاً توضیح دادیم، پاشنه آشیل "تئوری تدارک انقلاب" مساله شیوه برخورد به قدرت سیاسی در انقلاباتی است که در آن شرایط برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا آماده نیست.

در بخش بعد به مساله "قدرت سیاسی" میرسیم و بطور مشخص به این نکات می‌پردازیم. درک وحدت کمونیستی از رابطه دموکراسی و سوسیالیسم. این مساله‌ای است که در تفکر لنین در خصوص استراتژی عملی انقلاب پرولتری نقش تعیین کننده‌ای دارد. وحدت کمونیستی در تفسیر خود از لنین همانطور که دیدیم،

ادامه در صفحه ۲۶

اعدام قتل عمد دولتی است

مبارزه مسلحانه در کردستان

کمونیسیم و سنت ناسیونالیستی در مبارزه نظامی در شرایط فعلی مبارزه مسلحانه توده‌ای

منصور حکمت

کمونیسیت: دفتر سیاسی (در کمونیسیت ۵۹) بر ضرورت تداوم مبارزه مسلحانه کومله در کردستان تاکید کرده است. در این مصاحبه دو نکته مهم مورد اشاره قرار گرفته است. اول ضرورت تطبیق اشکال مبارزه مسلحانه حزب کمونیسیت با شرایط و محدودیت‌های جدید و دوم، جدایی از "سنت‌های ناسیونالیستی". بطور کلی منظور از جدایی از سنت ناسیونالیستی مبارزه مسلحانه در کردستان چیست؟

منصور حکمت: مبارزه نظامی اعم از پارتیزانی و غیره یک قلمرو در خود نیست، بلکه امتداد مبارزه سیاسی و اجتماعی نیرویی است که دست به اسلحه برده است و مستقیماً از کاراکتر و خصلت اجتماعی این نیرو تاثیر میپذیرد. مبارزه پارتیزانی کارگران سوسیالیست نمیتواند از همان قوانین و خصوصیات تبعیت کند که جنگ چریکی دانشجویان و روشنفکران و یا جنبشهای ارضی روستائیان. تصویری که میتواند وجود داشته باشد و عملاً برای منتهای طولانی، بدون آنکه بیان بشود در میان ما وجود داشته است، اینست که گویا تبیین قوانین ناظر به مبارزه، مستقل از سیاست ممکن است و گویا قواعد کار نظامی مستقل قابل تعریف است و یا میتواند از جنبشهای موجود کپی برداری شود. واقعیت اینست که اشکال مبارزه مسلحانه، حتی تا درجه زیادی از نظر جوانب فنی و انتخاب تکنولوژی جنگی، تابع خصلت اجتماعی نیروی مسلح است.

6 نیروی کمونیسیتی که دست به اسلحه میبرد باید اشکال ویژه و قوانین حاکم به مبارزه خاص خود را بدرستی از موقعیت اجتماعی و طبقاتی خود و وضعیت سیاسی که مبارزه نظامی در آن دنبال میشود استنتاج کند. در غیاب این، ملاکها و درکهای موجود چهره و مشخصات عملی ما را در مبارزه مسلحانه تعریف خواهند کرد. اما این درکها و سنتهای موجود ابتدا "طبیعی" و فاقد بار سیاسی نیستند. اینها سنت‌هایی هستند که جنبشهای سیاسی پیشین با ظرفیتهای و مشخصات طبقاتی و اجتماعی ویژه‌شان از خود جدا گذاشته‌اند. وقتی میگوییم در سال ۵۷ "مبارزه مسلحانه با اتکا به سنتهای تا آن

زمان موجود و مبارزه‌جویی انقلابی در کردستان به تاکتیک جریان رانیکال و کمونیسیتی در کردستان نیز تبدیل شد" (ابراهیم علیزاده، پیشرو ۲۳) در واقع داریم همین را میگوییم که کومله با لشکرکشی جمهوری اسلامی به کردستان بدون تبیین مستقل خود از مشخصات مبارزه مسلحانه در کردستان اساساً حاصل مبارزه مسلحانه احزاب بورژوازی در کردستان ایران و عراق بود. یعنی سنت ناسیونالیستی مبارزه مسلحانه در

کردستان. در مورد کومله حتی بطور مشخص‌تر میشود الگو قرار گرفتن سبک کار نظامی اتحادیه میهنی را مشاهده کرد.

7 مبنای مبارزه مسلحانه کومله در دهسال گذشته، حتی در قیاس با جنبشهای کوچک و کم دوام بسیار کم مدون شده. میشل بعنوان یک نیروی کمونیسیت، مبارزه نظامی را با اتکا به سنتهای جنبشهای دیگر، سنتهای رایج در هر مقطع، شروع کرد، اما بطور قطع نمیتوان آن را به همان شکل ادامه داد و به سرانجام رساند. خیلی زود اشکال مبارزاتی اخذ شده کمبودهای خود و تناقضاتشان با خصلت طبقاتی نیروی کمونیسیت را نشان میدهند. خیلی زود معلوم میشود که میان اهداف و اولویتهای نیروی کمونیسیت با مشخصات مبارزه نظامی‌اش تناقض وجود دارد. تجربه نظامی دهساله کومله به روشنی این را نشان داده است.

8 کومله بر مبنای رادیکالیسم سیاسی‌اش در طول زمان در این سنتها دخل و تصرف کرد و تعدیلاتی بوجود آورد. اما این نه به یک نگرش متفاوت و مستقل، بلکه به لیستی از اصلاحیه‌ها و ترمیم‌های انتقادی در چهارچوب همان سنت ناسیونالیستی مبارزه مسلحانه منجر شده است. ماحصل اینکه مبارزه مسلحانه کومله نه انسجام سبک کاری و روشی مبارزه احزاب ناسیونالیست نظیر حزب دموکرات را داشته و نه راه حل‌های مستقل و جامع خود را برای حل معضلات عملی این مبارزه پیدا کرده. در مجموع حتی میتوان گفت که کومله در عمل حتی خود را با مسائل پیچیده تری روبرو دیده که احزابی نظیر حزب دموکرات در چهارچوب سبک کار سنتی برای آنها پاسخ نداشته‌اند.

9 بهر حال منظور از جدایی از سنت ناسیونالیستی مبارزه مسلحانه در کردستان، متکی کردن مبارزه مسلحانه ما به نگرش و سیستم فکری و عملی مستقلی در این مبارزه است که با خصوصیات اجتماعی و فکری و اهداف ما بعنوان یک نیروی سوسیالیست و طبقاتی تناسب داشته باشد و بتواند اولاً، به سوالات محوری که در مبارزه مسلحانه با آن روبروست، نظیر استراتژی، مراحل و اهداف این مبارزه، جایگاه آن در کلیت فعالیت کمونیسیتی ما، اشکال عملی این مبارزه، خصوصیات نیروی نظامی ما، روش گسترش و بازتولید این نیروی نظامی، و غیره پاسخ بدهد و ثانیاً، اشکال بقاء سنتهای دست و پاگیر ناسیونالیستی و کارگری در این مبارزه را بدرستی بشناسد و نقد کند، و امکان بدهد که این سنت مستقل رشد کند و انسانهای مناسب خودش را در سطوح مختلف بار بیآورد.

0 **کمونیسیت: تناقض میان خصلت سوسیالیستی سازمان و سنت ناسیونالیستی در کار مسلحانه در چه اشکالی بروز کرده و چگونه پاسخ گرفته است؟ اصلاحاتی که میگویید کومله در این سنتها ایجاد کرده در چه موارد بوده و این چه نتایج عملی‌ای بیار آورده؟**

11 **منصور حکمت:** این تناقضات در ابعاد مختلف پیدا شده و مشقات زیادی را به ما تحمیل کرده. پاسخها و جرح و تعدیلهای هم همیشه به نفع مبارزه سوسیالیستی نبوده بلکه در موارد زیادی شکل معینی از سازش با سنت ملی را باعث شده است. بگذارید چند عرصه مهم را مثال بزنم.

2 1- سنت موجود پیشمرگانی در کردستان معطوف به روستا و روستائیان بوده است. سازمان کمونیسیتی که اساساً از شهر برخاسته و شهریت و افشار شهری (ولو نه تماماً کارگری) را نمایندگی میکند، با تمکین به این سنت دچار مشکلات متعدد و متنوع میشود. تقابل شهر و روستا یک

منشاء مهم مشکلات در کار نظامی ما بوده. روستا محیطی است که نیروی نظامی در فعل و انفعال با آن قرار دارد و بتدریج جامعه روستایی، جهان سازمان را تشکیل میدهد. این نه فقط افق سازمان کمونیسیتی را در فعالیت روزمره، در تبلیغ و ترویج و سازماندهی، محدود میکند، بلکه بتدریج شهر را در کلیه محاسبات و از جمله در استراتژی عمومی سازمان به حاشیه میراند. یادآوری میکنم که این تازه در کنگره ششم کومله است که شهر بعنوان مرکز ثقل مبارزه در کردستان برسمیت شناخته میشود.

3 2- در سنت ناسیونالیستی، مبارزه مسلحانه جای مبارزه اقتصادی و سیاسی را میگیرد، نه اینکه آنها را تکمیل کند و یا خود را با آنها مرتبط کند. نیروی ناسیونالیست در کردستان فاقد یک پلانفرم اجتماعی و اقتصادی است. در این سنت، مبارزه مسلحانه خود جنبش است. ناسیونالیسم مسلح در کردستان از نظر مبارزه اجتماعی و اقتصادی بی وظیفه است. بدیهی است تمکین به این سنت برای سازمان کمونیسیتی به معنی نفی موجودیت اجتماعی و سیاسی‌اش و پشت کردن به تمام منشاء قدرت اجتماعی‌اش است. وقتی به امروز کومله نگاه میکنیم میبینیم برجستگی مبارزه مسلحانه در طول دهسال مهر خود را با عقب کشیدن اشکال ابراز وجود سازمان در مبارزه اقتصادی و سیاسی بر کار ما کوبیده است.

4 3- نیروی مسلح (پیشمرگ) در سنت ناسیونالیستی یک نیروی غیر ایندولوژیک است. سازمان کمونیسیتی در مقابل، ناگزیر از برقراری رابطه مناسب میان صف ایندولوژیکی خود به مثابه یک حزب سوسیالیستی با سازماندهی وسیعتر عمل مسلحانه توده‌ای است. این مساله منشاء مشکلات و پیچیدگی‌های متعددی در تعریف کاراکتر و عملکرد نیروی پیشمرگ کومله و انتظاراتی که از این نیرو میبرود، بوده است.

5 4- در بعد سازمانی در سنت ناسیونالیستی صف پیشمرگ به بنه اصلی احزاب تبدیل میشود و سازمانهای غیر نظامی احزاب اولاً در مقایسه با نیروی نظامی فرعی میشوند و ثانیاً وظایفشان به فعالیتهای خدماتی و پشت جبهه‌ای و ستون پنجمی برای ایرونی نظامی منحصر میشود. چنین روشی برای یک حزب کمونیسیتی بینهایت مخرب است. سازمان کمونیسیتی سازمان عمل اعتراضی کارگر در همان قامت اجتماعی کارگری اوست. "فرعی شدن" موجودیت سازمانی کارگری حزب در محیط زیست و کار را نمیتوان فقط یک کمبود نام گذاشت. این یعنی حذف رکن اصلی موجودیت یک حزب کمونیسیتی. نمونه‌های زیادی از اصطکاک مبارزه مسلحانه با مصالح مبارزه سیاسی و ایجاد تشکلهای زیرزمینی در شهرها در کومله وجود داشته است. رابطه فعالیت نظامی و فعالیت تشکیلاتی و سیاسی در شهرها برای دوره‌ای مبهم بود. برای دوره طولانی فراخوان تشکیلات به پیوستن به صف پیشمرگان عملاً عناصر با نفوذ و مبارزین کمونیسیت در شهرها را به صف مبارزه نظامی میکشاند و خلاء مهمی را در مبارزه اقتصادی و سیاسی بجا میگذارد. در سطح کلی‌تری انتقال از فعالیت مخفی در شهرها به کار مسلحانه نوعی پیشرفت در سطح مبارزه فرد محسوب میشود. ارتباطات و امکانات تشکلهای شهری که توسط نیروی پارتیزان مورد استفاده قرار میگیرند دیر یا زود از نظر امنیتی برای فعالیت زیر زمینی میسوزند و غیر قابل استفاده میشوند. در مجموع مبارزه مسلحانه به سبک قدیم خوانخواه بعنوان عنصری ناسازگار با ادامه‌کاری فعالیت زیرزمینی و علنی کارگری در شهرها عمل میکند. این

تناقض تنها با تغییر نگرش در جایگاه و اشکال مبارزه مسلحانه میتوانست حل بشود و مقررات و قید و شرطهای منطقی نمیتوانست به ریشه آن دست ببرد.

6 5- نیروی پیشمرگ در سنت ناسیونالیستی رابطه معینی با مردم (عمدتاً مردم روستایی که با این نیرو فعل و انفعال میکند) دارد. هر قدر پیشمرگ از بطن همان مردم آمده باشد، بعنوان پیشمرگ از آنها جدا میشود و بالای سر آنها قرار میگیرد. مردم "پیشمرگانسان" را مورد حمایت مادی قرار میدهند، اما زیر سایه آنها زندگی میکنند. اگر وظیفهای هست وظیفه مردم در قبال پیشمرگ است. نیروی نظامی و حزب مسلح یک رابطه تدارکاتی با جامعه و نظم موجود روستایی برقرار میکند. آنجا که منطقه آزادی بوجود آمده است نظم موجود بجا میماند و نیروی پیشمرگ جای مقامات دولت را میگیرد. در واقع پیشمرگ از نظر اجتماعی و سیاسی چیزی برای افزودن به زندگی مادی و معنوی مردم ندارد. نیروی کمونیسیت نمیتواند همین رابطه را برقرار کند بی آنکه از هویت پیشرو پارتیزان کمونیسیت با طیفی از وظایف سیاسی و سازمان‌گراانه روبروست که در سنت ناسیونالیستی جایی ندارد و باید بدرستی در این سنت جدید تعریف بشود. اضافه کردن وظایف سیاسی برای نیروی پیشمرگ در همان سنت قدیم عملاً از کارایی رزمی این نیرو کم میکند و حتی به تلفات اضافه می‌کند.

7 6- به همین ترتیب نیروی پیشمرگ در سنت ناسیونالیستی مبشر هیچ فرهنگ و ارزشهای اخلاقی پیشروتر از ارزشهای موجود نیست. مردم نان میدهند و پیشمرگه میچنگد. لاجرم نیروی نظامی سعی میکند کمترین تناقض و اصطکاک را با مناسبات و باورهای موجود در منطقه روستایی فعالیتش پیدا کند. برعکس، برای تضمین حمایت مادی و تدارکاتی پیشمرگه حتی بیشتر از اهل آبادی برای اخلاقیات رایج دل میسوزاند. نیروی کمونیسیتی که از برابری زن و مرد سخن میگوید و مذهب را افشا میکند در یک چنین سنتی دچار تناقضات اساسی میشود. حمایت مادی معنوی مردم دیگر نمیتواند حمایتی عاطفی و ماوراء طبقاتی باشد بلکه باید آگاهانه بر منافع طبقاتی مبارزه کارگران و زحمتکشان متکی باشد. این یعنی حتی تأمین مایحتاج ضروری نیروی نظامی ما هم عملاً به توانایی ما برای ایجاد یک قطب خودآگاه و متشکل کارگری و زحمتکشی در همان محیط روستایی گره میخورد. رابطه پیشمرگ مسلح و مردم اتمیزه در سنت قدیم فقط با فرض تبعیت از سنن و اخلاقیات و عواطف حاکم برقرار نگه داشته میشود. اگر این فرض را بهم بزنی، که نیروی کمونیسیت بنا بر ماهیت خودش باید بهم بزند، آنوقت باید بطور کلی رابطه جدیدی میان نیروی پارتیزان و مردم حامی آن بر مبنای آگاهی سیاسی و تشکل توده‌ای زحمتکشان روستایی تعریف بشود.

ادامه در صفحه ۱۹

نه قومی، نه اسلامی، مرگ بر جمهوری اسلامی

مبارزه مسلحانه در کردستان

۷- در سنت ناسیونالیستی کار نظامی مکتوم فعالیت سیاسی از بالا است. سیکل "مذاکره - جنگ - مذاکره" جزء لاینفک است سنت ملی مبارزه مسلحانه در کردستان است. این مکانیسم، مسایل عملی مهمی را در سنت ناسیونالیستی پاسخ میدهد و شرط لازم مبارزه مسلحانه ملی است. بازسازی نیروی پیشمرگ با نیروی تازه نفس و مرخص کردن قدیمی‌ترها و کسانی که فرسوده شده‌اند. فراهم کردن افق معین و تعریف شده‌ای برای جنگ (تحمیل مذاکره به دولت مرکزی) و لاجرم زورفرجام جلوه دادن مبارزه مسلحانه و مقهور کردن آن برای روستائیان، تعریف حدود و ثغوری برای دوره جنگیدن افراد، و غیره مسائلی پایه‌ای هستند که در این مکانیسم پاسخ می‌گیرند. در سنت ناسیونالیستی در کردستان پیروزی عموماً دیپلماتیک است و چیزی بیشتر از کسب امتیازات قابل حصول دوره‌ای نیست. نیروی کمونیست نمیتواند با همین فلسفه و با همین دورنما فراخوان مسلح شدن به کارگران بدهد. جنگ طولانی در سنت کمونیستی باید به همین سوالات، افق مبارزه، هدف جنگ، تجدید قوا، آینده پارتیزانهای قدیمی، و نظیر اینها پاسخهای متفاوت خود را بدهد. اگر بر مبنای سنتهای تاکتون موجود جنگ را شروع کنید این سوالات دیر یا زود جلوی شما هم قرار می‌گیرد، بدون اینکه راه‌حلهای تاکتون موجود بر روی شما باز باشد.

۸- سنت ناسیونالیستی بعلاوه رابطه مستقیم با اختلافات دولتها در منطقه داشته است. بهر حال هر جنگی پشت جبهه می‌خواهد، برای دوره‌ای در مبارزه مسلحانه در کردستان ایران روستاها و شهرهای کوچک در مناطق آزاد این نیاز را مینماید. جنگ ایران و عراق اجازه داد حتی در غیاب مناطق آزاد تغییر اساسی در موقعیت و قابلیت عمل نیروی پیشمرگ رخ ندهد. اما صلح ایران و عراق این وضعیت را به‌رحال تغییر نمیدهد. سنت ناسیونالیستی در این نوع مواقع یا به مرحله دیگری در سیکل حرکت خود وارد میشود (نمونه بدفجرام مذاکرات حزب دموکرات با دولت ایران) و یا عموماً افت میکند تا دوره دیگری در شرایط جدید سر بلند کند. برای یک جریان ناسیونالیست این ضربه مهمی نیست چون پیوستن به آن و یا جدا شدن (بطور فردی یا بدسته جمعی) از آن، جزء حرکت متعارف آن است و مکانیسمهای متعارفی هم برای آن هست. با توجه به خصالت عمدتاً روستایی نیروی نظامی و همینطور فقدان یک اختلاف بنیادی در افقهای اجتماعی این نیرو با دولت مرکزی، این رفت و آمد با سهولت بیشتری صورت می‌گیرد. نیروی کمونیست، با بافت شهری خود، و با توجه به این واقعیت که پارتیزان آن بعنوان کمونیست به‌رحال تحت تعقیب است، روی چنین مکانیسمی نمیتواند سوار بشود. پشت جبهه نیروی کمونیست برای انبساط و انقباض در فعالیت نظامی در شرایط مختلف باید به شیوه دیگری و اساساً با اتکاء به قدرت تشکلهای شهری و گسترده امکانات غیر نظامی‌اش تعریف بشود.

۹- اینها فقط گوشه‌ای از مسائلی است که باید از طرف کمونیستها پاسخ بگیرد. نمونه‌های دیگر زیادند: سیستم تصمیمنگیری و فرماندهی، ملاکهای انتخاب عملیاتها و ارزیابی موقعیت آنها، ارزش فرد در نیروی نظامی، تکنیک جنگ، مناسبات با افراد مسلح طرف مقابل، برخورد با اسرا، اداره امور در

مناطق آزاد، تأثیر نبردها بر اهالی و افراد غیر نظامی، تأمین مالی نیروی نظامی، آموزش سیاسی نیروی نظامی، مناسبات حاکم بر اردوگاههای نظامی، و غیره همه باید با توجه به اهداف سیاسی و خصالت اجتماعی یک نیروی کمونیست از نو تعریف شوند. هیچ چیز در سنت ناسیونالیستی برای اخذ در این جنبه‌ها وجود ندارد. هر جا بطور خودبخودی و غیر انتقادی این سنتها پذیرفته شده اند، در ازاء منفعتهای فوری کوچک زیانهای بزرگ درازمندی را به ما تحمیل کرده‌اند. همین امروز بخش مهمی از انرژی همه ما بویژه رهبری کومله صرف حل و فصل مسائل ناشی از تمکین به این سنتها و با بهر حال دست نبردن به ریشه آنها در گذشته می‌شود.

۱ همانطور که گفتیم کومله چهار چوب کلی و اصول مقدماتی این سنت مبارزه مسلحانه را تحویل گرفت و در یک روند عملی اصلاحات خود را در مواجهه با مسائل مختلف در این چهارچوب وارد کرد. بدیهی است که این اصلاحات کومله را از نظر سیاسی در جهت درستی میراند: نیروی بخشیدنی خصصت کمونیستی به صف نظامی و عملکرد تشکیلاتی خود. اما تا آنجا که به مبارزه مسلحانه به معنی اخص کلمه برمیگردد، این اصلاحات مکانیسمهای سنتی مبارزه مسلحانه ملی برای تطبیق با شرایط مختلف و پاسخگویی به نیازهای عملی کار نظامی را حذف میکند، بی آنکه مکانیسم کارآمد دیگری را جای آن نیشاند. حاصل از دست رفتن قدرت انعطاف و تطبیق با شرایط و بروز کردن مضضلات جدیدی است که در سنت ملی در این ابعاد بوجود نمی‌آید.

۲ مساله تجدید قوا و آینده مبارزین قدیمی که حتی از نظر جسمی بسیار فرسوده شده‌اند یک مثال زنده است که حل آن امروز برای ما یک معضل جدی است، اما برای حزب دموکرات با نیروهای دیگر کرد در منطقه در این ابعاد وجود ندارند. جنگ طولانی به معنای پارتیزان شدن مادام‌العمر افراد نیست. کسی که فراخوان چنین جنگی را میدهد موظف است مکانیسم تجدید قوا و بازسازی نیروی نظامی خود را هم تعریف کند. نمیشود فقط ورودی سیستم را تعریف کرد و خروجی آن را مسکوت گذاشت. همانطور که گفتیم در سنت مبارزه ملی این مکانیسم تعریف شده است. اما این سنت برای سازمان کمونیستی قابل استفاده نیست. به‌راه داشتن دائمی صفی از کسانی که بارها به کام مرگ رفته‌اند و امروز آسیب دیده‌تر و فرسودتر و حتی مسن‌تر از آنند که هنوز در نیروی فعال نظامی کار کنند هم راه حل مساله نیست. ماحصل اینست که نه فقط بخشی از مبارزترین و مجرب‌ترین رفقا در یک موقعیت دشوار و بلا تکلیف قرار میگیرند و حزب از نیرو و تجربه سیاسی آنها عملاً محروم میشود، بلکه هر سال که میگذرد، اندازه‌های اردوگاههای پشت جبهه‌ای و تعهدات اداری و اجتماعی و زیستی تشکیلات به نسبت ابعاد فعالیت رزمی‌اش زیادتر و زیادتر میشود. بعلاوه این وضعیت ابهام ایجاد میکند، لئوسردی بوجود می‌آورد و مداوماً تشکیلات را در تلاقی نیازهای انسانی و اجتماعی مشرور افراد در اردوگاهها از یکطرف و نیازهای نظامی و رزمی از طرف دیگر قرار میدهد.

۳ از این گذشته اگر شما پیوستن افراد به صف نظامی را ورود به یک دالان بی انتها تعریف کنید، انوقت بطور واقعی پیوستن توده زحمتکش در مقیاس وسیع به نیروی نظامی خود را منتفی اعلام کرده‌اید. مبارزه نظامی برای فرد باید بخش و دوره‌ای از فعالیت و مبارزه سیاسی او را تشکیل بدهد. مرحله‌ای که

میتواند باعث آیدینه شدن و کار آموخته شدن او و آمدگی عمومی حزب کمونیست برای سازمان دادن عمل مسلحانه توده‌های وسیع در آینده بشود. اما در سیستم تکنونی و در غیاب یک نگرش منسجم و سیستماتیک کمونیستی به مبارزه مسلحانه، پارتیزان شدن عملاً به یک حرفه مادام‌العمر و بی‌پایانگشت برای فرد تبدیل میشود. این طبعاً پیوستن توده‌های زحمتکش به این مبارزه را برای آنها غیر معقول میکند.

کمونیست: چه دلایلی باعث شده است که این نگرش سیستماتیک و مستقل کمونیستی به مبارزه مسلحانه در کردستان انطور که باید شکل نگیرد؟

۵ **منصور حکمت:** این امر دلایل مختلف داشته است. در درجه اول میشود به تحقیر عمومی تئوری و کار تئوریک در جنبش چپ رادیکال ایران اشاره کرد. این خود از یک طرف انعکاسی از پائین ماندن سطح فرهنگ سیاسی اپوزیسیون ایران تحت سالیان استبداد و سرکوب بود. کما اینکه حرکت‌های اجتماعی دیگر هم، نظیر ناسیونالیسم و لیبرالیسم، متفکرین و استراتژیست‌های قابل ذکری نداشتند. از طرف دیگر چپ رادیکال خود تحت تأثیر شیئی چرکی و مائونیسم یک قدم هم از این به عقب برداشته بود و به تقدیس نوعی "عمل گرایی" پیش پا افتاده در غلطیده بود. برخلاف تجربه سوسیالیسم در اروپا و نیز روسیه که در آن حرکت سوسیالیستی عموماً با انتقادهای غنی نظری به اوضاع اجتماعی و باورهای سیاسی و فلسفی موجود شناخته میشد، سوسیالیسم خرده بورژوازی در ایران، که خمیره رادیکالیسم چپ دو دهه قبل را تشکیل میداد، اساساً در تقابل با تئوری و بر مبنای "اصالت عصبان" شکل گرفته بود. نظریه پردازان، افق دادن، پرداخت چهارچوبهای فکر شده برای مبارزه، برنامه دادن، استراتژی تعیین کردن و نظیر اینها جایی در این سیستم نداشت. رهبر چیزی جز سرباز با سابقه نبود و درافزوده مستقل و خودویژه‌ای به مبارزه نمی‌کرد.

۶ این وضعیت در کردستان با شروع مبارزه مسلحانه حتی تشدید میشود. این خاصیت مبارزه مسلحانه است که از آنجایی که مستقیماً به عواطف پایه‌ای مورد تقدیس انسان ربط پیدا میکند (نظیر جانبازی، فداکاری و قبول خطر در مادی‌ترین شکل آن) در هاله‌ای از تقدس پیچانده شود و مافوق هر شکل دیگر مبارزه قرار بگیرد. نبرد و اسلحه خیلی آسان میتواند به یک کیش تبدیل بشود. فقط جنبشهای اجتماعی ریشمار و از نظر سیاسی قوی میتوانند مبارزه مسلحانه را بعنوان یکی از اشکال حرکت خود هضم کنند و تابع سیاست کنند. چیزی که فی‌الحال فاقد افق روشن سیاسی و چهارچوب فکری قوام گرفته است، چیزی که سازمانده بالفعل مبارزه اجتماعی "غیرمسلحانه" طبقه اجتماعی خاصی نیست، به سانگی میتواند در مبارزه نظامی حل بشود. مبارزه مسلحانه کومله برای دوره‌ای بشدت همان کاراکتر سیاسی و نظری موجود کومله را هم تحت‌الشعاع قرار داد. نظامیگری و تحقیر کار سیاسی و تئوریک یک معضل مهم در کومله بود. در چنین شرایطی خیلی ساده است که رهبری بیست خورش را ترک کند و کنار صف نظامی‌اش و بعنوان یک الگوی پیگیری در فعالیت نظامی ظاهر بشود. این توسط فضا و اخلاقیات ناشی از وجود یک مبارزه مسلحانه تشویق هم میشود. در کل

میتواند گفت که کسانی که مسئولیت تبیین نظری این جنبش را داشته‌اند به نیازهای روزمره و ارزشها و ملاکهای خودبخودی جنبشی که خود فراخوانش را داده بودند تمکین کردند. این یعنی بازماندن از پاسخگویی به نیازهای اساسی‌تر همین جنبش و سوق دادن آن به مشکلات بسیار بیشتر در روند حرکت بعدی آن.

یک عامل مهم دیگر شکل مشخص پیدایش جنبش مسلحانه در کردستان بود. حرکت مسلحانه در سال ۵۸ بعنوان یک "جنبش مقاومت" در برابر هجوم نظامی جمهوری اسلامی شکل گرفت. این مبارزه‌ای نبود که نیروهای سیاسی در کردستان بطور ابتدا به ساکن و بر مبنای استراتژی خاصی از پیش در دستور خود گذاشته باشند. این مقاومت در دور اول با توجه به تداوم بحران سیاسی در سراسر کشور عملاً موفق بود. جمهوری اسلامی نتوانست این سیاست را ادامه بدهد و پیشمرگان پس از دوره نسبتاً کوتاهی مجدداً وارد شهرها شدند. وقتی دور دوم مبارزه مسلحانه در فروردین ۱۳۵۹ شروع شد، همین تصور از جنبش همچنان ادامه پیدا کرد. انتظار تئوریک این بود که باز پس از دوره‌ای از مقیاس پلانمان عین تناسب قوای نظامی و سیاسی مجدداً رژیم را به عقب میراند. اما اوضاع سیاسی در جامعه تغییر کرده بود. رژیم اسلامی به پدیده یکدستتری تبدیل شده بود، اپوزیسیون خود را در مقیاس سراسری در منگنه گذاشته بود و سرکوب حرکت مسلحانه و بسط حاکمیتش در کردستان را حلقه نهایی در استقرار پلانمان عین کشور میدانست. اینجا دیگر روشن بود مبارزه مسلحانه در کردستان یک طولانی خواهد بود که از محدوده یک جنبش مقاومت فراتر میرود. اما برای دوره طولانی این فاز دوم هم با مقولات و تبیینهای فاز اول فهمیده میشد و نیاز جدی به تبیین نظری عمیق‌تری در مورد مشخصات و اهداف اثباتی مبارزه مسلحانه دراز مدت در کردستان حس نمیشد. جنبش "مقاومت" به نظریه "بی ثباتی رژیم" احتیاج داشت. بخصوص که در دور اول بر این مبنا به پیروزی رسیده بود. اما اگر رژیم به ثبات بیشتری دست پیدا میکرد و بحران سیاسی را پشت سر میگذاشت چه؟ اینجا دیگر روشن بود که تبیین مستقلی از یک مبارزه مسلحانه طولانی‌تر ضروری میشد. اینجا دیگر مساله تفاوت سنتهای ملی و کمونیستی در مبارزه مسلحانه، حد و حدود کبی برداری از جنبشهای موجود، رابطه کار نظامی و سیاسی برای کمونیستها، استراتژی مل در مبارزه مسلحانه و مراحل تحولات آن و غیره مبیایست مطرح بشود و بطور اثباتی پاسخ بگیرد. این شرایط جدید از نظر سیاسی و فکری تأثیرات مهمی در کومله داشت.

توجه کومله به مسائل نظری جنبش سراسری و شرکت آن در امر ایجاد یک حزب سراسری کمونیستی بخشا حاصل معطوف شدن به تبیین مسائل با افقی دراز مدت‌تر و آیدینگر انتر بود. اما این تحول در بُعد شکلی انطور که باید، یعنی بصورت نامک گرفتن نظریه سیستماتیک در مورد مبارزه مسلحانه و اشکال و مراحل آن، رخ نداد. در عرصه مبارزه مسلحانه نگرش "جنبش مقاومت" عملاً و بطور ضمنی به بقاء خود ادامه داد و این موضوعات انطور که باید در دستور قرار نگرفتند. در مواردی دلمشغولی به مساله "بی ثباتی رژیم"، بعنوان مقوله‌ای که ما را از تئوری داشتن برای مبارزه مسلحانه دراز مدت‌تر کمونیستی معاف میکرد، جای کار نظری اصلی را می‌گرفت.

کمونیست: موقعیت اصولی را از نظر کار نظامی کومله چگونه ارزیابی میکنید؟ این برداشت که دیدگاه کمونیسم کارگری مترادف با کم‌رنگ شدن مبارزه مسلحانه کومله است تا چه حد موجه است؟

منصور حکمت: موقعیت امروز یک موقعیت انتقالی است. نه فقط شرایط عینی و بیرونی دارد دستخوش تحولات مهمی میشود، بلکه روش مبارزه مسلحانه ما نیز دارد با نگرش امروزمان تطبیق پیدا میکند. یک شبه نمیشود سیستم فعالیت جدیدی را جای روش پیشین قرار داد.

ادامه در صفحه ۲۰

زنده باد گارد آزادی!

مبارزه مسلحانه در کردستان

در نوشته "کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان" (که توسط کانون کمونیسم کارگری منتشر شد) به اهم این مسائل اشاره کرده‌ام و تغییر ریل‌هایی را که باید داد را بحث کرده‌ام. قبل از آن بویزه کنگره ششم فراخوان تجدید نظری مهمی را در روش برخورد به مبارزه مسلحانه داده بود. اردوگاه‌های ما، ترکیب و آرایش نیروی رزمی ما، موقعیت افراد در نیروی مسلح ما و غیره، همه باید دست‌خوش تغییر بشود.

از این گذشته، ما در وهله اول با معضلاتی روبرو هستیم که ریشه در گذشته دارند. حل این مسائل عملاً مادام به آینده احوال شده بود و امروز تحت فشار اوضاع عینی این آینده فرا رسیده است. از معضلات مادی و فنی تا مسائل انسانی و غیره روی هم جمع شده و باید پاسخ بگیرد. برای مثال تعداد پناهندگان تحت پوشش بمبارا ایدل کم نیست. اگر شاخص تعداد پناهنده بر حسب جمعیت را که ملاک کشورهای پناهنده‌پذیر است در نظر بگیریم ما بیشتر از هر کشوری در دنیا پناهنده داریم. ما باید این انسانها را تامین کنیم و محیط امن‌تر و منعارف‌تری را برایشان جستجو کنیم. ما باید همچنین محیط فعالیت متناسب و شایسته‌ای برای کسانی که سلامتی‌شان طی سالها مبارزه مسلحانه تحلیل رفته و یا لطمه خورده پیدا کنیم. ما باید نیروی نظامی زبده و تازه نفس و آموزش دیده‌ای را مبنای کار نظامی‌مان قرار بدهیم. ما باید آرایشی متناسب با این شرایط به خود بدهیم، چه در اردوگاه‌ها و چه در واحدهای رزمی. بنابراین امروز تلاش برای حل مسائل گذشته و سازماندهی و وظایف آینده را کنار هم میبینیم. این یک دور انتقالی است که امینواریم هر چه زودتر طی شود.

اما در مورد جایگاه مبارزه مسلحانه و پرتنگی و کمزنگی آن در دیدگاه ما، بنوا بگویم که نفس اینکه "کمزنگ شدن" مبارزه مسلحانه در دیدگاه کسی یک اتهام است و یک نگاه کبیره محسوب میشود یکی از جلوه‌های همان کیش مبارزه مسلحانه است که از آن صحبت کردم. خط کش مبارزه جویی در سنت ناسیونالیستی در کردستان، که عملاً به پیشمرگانی منحصر شده، در چه تقدیس جنبه نظامی مبارزه است و لذا اگر یک ناسیونالیست بخواهد در دم کسی یا سازمانی سنگ تمام بگذارد، همین اتهام دست کشیدن از مبارزه مسلحانه را برویش پرتاب میکند. حال اگر کمونیستی پیدا بشود و بگوید قرار بود ما کارگران را سازمان بدهیم، قرار بود رهبر اعصاب باشیم، قرار بود توده کارگر و زحمتکش را با حقوقشان و با آینده‌شان اتساق کنیم، قرار بود شهرها را به میدان بکشیم، مبارزه اقتصادی مهم است، مبارزه مسلحانه یک وجه موجودیت و فعالیت ماست، جای رهبری سیاسی در اردوگاه جنگی مرزی نیست و بهتر است به کاری که از رهبری یک جنبش انتظار میرود مشغول باشد، فوراً صف ناسیونالیسم در کردستان، چه در احزاب دیگر و چه در محافل مختلف، فوراً مهر کنارگیری از مبارزه مسلحانه را به پیشانی‌اش می‌چسباند.

اگر کسی مبارزه مسلحانه را در نگرش ما "کمزنگتر" میبیند برای اینست که وجوه قبلاً کمزنگ شده مبارزه طبقاتی را پررنگ کرده‌ام. مبارزه نظامی ما در کردستان در کنار مبارزه اجتماعی و اقتصادی و سیاسی کارگری و کمونیستی، و بعنوان عاملی در خدمت این مبارزات، بعنوان یک وجه و روش ابراز وجود این جنبش طبقاتی، جای معین خودش را پیدا کرده است. این وجه مبارزه یکی از اشکال فعالیت است. فعالیت‌هایی که برای حرکت‌های غیر کارگری و غیر کمونیستی در کردستان احتمالاً تمام موجودیتشان را بیان میکنند، تنها گوشه‌ای از فعالیت ماست. اما این هنوز چیزی را راجع به نقش ما و آنها در مبارزه مسلحانه

نمیگوید. این گوشه فعالیت ما میتواند از همه هستی مبارزاتی آنها قوی‌تر و موثرتر باشد، و اگر بیش امروز ما بدرستی جامعه عمل بپوشد چنین نیز خواهد شد. تمام بحث بر سر اینست که امروز تنها بر مبنای این پیشین است که یک مبارزه نظامی بسیار موثرتر و هدفمندتر و ادامه‌کارتر میتواند دنبال بشود. تنها در این دیدگاه است که تیپینی واقعی برای ادامه و تقویت مبارزه مسلحانه در کردستان، در شرایطی که اوضاع عینی و درکهای سنتی به انقباض آن حکم میکند، بدست داده میشود. دیدگاه ما حاضر است با معضلات واقعی و تناقضات مبارزه مسلحانه تاکنونی روبرو بشود، از آنها حرف بزند، و برای آنها پاسخ پیدا کند. شرط تعهد واقعی به مداوم مبارزه مسلحانه این است و نه عبادت آن در لفظ و مسکوت گذاشتن مسائل واقعی و آن و شانه خالی کردن از پاسخگویی به آنها در عمل.

کمونیست: در این صحبتها از محدودیت دوره کار نظامی برای افراد صحبت کردید. در این مورد بیشتر صحبت کنید. در حالت ایده‌آل این به چه شیوه‌ای میتواند عملی بشود؟

منصور حکمت: همانطور که قبلاً هم گفتم مبارزه مسلحانه طولانی به این معنا نیست که فرد پارتیزان نیز شخصاً برای کل این دوره طولانی اسلحه بر میدارد و به جنگ می‌رود. این غیر ممکن است. مبارزه میتواند طولانی باشد مشروط به اینکه بافت نیروی نظامی دایماً و منظمأ عوض شود و نیروی جدید جایگزین نیروی قدیمی بشود. در غیر اینصورت اولاً، صف مبارزه نظامی بشدت محدود میشود. همیشه میتوان افرادی را پیدا کرد که حاضر باشند جنگیدن را داستان تمام زندگی خود قرار بدهند. اما این دورنما هر نمیتوان جلوی توده وسیع کارگر و زحمتکش قرار داد. این نسخه‌ای برای دور کردن مبارزه نظامی از دسترس کارگر و زحمتکش است ثانیاً، بدون تجدید قوا نیروی نظامی کارایی خود را هر دست میدهد. کار نظامی بیش از هر فعالیت دیگر به قدرت و سلامت بدنی و جوانی نیاز دارد. بنابراین روشن است که حضور در یک ارتش انقلابی هم مانند هر ارتشی در دنیا شرط سنی و دوره معین لازم دارد. ثالثاً، اگر کسی دهسال پی در پی به جنگ برود بالاخره یک روز دیگر زنده بر نمیگردد. این منخربترین جنبه مساله است. پارتیزان کمونیست و انقلابی دیر یا زود زیر فشار این دورنما نادیده نگرش مثبت خود به زندگی را از دست میدهد. در درون یک حزب کمونیستی قشری بوجود میاید که خود را فناشدنی می‌داند و از پیش پذیرفته است که به نسبت رفیق دیگری که فرضاً مبلغ یا سازمانده است شانس کمتری برای حضور و مشاهده پیروزی‌های فردا دارد. قشری که بتدریج باید خود را با این افق سازش بدهد که شانس کمی برای تجربه ابعاد دیگر زندگی انسانی و سیاسی خواهد داشت. این پدیده از نظر فردی و تشکیلاتی بسیار مخرب است. بعلاوه، در چنین وضعی تشکیلات در هر نبرد دارد به نسبت قبل سرمایه عظیمتری از تجربه و کادر کار آموخته را در تیررس دشمن قرار میدهد. هر جنگی تلفات انسانی دارد، و هر تلفاتی برای نیروی کمونیست تلخ و سنگین است. اما در این سیستم، تشکیلات خود هر روز به تلخی و سنگینی آن اضافه میکند.

درباره ضرورت وجود دوره محدود برای حضور در نیروی رزمی و یا در صف مسلح (اعم از رزمی یا حفاظتی) زیاد میشود صحبت کرد. این مساله مستقیماً به موضوعات مختلفی، از روتانشناسی نیروی مسلح و اخلاقیات ناظر به این عرصه تا کارایی جنگی و کیفیت و کمیت نیروی مسلح مربوط میشود. اینجا همینقدر بگویم که از نظر ما دوره حضور در نیروی مسلح باید به مثلاً حداکثر سه سال کاهش پیدا کند. (و شرکت در عملیات رزمی مستقیم حتی به کمتر از این) و هر رفیق پس از این دوره به عرصه دیگری از فعالیت حزبی و اساساً به یک محیط متعارف اجتماعی از نظر زندگی و فعالیت سیاسی منتقل شود. البته این عرصه دیگر

میتواند در برخی موارد همان فعالیت نظامی باشد (بعنوان مربی، طراح عملیات و غیره). اما نفس حضور در اردوگاههای نظامی هم، حتی اگر وظیفه مستقیم فرد نظامی نیست، باید حدود معینی داشته باشد. به این ترتیب نه فقط ورود به کار نظامی برای توده‌های انقلابی تسهیل و مقدور میشود بلکه در محدوده اعضاء حزب کمونیست هم شرکت در این فعالیت عمومیت بیشتری پیدا میکند. رفیقی هم که عرصه فعالیتش برای مثال خارج کشور بوده است میتواند برای مدتی به این عرصه منتقل بشود، کار یاد بگیرد و آموزش ببیند و در حد توانایی‌اش در پیشبرد وظایف نظامی حزب شرکت کند. چیزی که اینجا باید تأکید کنم اینست که این به معنی فقدان یک شالوده نظامی با ثباتت و یک استخوانبندی مجرب و قدیمی در کار نظامی نیست. مربیان و فرماندهان نظامی، طراحان نظامی و متخصصین فنی در کار نظامی ممکن است برای دوره‌ای طولانی در این عرصه بمانند. این نه فقط با اصل تجدید قوا و تغییر بافت نیروی رزمی ما منافات ندارد بلکه شرط لازم اثباتت تجربه و بنادت آوردن برتری کیفی در عرصه نظامی در طول زمان است. اما این شالوده نظامی هم تنها هنگامی بدست می‌شود که در نبرد مستقیم به اندازه کافی شرکت کرده بتواند بر طبق یک سیستم از پیش معلوم از این سطح فعالیت به سطح دیگری منتقل شود، و لاجرم تجربه و شناخت خود را در خدمت فعالیت نظامی در سطوح تخصصی و فرماندهی و آموزشی قرار بدهد.

کمونیست: بنظر می‌رسد که در دیدگاه شما کار نظامی کمابیش به فعالیت یک نیروی زبده، واحدهای کماندویی، تبدیل میشود. این از مجموعه بحثهای چند سال اخیر، کنگره ششم و میباحثاتی که توسط کانون کمونیسم کارگری منتشر شده است استنباط میشود. این سوال بنابراین پیش میاید که مبارزه مسلحانه توده‌ای چه جایگاهی در موضع شما دارد؟

منصور حکمت: بحث ما درباره تحول نیروی نظامی کنونی کومهله به یک نیروی زبده و "کماندویی" بختی مستقل از زمان و اوضاع و احوال نیست و قرار نیست این شکل از فعالیت نظامی به همه ابعاد و هم مراحل این مبارزه تعمیم پیدا کند. ما این بحث را در متن انقباض عملی موجود و در امتداد تاریخچه معینی در مبارزه مسلحانه مطرح می‌کنیم. مساله بر سر انتخاب بین مبارزه مسلحانه توده‌ای و مبارزه مسلحانه واحدهای کماندویی حزبی نیست. بلکه بر سر تشخیص شکل درست تداوم مبارزه مسلحانه در این مقطع معین و شرایط توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه است کسی نمیتواند به اراده خود مبارزه مسلحانه توده‌ای راه بیاندازد. این مبارزه ملزومات سیاسی و اجتماعی معینی دارد. مبارزه توده‌ای طولانی مدت ممکن است مشروط بر اینکه تناسب قوا سیاسی که این مبارزه به آن احتیاج دارد در دراز مدت وجود داشته باشد و یا توسط خود ارتش توده‌ای که از دل یک تلاطم سیاسی اولیه پدیدار شده تضمین بشود. این تناسب قوا و این موقعیت اجتماعی امروز وجود ندارد. پس صورت مساله امروز این نیست، بلکه این است که یک نیروی پارتیزان، و کوچک در مقایسه با ارتش مرکزی، چگونه در شرایط فقدان سرزمین آزاد و حتی بینابینی، در شرایط تفوق نظامی عمومی دشمن، و در شرایط تسلط سیاسی و اداری رژیم، میتواند به مبارزه مسلحانه ادامه بدهد و از آن بعنوان یک روش مثبت و موثر در مبارزه طبقاتی استفاده کند. آنچه که ما می‌گوییم اینست که این انقباض و محدودیت را باید با بالا بردن کیفیت نیروی رزمی، با متخصص کردنش، با افزایش جدی توان فیزیکی و تحریک و کارایی عملیاتی‌اش، با بهبود تکنولوژی جنگی‌اش و با ظرفیت علمی و فنی‌اش، با تعریف از پیشی اهداف عملیاتی‌اش و نظایر اینها پاسخ داد. این ما را از تصویر پیشمرگ سالهای ۵۸-۶۴ منعطف و انفعال و فعالیت اجتماعی در ذریک با مردم روستایی بسر میبرد و

توسط آنها تدارک میشد، در جنگ و گریز دامنی با نیروهای رژیم بود و هر جوان شهری و روستایی با قری آموزش به آن میپیوست، دور میکند و به تصور کماندوی انقلابی تعلیم دیده که برای عملیات معین (که معینان نظامی، تبلیغی، شناسایی، تدارکاتی و غیره باشد) اعزام میشود و پس از پایان آن به پایگاه خودش بر میگردد، نزدیک میکند. این شکل ابندی فعالیت نظامی ما نیست. اما بهرحال در مرکز هر حرکت نظامی گسترده‌تر آتی ما هم به وجود یک چنین نیروی زبده از کمونیستهای مسلح نیاز هست. شکل‌گیری مبارزه مسلحانه توده‌ای در آینده منوط به تداوم مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی است، و روش مردم نظر ما تنها شکل واقعی تضمین ادامه مبارزه مسلحانه در این شرایط و ابزار وجود مسلح ما در کردستان است. نظر ما درباره شرایط و مراحل توده‌ای شدن مبارزه نظامی علیه جمهوری اسلامی در کردستان به اخصار در قطعنامه‌های کنگره ششم کومهله در مورد استراتژی ما در کردستان و سیاست نظامی ما بیان شده است. توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه مستلزم پیدایش شرایط سیاسی و سطحی از تحریک توده‌ای در سطح مبارزه اقتصادی و سیاسی است که در آن مبارزه مسلحانه بتواند توسط توده‌های وسیعتر یک اقدام نتیجه بخش در یک آینده قابل پیش بینی تلقی بشود. توده وسیعتر زحمتکشان تنها در متن تناسب قوا فعالیت بهبود یافته‌تری به این شکل از فعالیت مییونند، یعنی وقتی که پیوستن به مبارزه مسلحانه گامی منطقی در مقایسه با عرصه موجود اعتراض سیاسی در جامعه باشد. رسیدن به این تناسب قوا سیاسی دیگر کار فشار نظامی به تنهایی نیست. این تنها میتواند حاصل مجموعه‌ای از حرکات اعتراضی اقتصادی و سیاسی در سطح توده‌ای و مبارزه مسلحانه باشد. استراتژی کومهله سازماندهی این حرکت همه جانبه را تعقیب میکند. در چنان شرایطی نه فقط نیروی مسلح حزبی گسترده‌تر میشود و مبارزه از حالت عملیات نیروهای ویژه و زبده در میاید، بلکه اشکال مختلف تسلیح غیر حزبی توده‌ها در رابطه کمابیش نزدیک با نیروی مسلح حزبی، در چهارچوب شوهرها، در شهر و روستا و با اشکال دیگر، در دستور ما قرار میگیرد. مبارزه مسلحانه توده‌ای فقط در متن تحریک سیاسی و مبارزاتی توده‌ای و بر مبنای پیدایش تشکیلاتی مبارزاتی توده‌ای پیدا میشود. این شرایطی نیست که امروز موجود باشد. اما تحقق چنین شرایطی هدف مبارزه همه جانبه کومهله است که مبارزه فعلی ما هم جزئی از آن است.

کمونیست: جنگ موجود در خاورمیانه چه موقعیتی برای فعالیت نظامی آتی ما بوجود می‌آورد؟

منصور حکمت: این جنگی است که همانطور که جای دیگر بحث کردیم، تمام معادلات پیشین در منطقه را بهم میریزد. بنابراین برای پاسخ به این سوال باید منتظر روشنتر شدن نتایج آن در سطوح عملی‌تر شد. الان برای پیش‌بینی این نتایج خیلی زود است. ما حالات مختلف تکوین جنگ و عواقب هر یک را بررسی کرده‌ایم. واضح است که در کوتاه مدت و مادام که خطوط کلی سرنوشت نهایی این جنگ با یقین بیشتری قابل پیش بینی نیست، از نظر عملی وظیفه اساسی هوشیاری و آمادگی برای حفظ تشکیلات و مصون داشتن آن از مخاطرات جنگ است. با قوام گرفتن اوضاع و پیدایش شدن درجه‌ای از ثبات و قاعده در وضعیت منطقه بهتر میتوان درباره تأثیرات دراز مدت این جنگ بر کار نظامی کومهله اظهار نظر کرد.

این مصاحبه در کمونیست شماره ۶۰ بتاريخ بهمن ماه ۱۳۶۹ بچاپ رسیده. جلد هفتم مجموعه آثار، صفحات ۲۸۱ تا ۲۹۸

زنده باد همبستگی مبارزات داخل و خارج

در دفاع از خواست استقلال کردستان عراق

طرح مقدماتی بحث

منصور حکمت

نیروی سوم، نیروی اول

امروز در کردستان عراق از ضرورت پیدا شدن یک نیروی سوم صحبت میشود. ورشکستگی سیاسی و بی آفتی دو جریان اصلی ناسیونالیسم کرد در عراق، اتحادیه میهنی و حزب دموکرات، به توده وسیع مردم آشکار شده و نصیب مردم از "دولت" و بعد جنگ قدرت این احزاب جز فقر و محرومیت و نا امنی و بی حقوقی نبوده است. در چشم بسیاری از مردم، و حتی از نظر خود دو حزب ناسیونالیستی اصلی، یک نیروی سوم فی الحال در میدان حضور دارد و آن حزب کمونیست کارگری عراق است. اما عبارت نیروی سوم میتواند گمراه کننده باشد. این توصیف برای حزب لیبرال - دموکرات انگلستان یا جریان راس پرو در آمریکا مناسب است. اما در کردستان عراق یک وضعیت پارلمانی و یا یک جامعه ثبات یافته و متعارف پلورالیستی برقرار نیست. نیروی سوم قرار نیست بخشی از کرسی های این یا آن پارلمان را از دست دوتای دیگر در آورد. مساله بر سر تبدیل یک نظام دو حزبی به نظامی چند حزبی نیست. کردستان عراق جامعه ای در یک موقعیت بی ثبات و انتقالی است. رویدادهای سیاسی مهمی در انتظار این جامعه و این مردم است که کل این تصویر را سرعت در هم خواهد ریخت. مبارزه ای که میان نیروهای سیاسی در جریان است مبارزه ای بر سر این آینده است. بر سر پاسخی است که به اوضاع مهم امروز داده میشود و راهی که جلوی مردم گذاشته میشود. با هر آینده اساسا فقط یک نیرو پیروز میشود و یا پیروزی هر نیرو فقط یک آینده شکل میگیرد. نیروی سوم یا باید به نیروی اول تبدیل شود، یا ناظر این باشد که سرنوشت کردستان عراق را، لااقل در این دور، بورژواها رقم بزنند. صورت مساله برای حزب کمونیست کارگری عراق این است. حزب کمونیست کارگری عراق باید راه خروج از اوضاع امروز را نشان بدهد و نیروی مردم و در راس آنها طبقه کارگر را برای تحقق آن بسیج کند.

5

دو معضل گرهی

اوضاع حساس و خطیر امروز کردستان عراق در پایه ای ترین سطح معلول دو واقعیت اساسی است. اول، مساله کرد، بعنوان یک مساله ملی حل نشده نه فقط در عراق بلکه در کل منطقه و دوم، جنگ عراق و آمریکا و بدنبال آن مهم شدن موقعیت حقوقی - سیاسی و هویت کشوری کردستان عراق. این دو معضل به طرز تفکیک ناپذیری در کردستان امروز به هم گره خورده اند. پاسخ واقعی و کارساز هم باید پاسخی همزمان به هر دو معضل باشد. در شرایط امروز، بنظر من یکی از نکات محوری پلاتفرم سیاسی کمونیسم کارگری باید خواست تبدیل کردستان عراق به یک کشور مستقل باشد. تنها این خواست پاسخ مساله

ملی و بلاتکلیفی سیاسی و اداری امروز کردستان را در بر دارد. تنها این خواست میتواند در متن این آشفتگی و تخریب اقتصادی و اجتماعی، یک دورنمای عقلایی برای خروج از این وضعیت جلوی مردم کردستان بگذارد. و تنها این شعار امکان میدهد که کمونیسم کارگری جریانات ناسیونالیستی را در میان مردم منزوی کند، بعنوان نیروی اول ظاهر بشود و برنامه کارگری و سوسیالیستی خود را به قدرتمندترین الترناتیو در کل جامعه بدل کند. قصد من از این نوشته کوتاه طرح این بحث و برخورد به برخی جوانب مهم آن است.

مساله کرد

مساله کرد یکی از مهمترین مسائل ملی حل نشده در جهان امروز است. خصلت منطقه ای این مساله و در میان بودن پای سه کشور ایران و عراق و ترکیه، اولاً به مساله کرد برجستگی و جان سختی خاصی داده است، و ثانياً حل آن را حتی در محدوده هر یک از این کشورها بشدت دشوار و پیچیده کرده است. محتوای عملی مساله کرد در هر سه کشور تماماً یکی نیست. دامنه و ابعاد ستم ملی، موقعیت حقوقی اهالی کردستان در چهارچوب هر کشور و رابطه آنها با بقیه اهالی کشور و با دولت مرکزی، اوضاع سیاسی و اقتصادی کردستان، نوع رژیمهای سیاسی و غیره در هر یک از این سه کشور ویژگی های خودش را دارد. در این مختصر امکان ورود به بحث میان تفاوت های مهم میان جوانب مختلف مساله کرد در سه کشور نیست. در مورد عراق باید به چند نکته اشاره کرد. در عراق ستم ملی و موقعیت فرودست مردم کردستان امری نهادی و رسمیت یافته است. هویت قومی کرد در قوانین عراق نه فقط انکار نمیشود، بلکه بعنوان یکی از ارکان جامعه عراق برسمیت شناخته میشود. اما این برسمیت شناسی در کشوری که رسماً و علناً یک کشور عربی و جزئی از جهان وسیعتر "عرب" تعریف میشود، مترادف با تعریف کرد بعنوان یک ملیت درجه دوم و دانمی کردن و گریز ناپذیر کردن این موقعیت درجه دوم برای کسانی است که "کرد" زاده میشوند. کرد بنا به تعریف در عراق شهروند درجه دو است. حتی بر خلاف ترکیه، که در آن هویت قومی کرد اساساً انکار نمیشود و اتباع کشور بنا به تعریف ترک محسوب میشوند، در عراق حتی یک راه نجات فردی از این فرودستی قومی برای کسی که مهر "کرد" به پیشانی اش زده شده وجود ندارد. یک "کرد" در ترکیه مجبور است "ترک" باشد، در عراق، اما، حتی اگر بخواید نمیتواند "عرب" باشد. مرزهای هویت قومی در عراق قابل حذف نیست، قابل پیش سر گذاشتن یا فراموش کردن نیست. مساله کرد به حکم عربی بودن عراق و قومی بودن تعریف مقوله "عرب"، در چهارچوب عراق موجود لاینحل است.

9

رژیم عراق یک رژیم ناسیونالیست عرب است و نسبت به کلیه اتباع این کشور اعم از عرب و کرد فوق العاده سرکوبگر و خشن است. مردم کردستان بطور احص به دفعات و به فجیع ترین اشکال این سرکوب و خشنوت را تجربه کرده اند. علیرغم همه مشقات و مشکلات امروزی، یکی از کابوسهای مردم کردستان

عراق اعاده حاکمیت رژیم بعث است. اما حتی تعدیل در رفتار سیاسی رژیم عراق صورت مساله را چندان برای مردم کردستان تغییر نمیدهد. مادام که عنوان "کرد" به معنای انتساب فرد به یک قشر "اقلیت" و "درجه دو" در جامعه است، مساله کرد برجای میماند. این نتیجه اجتناب ناپذیر عربی تعریف شدن عراق است. در چنین نظامی مستقل از خلق و خوی دولت مرکزی در بغداد، بخش عظیمی از جامعه عراق همواره تحقیر شده، بیحقوق، ناامن و آسیب پذیر باقی میمانند.

10

پاسخ عمومی، پاسخ مشخص

مساله کرد در عراق باید پاسخ بگیرد. استقلال کردستان عراق قطعاً از نظر کمونیسم کارگری اولین انتخاب نیست. پاسخ اول ما به مساله ملی در یک منطقه انقلاب کارگری است. یک انقلاب کمونیستی که مرزهایی را که انسانها را از هم جدا میکند، به کشورها و اقوام و ملل و ادیان مختلف تقسیمشان میکند و در مقابل هم قرارشان میدهد از میان برمیدارد. انقلابی که انسانها را از خرافه ملی و از طوق هویت ملی رها میکند و به معنی واقعی انسان شان میکند. استقلال کردستان عراق حتی دومین انتخاب ما هم نیست. یک عراق غیر قومی، یک عراق آزاد که در آن شهروندان مستقل از قومیت و ملیت از حقوق مدنی برابر برخوردار باشند، عراقی که در آن قومیت شهروندان نه پرسیده شود و نه ثبت گردد، و نه در هیچ قانون و مقرراتی ذکر شود، قطعاً بر جدایی کردستان ارجحیت دارد. هر دوی این اهداف، چه سازماندهی و تحقق یک انقلاب کارگری در عراق و در کل منطقه و چه ایجاد یک رژیم سیاسی آزاد، سولار و غیر قومی در عراق که در آن "کرد" و "عرب" و همه کسانی که دیگر حاضر نیستند با این القاب قومی دسته بندی شوند بعنوان شهروندان متساوی الحقوق برسمیت شناخته شوند، اهداف اعلام شده حزب کمونیست کارگری عراق است. موضع حزب کمونیست کارگری عراق بعنوان یک حزب سراسری در قبال مساله کرد به درست بر دو رکن اساسی متکی است اول، انقلاب در کل عراق، ایجاد یک جامعه غیر قومی و رفع ستم ملی، و دوم، برسمیت شناسی حق مردم کردستان عراق به جدایی و تاکید بر اصل رفتارند. اما این موضع عمومی اگرچه از نقطه نظر حزب سراسری کافی و اصولی است، از نقطه نظر کمونیسم کارگری در خود کردستان عراق هنوز باید مشخص تر شود. سوال اینست: آیا زمان آن نرسیده که مردم کردستان عراق نظر خود را، در یک دفتراندم، در مورد جدایی یا ماندن در چهارچوب عراق ابراز کنند؟ و اگر پاسخ مثبت است، حزب کمونیست کارگری چه بعنوان بخشی از این مردم و چه بعنوان نماینده منافع طبقه کارگر در این جامعه کدام انتخاب را توصیه میکند؟ بنظر من پاسخ سوال اول قطعاً مثبت است. بدون تعیین تکلیف حقوقی عاجل کردستان عراق گریز از مصائب و مشقات امروز و برون رفت از بن بست کنونی ممکن نیست. این تعیین تکلیف باید به رای و انتخاب خود مردم کردستان عراق صورت بگیرد. ثانياً، موضع حزب کمونیست کارگری عراق باید انتخاب جدایی و تشکیل یک دولت مستقل در کردستان عراق باشد. تنها این موضع بنظر من

کرد عراقی " تبعه کجاست؟

وقتی بدنبال جنگ خلیج بحث ایجاد یک منطقه امن در شمال عراق طرح شد و مورد استقبال جریانات ناسیونالیست کرد قرار گرفت، همانموقع ما در قطعهنامه دفتر سیاسی وقت حزب کمونیست ایران نسبت به عواقب اجتماعی و حقوقی این اقدام هشدار دادیم. گفتیم علیرغم تبلیغات ملی گرایان کرد، ایجاد منطقه امن در کردستان عراق نه فقط امر تعیین سرنوشت مردم کردستان را تسهیل نمیکند، بلکه کردستان عراق را از قامت یک جامعه در میآورد و به یک اردوگاه وسیع پناهندهگی تبدیل میکند. اردوگاهی فاقد سوخت و ساز و حیات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی که برای بقاء خویش محتاج کمکی مادی و جنسی از خارج است. این اتفاق رخ داد و عیناً همین وضعیت پیش آمد. مردم کردستان عراق بهای سنگینی برای "امنیت" خود پرداخته اند. اهالی کردستان عراق در این مقطع در عمل فاقد تابعیت کشوری اند. کردستان عراق فاقد قانون (هر نوع قانون) و فاقد دولت (هر نوع دولت) است. بی محتوایی خیمه شب بازی تشکیل پارلمان توسط احزابی که از جانب غرب به نظامت این اردوگاه گماشته شده بودند خیلی زود برپا شد. پارلمان بدون یک حاکمیت معنایی ندارد. همانطور که برنامه ریزی اقتصادی، تولید، سازماندهی خدمات اجتماعی، بهداشت، آموزش و پرورش، نظم و امنیت و برقراری قانون بدون تعیین تکلیف مساله دولت (دولت) است. بی محتوایی خیمه شب کشوری و مساله حاکمیت مشخص نشده است، مادام که کردستان به یک جامعه مدنی بلکه یک سالن انتظار چند میلیونی است، صحبتی نه فقط از بهبود زندگی مردم، بلکه حتی از بازگشت حداقلی از موازین متعارف اجتماعی نمیتواند در بین باشد. سیر قهقراپی فرهنگی در این میان اجتناب ناپذیر است. مردم کردستان نه فقط حقی برای تعیین سرنوشت خویش بدست نیآورده اند، بلکه حتی امکان مادی تأثیرگذاری بر شرایط تأمین معاش خود را هم از دست داده اند. نتیجه محتوم ادامه این برزخ، تخریب بیش از پیش جامعه در کلیه ابعاد اقتصادی و رفاهی و فرهنگی است. تکلیف حقوقی کردستان عراق باید روشن شود. انداختن تقصیر این دشواری ها به گردن دو حزب ناسیونالیست کرد کار ساده ای است. البته باعث و بانی خیلی از مشقات مردم مستقیماً اینها هستند. اما حتی اگر نمایندگان اصیل و مستقیم خود مردم سر کار بودند نیز بدون تعیین تکلیف مساله موقعیت حقوقی و کشوری کردستان عراق امکان ماتور زیادی در قلمرو اقتصاد، تولید، رفاه اجتماعی، برقراری قانون، تأمین امنیت شهروندان و غیره نمیداشتند.

ادامه در صفحه ۲۲

در دفاع از خواست استقلال

این وضعیت قابل ادامه نیست

این وضعیت قابل ادامه نیست. این را همه میدانند. کردستان باید به قامت یک جامعه منعی با یک سوخت و ساز اقتصادی و سیاسی و یک روینمای حقوقی تعریف شده رجعت کند: یا بعنوان بخشی از کشور عراق، یا بعنوان یک کشور مستقل. این یک دو راهی واقعی است و از حزب کمونیست کارگری و از همه مردم یک پاسخ فوری و واقعی میطلبد. دو حزب ملی - عشیرتی کرد دارند مردم را چشم بسته و دست بسته بسوی "راه حل" اول میرانند. اینکه دیر یا زود با حل شدن مساله تحريم عراق، رژیم بعث مجدداً به کردستان هجوم خواهد آورد یک فرض همگانی است. اینکه احزاب ملی توان و یا حتی تمایل ممانعت از این دورنما را ندارند مورد انکار کسی نیست. نسخه اینها برای مردم کردستان عراق این است: حتی المقدور کش دادن دوره برزخ و سپس، هر زمان که به صرف خودشان باشند، اجازه اعاده حاکمیت رژیم عراق بر کردستان. اما با توجه به مجموعه شرایط، راه اصولی تلاش برای تحقق حالت دوم یعنی جدایی از عراق و تشکیل یک کشور مستقل در کردستان است.

هیچیک از این دو حالت بی دسر و بدون مشقت نیست. در مورد عواقب حالت اول کسی در کردستان عراق ابهامی ندارد. واقعاً جای تردید است که مردم کردستان، در صورتی که واقعا مخیر گذاشته شوند، بازگشت بزیر چتر حکومت بعث عراق را به تشکیل یک کشور مستقل ترجیح دهند. اگر مردم فعالانه به جدایی و استقلال بعنوان یک آلترناتیو فکر نمیکند، به این دلیل است که آن را ناممکن یا مشکل آفرین تلقی میکنند. برای عده ای از خود کمونیستها ابهامات نظری معینی در قبال مساله جدایی مطرح است. باید مختصراً به بعضی از این ایرادات اشاره کرد.

۱۸ آمریکا و غرب نمیخواهند، ترکیه و ایران و عراق نمیگذارند

اینها توجیهات کلاسیک "رهبران ملی" کردستان عراق برای اجتناب از طرح شعار استقلال بوده است. اگر رهبران ملی مجبور باشند بنا به منافع و مصالح شان خود را به سناریوهای باب میل دولتها و قدرتها محدود کنند، مردم کردستان چنین اجباری ندارند. نمونه های تاریخی مردمی که اراده شان را به قدرتهای سرکوبگر تحمیل کرده اند کم نیست. در مورد امکانات واقعی دخالت ایران و ترکیه بویژه در فضای بین المللی امروز بنظر من اغراق میشود. حتماً تلاشهای سیاسی و نظامی مختلفی از طرف این دولتها صورت خواهد گرفت، که هم اکنون هم در جریان هست، اما از پیش معلوم نیست که مردم کردستان تحت یک رهبری اصولی قادر به مهار و یا خنثی کردن این حرکات نباشند. در سطح مشخص تر، هیچگاه مانند امروز معادلات بین

المللی و تقسیمات جهانی به این وسعت زیر سوال قرار نگرفته و دستخوش تجدید نظر نشده است. اگر کلاً مقطعی بخواهد وجود داشته باشد فرجه ای برای تحمیل اراده مردم کردستان به غرب و دولتهای منطقه بوجود بیاید آن مقطع امروز است. امکان برسمیت شناخته شدن کردستان توسط دولتهای مختلف، برقراری رابطه تجاری و اقتصادی و دیپلماتیک با بخشهایی از جهان ولو در صورت عدم رضایت غرب، امروز از هر زمان بیشتر است. ایران در آستانه تحولات سیاسی مهمی است که جمهوری اسلامی را زمینگیر و ناتوان خواهد ساخت. دست ترکیه در اقدام نظامی کاملاً باز نیست و دولت عراق در یک انزوای بین المللی است. ادامه وضع موجود و سپس رها شدن مردم بی سازمان، به فقر کشیده شده و جنگ زده کردستان جلوی ارتش عراق، یعنی سناریوی فعلی، دورنمای بسیار ترازیک تری را تصویر میکند تا یک دولت اعلام استقلال کرده در کردستان عراق که به آراء مردم متکی است، دست بکار بازسازی اقتصاد و جامعه است و در صحنه بین المللی در جستجوی برسمیت شناخته شدن، جلب اعتبارات اقتصادی و مبادلات تجاری و کسب تضمین های بین المللی علیه تعرض کشورهای همسایه است.

۲۱ "ایا کردستان مستقل دست احزاب ملی نمی افتد؟"

این یک نگرانی واقعی چپ است. آیا استقلال کردستان در شرایط فعلی به معنی قبول حاکمیت طالبانی ها و بارزانی ها نیست؟ بنظر من برعکس. فضای امروز فضای زیست و رشد این هاست. جریانهای ملی - عشیرتی کرد روی دیگر سکه سرکوب گردان کردستان هستند. مادام که مساله ملی وجود دارد و مادام یک رژیم سرکوبگر مردم کردستان را به اعتبار ملیتشان میکوبد، این جریانها صحنه گردان کردستان باقی میمانند. اینها از جامعه کردستان از بافت طبقاتی آن، از مناسبات اقتصادی آن و از سطح فرهنگی آن شدت عقب اند. کردستان عراق جامعه ای شهری تر، صنعتی تر، و از نظر فرهنگی پیشرفته تر از آنست که این نیروها در شرایط متعارف مکانی در صحنه سیاسی آن داشته باشند. تنها وجود یک ارتجاع هار و "غیر خودی" مردم را ناگزیر ساخته است که میانداری اینها رضایت بدهند. اینها محصول غلبه مبارزه پیشمرگانه به زندگی و متابولیسم سیاسی در کردستان عراق هستند. بدرجه ای که این شکل موضوعیت خود را از دست بدهد و شهرها به کانونهای سیاسی اصلی تبدیل شوند، اینها منزوی و نامربوط میشوند. تناسب قوای طبقاتی در خود جامعه کردستان عراق بشدت به ضرر اینهاست. نه فقط طبقه کارگر و کمونیسم کارگری یک آلترناتیو واقعی و قدرتمند در جامعه است، بلکه حتی بخشهای وسیعی از خود طبقه متوسط کردستان و روشنفکران و اقشار تحصیل کرده نهایتاً خواستار طرف سیاسی مدرن تر و شهری تری برای بیان تمایلاتشان هستند. این احزاب کهنه در یک کردستان مستقل به سرعت به حاشیه رانده میشوند. یک ضرر مهم کش دادن اوضاع کنونی و یا بازگشتن

به چهارچوب عراق این است که اتفاقاً سلطه این احزاب ملی - عشیرتی بر حیات سیاسی مردم کردستان عراق ادامه پیدا میکند و تحکیم میشود.

۲۳ آیا خواست استقلال ناسیونالیستی نیست؟

در این مورد معین و از زبان طبقه کارگر و کمونیسم کارگری، خیر. ما خواستار استقلال بخاطر استقلال نیستیم. ما تعیین تکلیف حقوقی فوری کردستان عراق را میخواهیم و از بین دو آلترناتیو ماندن با عراق یا جدایی از عراق این دومی را به حال مبارزه برای سعادت و رفاه مردم و آزادی و سوسیالیسم ثمربخش تر میدانیم. شعار ما تشکیل یک "دولت کرد" نیست. شعار ما این نیست که "کردها" باید دولت "خودشان" را داشته باشند. ما خواستار تشکیل یک دولت مستقل در کردستان عراق هستیم. یک دولت غیر قومی که مردم کردستان بتوانند در آن فارغ از هر نوع ستم ملی زندگی کنند. ما معتقدیم که در مورد سرنوشت کردستان باید از همه ساکنین آن مستقل از قومیتشان رای گرفته شود. در تلاش برای جلب مردم به این شعار ما به هویت و توهمات و تعصبات قومی و ملی شان متوسل نمیشویم. ما از مردم، آزادی، برابری، رفاه و انسانیت سخن میگوئیم و حول این پرچم بسیج میکنیم. اما همه این بحث ها یعنی اینکه ما با این شعار یا به قلمرو حساسی میگذاریم و باید دقیقاً مراقب مرزبندی با ناسیونالیسم کرد باشیم. بهرحال روش درست اینست که پا به این عرصه، به عرصه راهگشایی واقعی از معضلات جامعه، بگذاریم و با مخاطراتش آگاهانه روبرو شویم، تا اینکه از ترس آلودگی، جامعه و مقدراتش را بدست نیروهای عقب مانده و افکار ارتجاعی رها کنیم.

۲۵ وحدت طبقه کارگر عراق چه میشود؟

اتخاذ این سیاست باعث هیچ جدایی و انشعابی در هیچ سازمان و کمیته کارگری عملاً موجودی در کل عراق نمیشود. زیرا این وحدت امروز بیش از آنکه یک واقعیت بالفعل باشد، یک هدف سیاسی حزب خود ماست. بنظر من سیاستی که موقعیت عمومی جنبش طبقه کارگر را بطور عملی بهبود بخشد، به این هدف هم بیشتر خدمت میکند. بنظر من این سیاست کلاً ما را قوی میکند و لاجرم عملاً قدرت ما را در متحد کردن کارگران بخشهای کردی و عربی عراق نیز بیشتر میکند.

۲۷ چهارچوب عملی

از نظر عملی اتخاذ این سیاست به معنی راه اندازی یک جنبش استقلال طلبانه نیست. این شعار باید گوشه ای از آلترناتیو عملی حزب کمونیست کارگری و جنبش شورایی در کردستان عراق باشد که در پاسخ به اوضاع بلاتکلیف و نابسامان امروز ارائه میشود. چهارچوب عملی طرح این شعار از نظر ما این است، اول، رفراوند و مراجعه به آراء خود مردم. این رفراوند باید ترجیحاً با توافق "مراجع رسمی بین المللی" باشد تا نتایج آن ضمانت اجرایی بیشتری پیدا کند. اما حتی اگر این عملی نشود، ما باید همچنان خواستار برگزاری یک رفراوند آزاد بر سر تعیین تکلیف

کردستان باشیم. رای مردم از نظر ما معتبر خواهد بود. در چنین رفراوندی ما باید تشکیل یک کشور مستقل را توصیه کنیم. این را نیز باید تأکید کنیم که هر بند و بست و معاهده و قراردادی توسط هر نیرویی که مهر رای آزاد و مستقیم مردم را بر خود نداشته باشد از نظر ما مشروعیت ندارد. دوم، این خواست باید بعنوان یک راه حل عملی و آلترناتیو قابل تحمل تر برای مردم توضیح داده شود. سوال اینست که کردستان به چه سمت میرود. با ادامه وضع موجود و سیاستی که احزاب ملی - عشیرتی کرد در پیش گرفته اند، یک تراژدی انسانی دیگر در انتظار مردم است. ما باید نماینده اجتناب از این عاقبت باشیم. این شعار به ایفای این نقش کمک میکند. سوم، طرح خواست استقلال یک نقطه مبهم را در ذهن بسیاری از مردم روشن میکند. به این اعتبار شعاری است که اعم از عملی شدن یا نشدنش، مردم کارگر و زحمتکش را به امکان دخالت در سرنوشت خویش خوشبین میکند و به میدان میکشد. این شعار بی افقی جریانهای ناسیونالیستی و عدم صلاحیتشان را در رهبری جامعه کردستان و در نمایندگی کردن مردم در صحنه بین المللی عیان میکند. در یک کلام خواست استقلال مرکز ثقل و قطب نمای فعالیتهای ما در کردستان نیست، بلکه یک جزء مهم و ضروری خط مشی تاکتیکی ما در کردستان امروز است و به همین عنوان و در همین ظرفیت هم باید تبلیغ شود.

۲۹ * * *

همانطور که گفتم هدف این نوشته طرح عملی بحث بود. جنبه های متعددی از مساله هنوز میتوان مطرح شود که من برای تمرکز روی بحث اصلی از آوردن آنها صرف نظر میکنم. یاد آوری میکنم که مضمون این نوشته و موضوعات متعدد دیگری در همین ارتباط، در پلنوم سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران با حضور دو تن از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق مطرح شد و سپس چکیده این مباحثات در اختیار مرکزیت و کادرهای حزب عراق قرار گرفت. بنظر من جا دارد همه نکات مربوط به این مبحث با دقت و به تفصیل در جنبش ما در عراق مورد بحث قرار بگیرد. فرصت زیادی برای تعیین تکلیف بحث نداریم، اما نظر به اهمیت و تازگی موضوع باید جا برای تدقیق مسائل و شنیدن نظرات مختلف باز گذاشت. شخصاً به این تزهانه بعنوان احکامی دگم و غیر قابل انعطاف، بلکه بعنوان طرح اولیه یک خط مشی تاکتیکی مهم در عراق نگاه میکنم که باید در ادامه مباحثات تدقیق و تمهیق شود.

منصور حکمت

اولین بار در تیر ۱۳۷۳، ژوئن ۱۹۹۵، در شماره ۱۸ انترناسیونال منتشر شد. مجموعه آثار منصور حکمت جلد هشتم صفحات ۲۵۵ تا ۲۶۴

منصور حکمت

شورا، مجمع عمومی، سندیکا

2

باتوجه به اینکه

- ۱- تشکلهای توده‌ای کارگری، در کنار تشکلهای حزبی طبقه، یک رکن اساسی مبارزه طبقاتی کارگران است و پیشروی و پیروزی در این مبارزه بدون پیدایش و تقویت این تشکلهای و اتحاد وسیع توده‌های طبقه کارگر از طریق آنها، مقنن نیست؛
- ۲- طبقه کارگر ایران تاریخاً از تشکلهای توده‌ای و علنی ادامه کار محروم بوده است و فقدان این تشکلهای هم امروز یک ضعف اساسی مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی است. پرولتاریای ایران برای دخالت موثر در تحولات سیاسی-اجتماعی آتی و ایفای نقش تاریخی خود باید بر این نقطه ضعف فائق آید؛
- ۳- یک شرط اساسی برای پیشروی، تعمیق و پیروزی مبارزات جاری کارگری، که در سالهای اخیر در ابعاد بی سابقه و به نحو بیوقفه ای ادامه داشته است، برپایی تشکلهای توده‌ای کارگری است؛
- ۴- تمایل به سازمانیابی و متشکل شدن، یک خواست و گرایش فراگیر در میان توده‌های کارگر است و مبارزه برای ایجاد این تشکلهای خود یک وجه دائمی جنبش کارگری در دوره اخیر بوده است، جمهوری اسلامی مداوماً این مبارزات را سرکوب کرده و سازمانهای توده‌ای مستقل کارگران را که در جریان انقلاب و در سالهای پس از آن شکل گرفتند، مورد هجوم قرار داده و متلاشی کرده است؛
- ۵- بر متن این شرایط، جمهوری اسلامی تلاش میکند تا با تبلیغ و ایجاد سازمانهای زرد و ارتجاعی در کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی، مطالبات کارگران را تحریف کرده و جنبش کارگری را محدود و مهار کند؛
- ۶- فشار رژیم اسلامی به جنبش کارگری، موجب تقویت گرایشهای محافظه کارانه و سندیکالیستی در برخی محافل کارگری و بویژه سازمانهای چپ خلقی شده است. علاوه بر این طرح‌ها و ایده‌های ذهنی و غیره عملی نظیر "سندیکای مخفی"، که نه فقط مقننات و نیازهای واقعی جنبش کارگری را ندیده میگیرد، بلکه اصولاً از پاسخگویی به نیاز کارگران ایران به تشکلهای توده‌ای و علنی شانه خالی مینماید، از جانب برخی گروه‌ها مطرح شده است. این ایده‌ها، هر چند با استقبال وسیعی در میان کارگران روبرو نشده است، اما به هر اندازه که نفوذ و اشاعه پیدا کند، باعث آشفته فکری کارگران شده و به مانعی در راه سازمانیابی توده‌ای طبقه کارگر تبدیل خواهد شد؛
- با توجه به نکات فوق این وظیفه میرم در برابر کمونیستها قرار میگیرد که نقطه نظرات و طرح مشخص خود را برای سازماندهی توده‌ای کارگران بروشنی اعلام دارند.

10

الف: رنوس سیاست ما

سیاست کمونیستها در امر سازماندهی توده‌ای کارگران باید بر عوامل زیر مبتنی باشد :

- ۱- مبارزه اقتصادی کارگران در ایران، عموماً خصلتی فراصنغی و سراسری دارد. در پایه‌ای ترین سطح، ادغام سرمایه‌ها در رشته‌های مختلف تولید، مالکیت دولتی بر بخش عمده سرمایه‌های صنعتی، نقش اقتصادی دولت و سیاستهای دولتی در تنظیم رابطه عمومی بین کار و سرمایه، و نزدیکی ارگانیک و بهم پیوستگی بیش از پیش مطالبات و خواستههای بخشهای مختلف طبقه کارگر موجب شده است تا مطالبات و مبارزات کارگران در هر کارخانه، خصلت و جایگاهی عمومی و فرا صنفی داشته باشد.
- ۲- در این شرایط سازمانهای کارگری برای پیشبرد مبارزات اقتصادی میباید بر تشکلهای فابریکی-منطقه‌ای، و نه صنفی و رشته‌ای کارگران، مبتنی باشد.
- ۳- سازمان توده‌ای کارگری باید دخالت هر چه وسیعتر و فعالتر توده‌های کارگر در مبارزه را تامین کند و بر دموکراسی اعمال اراده مستقیم کارگران مبتنی باشد. در غیر این صورت، شکل گرفتن بوروکراسی و مراجع تصمیمگیری جدا از توده‌های کارگر در تشکلهای کارگری اجتناب ناپذیر بوده و خود به مانعی بر سر راه پیشرفت مبارزات کارگران تبدیل خواهد شد.
- ۴- جنبش کارگری ایران، تحت شرایط اختناق و رویارویی ناگزیر مبارزه و اعتصابات کارگری با دولت، به مبارزه سیاسی سوق پیدا میکند و برای هیچ دوره طولانی در سطح اقتصادی و در چهارچوب قوانین و نظام موجود باقی نمیمانند. لذا تشکلهای توده‌ای طبقه باید بتوانند قابلیت بسیج توده‌ای کارگران در هر شرایطی را داشته باشند و خود را به مبارزه در چهارچوب قانون و قانونیت بورژوازی محدود نکنند.
- ۵- تجربه جنبش کارگری در دوره اخیر بر واقعیات فوق تاکید کرده و شکل سازمانی متناسب با این واقعیات را عرضه داشته است. این شکل سازمانی تشکلهای شورائی طبقه کارگر است. در دوره انقلاب بخش وسیعی از فعالین و پیشروان جنبش کارگری به جنبش شورائی روی آوردند و در بسیاری از واحدهای تولیدی شوراهای کارخانه و در برخی مناطق، شوراهای منطقه‌ای کارگران تشکیل شد. این جنبش، با سرکوب ۳۰ خرداد و اختناق پس از آن، در ابعاد محدودتری در شکل جنبش مجمع عمومی ادامه یافت و هم‌اکنون نیز خواست ایجاد شوراهای یک‌گرایش وسیع و عمومی در میان توده‌های کارگر است.
- با توجه به نکات فوق، ما اعلام میداریم که :
- ۱- شعار اصلی و سیاست عمومی حزب کمونیست ایران در زمینه سازماندهی توده‌ای و سازماندهی توده‌ای کارگران، تبلیغ و ایجاد شوراهای کارگری و سازماندهی شورائی طبقه کارگر است.
- ۲- ما سازمان شورائی طبقه کارگر را مرکز ثقل و محور تشکلی یابی توده‌ای طبقه و نقطه اتکاء سایر تشکلهای توده‌ای کارگری میدانیم و برای پیوند دادن دیگر تشکلهای توده‌ای کارگری بر محور سازمان شورائی طبقه کارگر مبارزه میکنیم.
- ۳- سازمان شورائی، پیشروترین شکل سازمانیابی توده‌ای کارگران و ناظر بر سازمانیابی بخش متمرکز و پیشرو طبقه کارگر در صنایع و واحدهای بزرگ کار است. از اینرو ما برای برپایی یک جنبش فراگیر و سراسری شورائی طبقه کارگر مبارزه میکنیم. با این وجود در کارگاههای کوچک و کلا در آن رشته‌هایی که بخاطر موقعیت اقتصادی شان شمار و تمرکز کارگران در واحدهای کار محدود است و اتحاد حرفه‌ای، در مقایسه با اتحاد محل کار، کارگران را در موقعیت قوی تری در برابر سرمایه‌داران قرار میدهد، کارگران را به ایجاد اتحادیه‌های حرفه‌ای فرا میخوانیم و برای ایجاد این اتحادیه‌ها مبارزه میکنیم. ما تلاش خواهیم کرد تا سازمانهای اتحادیه‌ای در این رشته‌ها در ارتباط و پیوستگی نزدیک با جنبش سراسری شورائی طبقه کارگر قرار بگیرند.

قطعهنامه در باره تشکلهای توده ای

ب: خصوصیات شوراهای کارگری

خصوصیات اصلی شوراهای چشم انداز سازمانیابی شورائی کارگران، که باید در تبلیغات ما مورد نظر قرار بگیرد، عبارتست از :

- ۱- شوراهای از پائین شکل میگیرند و خصلت اساسی آنها دمکراتیسم و اعمال اراده مستقیم توده های کارگراست .
- 24
- ۲- شورای مجمع عمومی منظم و سازمان یافته کارگراست. در هر واحد تولیدی، همه کارگران عضو شورای آن واحد هستند و مجمع عمومی کارگران بدنه و ارگان تصمیم گیرنده شورا است. مجمع عمومی برای اجرای تصمیمات خود افرادی را (بعنوان کمیته اجرایی و یا تحت هر نام دیگر) انتخاب میکند. این افراد در هر جلسه مجمع عمومی، قابل عزل و نصب مجدد هستند .
- 25
- ۳- در کارخانه های بزرگ که تشکیل مجمع عمومی همه کارگران عملی نیست، شورای کارخانه از نمایندگان چندین مجمع عمومی، مثلا مجمع عمومی قسمت ها، تشکیل میشود .
- 26
- ۴- سازمان سراسری شوراهای یک سازمان هر می است که شوراهای فابریکی واحدهای پایه آن هستند. در سطح بالاتر از فابریکها، شوراهای نمایندگان شوراهای کارخانه تشکیل میشود (و بهمین ترتیب در سطوح بالاتر)
- 27
- ۵- سیستم شورائی وجود اتحادیه ها و اتحاد آنها در این شوراهای را منتفی نمیکند. اصنافی که اتحادیه شکل مناسب تشکیل آنهاست میتوانند در سطوح معینی نمایندگان خود را به شوراهای نمایندگی بفرستند و باین ترتیب وابستگی خود را به سازمان سراسری شوراهای اعلام کنند .
- 28
- ۶- سیستم شورائی این امکان را دارد که طبقه کارگر و زحمتکشانش را در جهات دیگر و در هیات های اجتماعی دیگر به خود متصل نگاه دارد . شوراهای روستائی و یا شوراهای سربازان میتوانند در سطوح معینی به این جنبش متصل شوند. جنبش تعاونی های کارگری و غیره نیز میتواند جای خود را در وابستگی به شبکه شوراهای بیابد .

29

ج: جنبش مجمع عمومی

به عنوان گام نخست در سازماندهی شورائی کارگران و به عنوان یک راه حل فوری و قابل تحقق برای پر کردن خلاء ناشی از فقدان تشکلهای توده ای کارگری، حزب کمونیست خواهان شکل گیری و گسترش جنبش مجمع عمومی کارگری است. هدف جنبش مجمع عمومی ایجاد یک شبکه وسیع از مجامع عمومی کارگران در کارخانه ها و واحدهای تولیدی و اقتصادی مختلف، منظم کردن و مرتبط کردن آنها با هم و از این طریق ایجاد هرچه سریعتر یک ابزار تشکیلاتی موثر و یک رهبری عملی کمابیش سراسری در مبارزات جاری کارگری است .

31

جنبش مجمع عمومی، که باید با فعالیت آگاهانه کارگران کمونیست بر پا شود، از این نقطه قدرت اساسی برخوردار است که در عین اینکه گام نخست در سازماندهی شوراهای کارگری است، هم اکنون بدلیل وجود زمینه های مادی بسیار مناسب در جنبش کارگری قابلیت تحقق سریع اهداف خود را دارد.

واقعیات موجود جنبش کارگری ایران صحت و حقایق این سیاست را تاکید میکند .

۱- واقعیات دوره اخیر مبارزات کارگری به روشنی نشان میدهد که هم امروز ایده و خواست مجمع عمومی در جنبش کارگری تثبیت شده و مجمع عمومی پدیده شناخته شده ای در میان توده های کارگر است. در دوره اخیر کارگران برای پیشبرد مبارزات خود و در برابر سازمانهای زرد عملا اجتماعات اعتراضی خود را، غالبا حتی تحت نام مجمع عمومی، بر پا داشته اند .

33

۲- هر طرح سازماندهی توده ای-علنی کارگران، در صورتی قابلیت فراگیری توده ای و تحقق خواهد داشت که هم امروز و در هر قدم از سیر پیشرفت جنبش، به ضروریات و نیازهای مبارزه جاری طبقه پاسخگو باشد. جنبش مجمع عمومی، در شکل موجود خود، این ظرفیت را از خود نشان داده است .

34

۳- شرایط اجتماعی-سیاسی ایران و مختصات جنبش کارگری ایجاب میکند که هر نوع سازماندهی توده ای طبقه کارگر اولاً از سطح محلی آغاز شود، ثانیاً به رهبران محلی جنبش کارگری متکی باشد و ثالثاً از هم اکنون تشکیلی توده ای باشد. مجمع عمومی این خصوصیات و ملزومات را به خوبی برآورده و متحقق میکند .

35

حزب کمونیست و کارگران کمونیست و مبارزه بطور کلی باید بر مبنای این زمینه مساعد و با اتکاء به تمایلات و گرایشات موجود در میان کارگران برای اتکاء به مجامع عمومی در مبارزات جاری، جنبش مجمع عمومی را به عنوان یک حرکت آگاهانه، هدفمند و وسیع در میان کارگران سازمان و گسترش دهند. کارگران کمونیست و فعالین جنبش مجمع عمومی وظیفه دارند :

۱- ایده کارآیی مجمع عمومی به عنوان یک ارگان مبارزاتی موثر و رکن شوراهای کارگری، و نیز افق وسیعتر جنبش مجمع عمومی را در میان کارگران تبلیغ و تثبیت نمایند و کارگران را به تبدیل شدن به فعالین جنبش مجمع عمومی فراخوان دهند .

37

۲- در هر واحد تولیدی کارگران را به تشکیل مجامع عمومی فراخوانند .

38

۳- برای منظم کردن تشکیل مجامع عمومی (مستقل از وجود اعتراض و اعتصاب در هر واحد) مستمر فعالیت کنند .

39

۴- مجامع عمومی را به عنوان سخنگوی واقعی کارگران به رسمیت بشناسانند .

40

۵- برای مرتبط کردن مستمر و سازمان یافته مجمع عمومی با یکدیگر مداوما تلاش نمایند .

41

۶- مجامع عمومی را هر چه بیشتر در قلمرو قراردادهای دسته جمعی، حل اختلاف، ابراز نظر و تصمیم گیری درباره طرحها و اقدامات دولت فعال نمایند .

جنگ حزب دمکرات با کومهله و اعلام آتش بس یکجانبه

بخشی از جلسه ۲۶ دسامبر ۲۰۰۱ پالتاک در اتاق "با منصور حکمت"

خالد علی پناه:

من یک سوال دارم. در شهر ما، یوتبوری، یک دفعه عبدالله مهندی آمده بود و من شخصا از او سوال کردم. گفتم، نظرتان در رابطه با جنگ کومهله و حزب دمکرات چه بود؟ گفت: این جنگ را منصور حکمت به ما تحمیل کرد. اگر در این مورد من اطلاع دارم، بالاخره در جلسات کمیته مرکزی بودی. میخوام بدانم که این چقدر واقعیت داره و آیا نظر شما در آن موقع در رابطه با جنگ کومهله و حزب دمکرات چه بود؟ و موضع عبدالله مهندی چه بود؟

خیلی ممنون .

منصور حکمت:

جنگ را حزب دمکرات شروع کرد، در اورامان رفقای ما را کشتند. عزیزترین کسان ما را که صورتشان از جلوی چشمان ما کنار نمیروند. آن موقع من در کردستان بودم. در مقر کومهله، با رهبری کومهله نشستیم و درباره چه باید کرد صحبت کردیم. بحث این بود که حزب دمکرات یک ضربه‌ای زده است، اگر ما این حرکت را ندیده بگیریم، اگر این حرکت نظامی حزب دمکرات پاسخ نظامی از ما نگیرد، حزب دمکرات حاکمیتش را در مناطق آزاد کردستان، تثبیت میکند، به این معنی که آدم اجازه نخواهد داشت تبلیغات کمونیستی کند. و این چیزی بود که کومهله به آن گردن نمیگذاشت. در نتیجه سیاست بر این شد که حزب دمکرات باید جواب نظامی بگیرد. این تا اینجا .

6

در رابطه با موضع عبدالله مهندی، من فکر نمیکنم کسی بوده باشد در آن کوه و تپه که مخالف این بوده باشد که حزب دمکرات باید جواب نظامی بگیرد. منتهی اینکه چه جوابی بگیرد بعدها موجب بحثهای وسیعتری شد. اتفاقاً من نویسنده و پیشنهاد دهنده آتش بس یکجانبه بودم. بحث در مورد این که این جنگ کجا میخواد برود، موضوع بحثهای بعدی شد. من یک نوشته‌ای دارم در مورد ماهیت جنگ که بعداً به سیاست رسمی تبدیل شد در مقابل سیاست «جنگ تا پیروزی» که عملاً بطور ناخودآگاه بر این دوستان و کمیته مرکزی کومهله حاکم بود، این سیاست بر این مبتنی بود که جنگ باید به شکست نیروهای نظامی حزب دمکرات منجر بشود. من در آن نوشته گفتم چنین چیزی غیر ممکن است. گفتم که جنگ باید به فرعی شدن تقابل نظامی ما منجر بشود، بطوری که بتوانیم کارمان را بکنیم. من طرفدار فرعی کردن جنگ وقتی که پیروزی کافی را به دست آوردیم، بودم. بحث جنگ تا پیروزی را نقد کردم. چپ‌روی نظامی را نقد کردم. این سندش هست که به نظرم باید همین روزها چاپش بکنیم (میگذارمش در سایت روزنه ببینید). بعداً رفیق ابراهیم علیزاده این سیاست را بعنوان سیاست کومهله اعلام کرد. قطعنامه‌های کومهله و بحث‌هایشان در جلسهای که داشتند (و من بعداً شنیدم) کاملاً خط نظامی‌گرایانه و چپ‌روانه و تا نفر آخر باید جنگ کرد، داشت. در صورتی که بحث من این بود که اصلاً این کار را نباید کرد. بحث من این بود که وقتی این تناسب قوا تضمین شد که حزب

دمکرات نمیتواند جلوی فعالیت ما را بگیرد، ما باید جنگ را فرعی تلقی کنیم، یک نیروی معینی به آن اختصاص بدهیم که حزب دمکرات را کنترل کند و ما کارمان را پیش ببریم. این را پیروزی دوفالکتو تعریف کردیم. مقاله‌اش هست. همه قبول کردند، همه «به به» گفتند و به خطر رسمی تبدیل شد. اگر عبدالله مهندی گفته باشد جنگ کومهله و دمکرات را منصور حکمت به ما تحمیل کرد، به نظر من باید در خیلی چیزها شک کرد. من هنوز سخته باور کنم این آدم بتواند، کسی بتواند چنین چیزی بگوید. کمیته مرکزی کومهله در این مورد تصمیم گرفت. این جنگی بود که کومهله در آن سربلند بود .

7

در مقطع کنگره ششم من برای کنگره به آنجا رفتم. ولی قبل از کنگره بخاطر بمباران اردوگاه باعث شد که ما متفرق بشویم و نتوانیم کنگره را در آن مقطع در اردوگاه بگیریم. در جلسات کمیته مرکزی کومهله در آنجا بود که من بخاطر اینکه انشعابی در حزب دمکرات صورت گرفته بود، پیشنهاد آتش‌بس یکجانبه به حزب دمکرات را مطرح کردم. عبدالله مهندی، جواد مشکی و صلاح مازوجی به پیشنهاد آتش‌بس یکجانبه رای ممتنع دادند. ابراهیم علیزاده خوشبختانه استقبال کرد و من این نوشته را نوشتم. سند اعلام آتش‌بس یکجانبه به حزب دمکرات و ایده آتش‌بس یکجانبه مال من است. و این آتش‌بس را اعلام کردیم. در صورتی که سیاست دوستان دیگر و سیاست عبدالله مهندی این بود که این آتش‌بس زودرس است، و ما باید حزب دمکرات را به یک توافق استراتژیک‌تر و به یک همزیستی استراتژیک‌تر با خودمان بکشانیم. در نظر آنها این آتش‌بس دادن یک امتیاز ساده بود. من گفتم این توهم است. این توهمی بود که عبدالله مهندی همیشه داشت: تقسیم استراتژیک کردستان بین دو حزب جنبش که الان هم رفته دنبال آن .

8

بحث آتش‌بس یکجانبه بحث من بود، بحث فرعی کردن جنگ بحث من بود. تحریک علیه آدمی که مال کردستان نیست الان دیگر حرفه اینهاست. اینها میخواستند به بخش انشعابی حزب دمکرات آتش‌بس بدهند. بحث من این بود که چه فرقی میکند؟ چرا به بخش انشعابیش آتش‌بس میدهد و به جناح قاسملو آتش‌بس نمیدهد؟ بجای اینکه با باصطلاح رهبری انقلابی دوستی بکنیم و با جناح قاسملو جنگ، این آتش‌بس را باید به همه داد. من گفتم که الان موقعیتی است که میتوانیم انشعاب‌شان را، تفرقه‌شان را شادای بر ضعفشان بگیریم. اعلام کنیم پیروز شدیم و جنگ را فرعی اعلام کنیم و جنگ را تمام شده اعلام کنیم و فقط بگوییم از خودمان دفاع میکنیم. اسناد این هست، خوشبختانه شخصیت‌های آن دوره همه زنده‌اند، اکثرشان، فکر میکنم همه‌شان. آن جلسات که در زیر زمینی در سلیمانیه گرفته شد شهود زیادی داشت، این شهود بعضی‌هایشان ممکن است در این اطاق باشند. این مسائل را باید بگوییم. حقایق تاریخ کردستان صحنه میگذارد به اعتبار و حقانیت ما. این را همه‌شان میدانند. برای همین است که وقتی میگوییم سند چاپ میکنیم، میروند به معلم چغلی میکنند که آقا آقا اینها دارند سند چاپ میکنند. ما سند چاپ میکنیم چون این اسناد حقانیت ما را نشان میدهد .

*

- این متن از روی نوار پیاده شده و توسط آذر ماجدی از نظر انشعابی ادیت شده است.

- عنوان توسط این سایت برای مطلب انتخاب شده است.

قطعنامه در باره تشکلهای توده

ای

42: درباره اتحادیه

نظر به عوامل متعدد نظیر محدودیتهای تاریخی و عملی اتحادیه‌ها در ایجاد اتحاد وسیع طبقاتی و رهبری مبارزه کارگری، پیوند تاریخی جنبش اتحادیه‌ای با سیاست سوسیال دموکراتیک، گرایش اتحادیه‌ها به دور شدن از دموکراسی مستقیم و شکل‌گیری یک بوروکراسی مافوق کارگران در آنها و بالاخره با توجه به فقدان زمینه‌های مادی برای تشکیل آنها در شرایط کنونی در ایران، حزب کمونیست سیاست تشکیل اتحادیه‌ها را در مرکز ثقل مبارزه خود برای ایجاد تشکلهای توده‌ای قرار نمیدهد. سیاست عمومی حزب ایجاد شوراهای کارگری است. در عین حال اعلام میکنیم که :

۱- آزادی بی قید و شرط تشکیل اتحادیه‌های کارگری، جزئی از حق مسلم کارگران برای ایجاد هر نوع تشکل صنفی و سیاسی است و ما قاطعانه از این حق دفاع میکنیم .

45

۲- از تلاشهای کارگران برای ایجاد سندیکا حمایت میکنیم و به آن یاری میرسانیم .

46

۳- در اتحادیه‌های کارگری مستقل شرکت میکنیم، برای تقویت رهبری کارگران کمونیست در آنها میکوشیم و در درون هر اتحادیه خط کمونیستی را متحد میکنیم .

47

۴- برای نزدیک کردن هر چه بیشتر اتحادیه‌ها به یک شکل ساختمان غیر بوروکراتیک و بویژه برای اتکالی شدن آنها در سطح محلی به مجامع عمومی کارگران تلاش میکنیم .

48

۵- به درجه‌ای که سیاست ما برای ایجاد شوراهای کارگری و بسط جنبش مجمع عمومی بعنوان نخستین گام آن با تلاشهای محافل کارگری و جریان‌های مبارز طرفدار اتحادیه همسویی داشته باشد (نظیر ایجاد مجامع عمومی که مورد تأیید برخی هواداران تشکیل اتحادیه‌ها قرار دارد)، آماده اتحاد عمل با این محافل و جریان‌ها هستیم .

49

پنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران
آبانماه ۱۳۶۶

کمونیست شماره ۳۵ - دیماه ۱۳۶۶
مجموعه آثار، جلد ۶، صفحات ۱۰۹ تا

نابود باد سرمایه داری!

در باره لغو کار مزدی....

در قلب اقتصاد کار مزدی، در قلب سیستم مزد بگیری، انسانهای زیادی از آزادی محرومند. انسانهای زیادی که ناگزیرند هر روز نیروی کار خودشان را بفروشند وگرنه فردا وجود ندارند، وجود ندارند حتی به معنی فیزیکی کلمه، یعنی ممکن است از غذا و مایحتاج روزمره و مسکن و غیره، از همه امکاناتی که اجازه میدهد یک انسان انسان بماند و از نیازهای فرهنگی و زیبایی شناسانه‌اش هم حتی ارضا نشود.

در نتیجه هر روز نیروی کار را فروختن و هر روز صبح سر بازار کار حضور بهم رساندن و دنبال مشتری گشتن و تمام عمر به خود لرزیدن که کارم را هم ممکن است از دستم بگیرند، این با خوشبختی انسانها منافات دارد.

مارکسیسم آن مکتبی است که پشت همه حرفهای فلسفی و صوفیانه و غیر صوفیانه که راجع به معنی زندگی و خوشبختی بشر زده شده، یک جواب کاملاً روشنی را پیدا میکند و میگوید: انسان باید مرفه و آزاد باشد و برای اینکه مرفه و آزاد باشد باید آن نظام اجتماعی که در آن زندگی میکند، نظامی باشد بر مبنای آزادی، برابری و رفاه، و مرفه کردن انسانها فلسفه آن نظام را تشکیل بدهد.

جامعه سرمایه‌داری این نیست، آزاد نیستیم، به خاطر اینکه مجبور هستیم نیروی کارمان را بفروشیم، آزاد نیستیم برای اینکه دولت طبقه حاکم بالای سرمان است، رفاه ما هدف جامعه نیست سود هدف جامعه است. ودر نتیجه بخش اعظم ما احساس خوشبختی نمیکند. با همه اینها آنقدر انسانیت در تک تک ما قوی است که حتی در این مهلکه، در دل این شرایط با این همه فشار، به همدیگر نگاه میکنیم و به همدیگر علاقه پیدا میکنیم، به بچه‌هایمان و به بچه‌های دیگران و به خلاقتهای دیگران.

وقتی ما در این شرایط هنوز میتوانیم یک درجه احساس خوشبختی بکنیم. شما فکرش را بکنید اگر این برابری اقتصادی تأمین بشود، اگر این بردگی مزدی از بین برود، اگر این اجبار روزمره به کار برای دیگران و تسلیم به دیگران از روی دوش بشر برداشته بشود، بشر چقدر ظرفیت این را دارد که شاد و خوشبخت زندگی کند.

####

منتخب آثار منصور حکمت صفحات ۱۵۳۳ تا ۱۵۳۷

مارکسیم و پراتیک

مطلقاً این مساله را از قلم میاندازد و در "تنوری تدارک" خود رابطه دموکراسی و سوسیالیسم را وارونه میکند. بهر حال صرفنظر از هر تبیین تنوریک، وحدت کمونیستی در انقلاب ۵۷ خود را ملزم به مبارزه برای دموکراسی و حقوق دموکراتیک یافت. در بخش آتی خواهیم دید که چگونه در این چهارچوب مشخص، "تنوری تدارک انقلاب" به طور عملی به معدودی مطالبات نیم بند لیبرالی ترجمه شده شد.

مساله دولت موقت انقلابی. آیا دولت انقلابی یک اتوپی است؟ در بخش بعد خواهیم دید که چرا مبارزه انقلابی برای دموکراسی به زعم وحدت کمونیستی نباید به مطالبه یک دولت دموکراتیک انقلابی به مثابه یک هدف تاکتیکی ارتقاء یابد و در همین رابطه توصیف وحدت کمونیستی از محتوای پیروزی "انقلاب سیاسی" را دقیق تر بررسی خواهیم کرد. (در مقاله "دولت در دوره‌های انقلابی" در همین شماره به نکاتی در همین رابطه اشاره کرده ایم) بعلاوه به یک استدلال عتیقه وحدت کمونیستی علیه ایده دولت موقت انقلابی خواهیم پرداخت، که قبلاً به همین صورت توسط پاروس فرموله شده و توسط لنین جواب گرفته است. سوالی که باید به آن پاسخ بدهیم این است "اگر طبقه کارگر در راس یک انقلاب دموکراتیک قرار بگیرد و در دولت انقلابی دست بالا داشته باشد، چرا این به معنای انقلاب سوسیالیستی نیست"، و یا به بیان تنوریک تر، "اگر پرولتاریا نیروی محرکه و عنصر فعال یک انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی هر دو است، آنگاه چگونه ممکن است شرایط ذهنی برای یکی آماده باشد و برای دیگری نباشد". ذهنی گرائی و آکادمیسم ذاتی این "ابهام" را خواهیم شکار.

به همین ترتیب تاکتیک تبدیل شدن به "اپوزیسیون متشکل پس از انقلاب"، نیز فرمولبندی نوینی نیست. این تر قدیمی منشویک‌هاست و ما به سهم خود به خصلت بورژوا-لیبرالی این سیاست خواهیم پرداخت.

و بالاخره باید به خود وحدت کمونیستی بعنوان یک عنینیت "خارج از ذهن" و یک آگاهی "ماتریالیزه شده" نگاهی انداخت. در بخش بعد با استناد به اعلامیه‌ها و مقالات تاکتیکی این جریان مکان عملی و واقعی آن را در میان نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی نشان خواهیم داد. اینجا با عواقب سیاسی راست روانه فرمولبندی‌های تنوریک وحدت کمونیستی بیشتر آشنا خواهیم شد.

منصور حکمت

بسوی سوسیالیسم، دوره دوم، شماره ۲ - آذر ۱۳۶۴ - صفحه ۸۶ تا ۱۳۹

متن کامل نوشته های مرتبط با این بحث :

- در نقد وحدت کمونیستی - آنتومی لیبر الیسم
جیب در ایران- بخش اول
- در نقد وحدت کمونیستی - آنتومی لیبر الیسم
جیب در ایران- بخش دوم

در نقد وحدت کمونیستی: آنتومی لیبر الیسم جیب - ضمیمه- اقتصادیات وحدت کمونیستی، بورژوازی صنعتی سخن میگوید

پاسخ به سوالاتی در باره
مجمع عمومی کارگران،
هیأت نمایندگی، سندیکا و
اتحادیه

منصور حکمت

توضیح : تاریخ معلوم نیست اما بحث مربوط به مباحثات زمستان سال ۱۳۶۶ در حزب کمونیست ایران است.
سوالات در متن ذکر نشده‌اند اما بحثها روشن‌اند و در پاسخ، میتوان سوالها را هم تشخیص داد.

سوال ۱ - آنقدر طبیعی است که برای هیچکس نمیتوان بخاطر راه انداختن آن پاپوش دوخت. هیچ رژیم نمیتواند با مجمع وسیع کارگران همان رفتار سرکوبگرانه و پلیس‌ای را بکند که به یک هیأت نمایندگی، هسته مخفی یا هیأت مؤسس اتحادیه مخفی میکند. مجمع عمومی شکل ایده‌آل به میدان آمدن کارگر بصورت متشکل و علنی است، یعنی به آن شکلی که قدرت کارگر به معنی واقعی کلمه به نمایش در میآید. کارگر منفرد در هسته مخفی زور بیشتری از دانشجوی منفرد در هسته مخفی ندارد. اما کارگر مجتمع در مجمع عمومی یک قدرت واقعی است، چرا که کارگر در علنی بودن و توده‌ای بودن حرکتش است که میتواند بعنوان کارگر قد علم کند .

سوال ۲ - هیأت نمایندگی کارگری، فریفته هنوز تشکل توده‌ای کارگری نیست. چون نه یک ساختار ماندگار ایجاد میکند و نه ظرفی برای توده کارگران (که عضو هیأت نمایندگی نیستند) تعریف میکند. شک نیست که تحمیل نمایندگان خود به کارفرما و دولت، گرفتن نوعی مصونیت دوفاکتو برای آنها در مقابل رژیم (بعنوان کسانی که وکیل کارگراند و باید از منفعت آنها دفاع کنند)، شناساندن چهره‌های کارگری و تبدیل آنها به رهبران عملی در مقیاس سراسری، حمایت توده‌ای از نمایندگان و غیره، همگی طبقه کارگری را که از حداقل تشکل توده‌ای محروم است در صحنه مبارزه قوی‌تر میکند و بسیار مفید است. اما این هنوز سوالی را که یک فعال کمونیست کارگری در جنبش کارگری جلوی خود گذاشته است پاسخ نمیدهد. سوال اینست: چگونه میتوان ظرفی، تشکلاتی، برای شرکت و ابراز وجود متحدانه و ادامه کار توده کارگران ساخت. هیأت نمایندگی بالاخره هیأت نمایندگی است. هر قدر هم که مورد حمایت کارگران باشد، هنوز یک هیأت برگزیده از میان کارگران است که پشتش به یک سازمان کارگری استوار نیست. هیأت نمایندگی کارگری در ایران، با سران اتحادیه‌ها در اروپا هم‌راز نیستند، چون بطور واقعی به نیابت از یک "سازمان کارگری" جلوی کارفرما قرار نگرفته‌اند. داشتن رأی اعتماد کارگران، و یا جوابگو بودن به کارگران، هنوز جای داشتن حمایت و رأی یک سازمان دایر کارگری را نمیگیرد. اگر هیأت نمایندگی کارگری را توفیق کنند، کارگر هنوز با همان سوال قدیمی روبروست: چکار کنم؟ ظرف اعتراض متشکل من چیست؟ کجا بروم؟ جنبش مجمع عمومی موضوع را از زاویه دیگری مطرح میکند.

ادامه در صفحه ۲۷

قدرت طبقه کارگر در تشکل و تحزب او نهفته است

پاسخ به سؤالاتی در باره

اجتماع کردن، پای یک تصمیم را جمعا امضا کردن، جمعا اعتراض کردن و جمعا پاسخ خواستن، مناسبترین شکل مبارزه در شرایط ایران امروز است. واضح است که در این سنت هم کارگران نماینده انتخاب میکنند.

این نمایندگان پشتشان به مجمع عمومی کارگری، به تصمیمات آن و به قابلیت تجمع مجدد آن گرم است. جنبش مجمع عمومی قدم اول، و سنگ بنای، جنبش شورایی است.

سؤال ۳ - شوراهای کارگری در انقلاب ۵۷ اساسا کمیته‌های کارخانه بودند و نه شورا به معنایی که جنبش شورایی مد نظر دارد، یعنی جنبشی که اجتماع (مجمع عمومی) کارگران در یک واحد، سلول پایه آن است. شوراهای کارگری دوران انقلاب، کمیته‌هایی متشکل از نمایندگان از کارگران بود. بنظر من آن نوع شوراها، یعنی کمیته‌های کارخانه، مطمئنا دوباره عروج میکنند. بنظر من این نهاد با این واقعیت خوانایی داشت و هنوز دارد که جنبش کارگری ایران یک الیت سیاسی و یک بافت رهبری عملی غیر رسمی دارد که هیچوقت این امکان را نداشته‌اند در یک ساختار اتحادیه‌ای پایدار به رهبران رسمی و مسئولان اتحادیه‌ای تبدیل بشوند. تلاش برای راه‌اندازی تشکلهای کارگری و بخصوص برای تأمین رهبری کارگران در جدالهای جاری با دولت و کارفرما در خون اینهاست. بجز این که تناسب قوا اجازه بدهد این رفقا در سطح کارخانه‌ای و حتی فراکارخانه‌ای یک شکل علنی به وحدت عمل مبارزاتی خود میدهند و نوعی رهبری عملی و علنی برای کارگران تشکیل میدهند. این جنبش اتحادیه‌ای نیست. رادیکال‌تر از آن است، سوسیالیست است. اما جنبش شورایی هم نیست، چون اساسا، با الهام قوی از سنت اتحادیه‌ای، به نمایندگی کردن کارگران در مقابل دشمن معطوف است و نه به خود-سازمانیابی توده کارگری برای ابراز وجود طبقاتی و اعمال حاکمیت (که بنیاد جنبش شورایی است). اینکه وضعیت انقلابی و فرار سرمایه داران و مصادرها در انقلاب ۵۷ این کمیته‌ها (شوراها) را به قلمرو کنترل کارگری کشید هنوز تغییری در این واقعیت نمیدهد که اساس کار اینها نمایندگی کردن کارگر در قبال دولت و کارفرما بود و نه بدست گرفتن قدرت با اداره امور جامعه. بنظر من این جنبش شورایی نوع سال ۵۷، که همانطور که گفتیم شاید جنبش کمیته‌های کارخانه عنوان بهتری برای آن بود، منعکس کننده این واقعیت است که جنبش کارگری در ایران بسرعت رادیکال میشود و از کنار ایده‌های سندیکایی عبور میکند، بدون اینکه یک سنت حزبی کمونیستی کارگری شورایی در سطح جامعه قد علم کرده باشد و به این رادیکالیسم کارگری امکان جبهه‌گیری سیاسی

در قبال مسأله دولت و حاکمیت را بدهد. این جنبش ماتریال جنبش شورایی در ایران است، اما بخودی خود هنوز خود آن نیست. سنت شورایی باید آگاهانه بدرون جنبش کارگری ایران برده شود و برای آن تبلیغ شود. باید فعالین کمونیسم کارگری در ایران فعالین جنبش شورایی باشند. به معنی جنبش خود-سازمانیابی وسیع طبقه کارگر برای دخالت در سرنوشت جامعه و در امر قدرت و اداره امور.

سؤال ۴ - اتفاقا تمام زیبایی جنبش مجمع عمومی در همین است که چپ است بدون آنکه تخیلی باشد. چپ است و از همه آلترناتیوها شدنی‌تر است. چپ است برای اینکه توده وسیع کارگران را به میدان میکشد. شدنی‌تر است برای اینکه بجای اینکه تشکل کارگری را به رضایت دولت و سازمان امنیت و تساهل رئیس جمهور و بلند شدن رهبر از دنده مدنی، گره بزند، بجای اینکه برای راه اندازی‌اش رهبران کارگری را به جلسات پنهانی فراخواند و به خطرشان بیاندازد، بجای اینکه اساسنامه‌های من درآوردی و مقررات دلخواهی وضع کند و برود و بیاید تا رضایت گرایش‌ها را جلب کند، از کارگران میخواهد که جلوی چشم دولت و کارفرما دقایقی چند در کانتین جمع شوند و راجع به یک موضوع نظرشان را بگویند و حکمی را تصویب کنند که بشود بنام کارگران و با مسئولیت همه کارگران و بعنوان مطالبه همه کارگران جلوی مقامات گذاشت. هیچ نیرویی در دنیا نمیتواند مانع جمع شدن علنی کارگران ناراضی یک واحد برای چاره‌جویی بشود. در این روش دست دولت و کارفرما بسته‌تر است. کسی را نمیتوانند انگشت‌نما و اخراج کنند. به کسی نمیتوانند اتهام توطئه‌گری بزنند، کارگر را نمیتوانند تک گیر بیاورند و بترسانند، نمیتوانند رهبر و فعال کارگری را منزوی کنند و بکوبند. چون حرف حرف مجمع عمومی است.

جنبش مجمع عمومی یعنی جنبشی که سعی میکند در هر واحد و کارگاه مجمع عمومی راه بیاندازد و خواست کارگران را به مصوبه رسمی آن تبدیل کند و اجتماع کارگران را به ضامن اجرایی آن تبدیل کند. یک عمل طبیعی و نسبتا عملی (تجمع فیزیکی کارگران) فوراً سنگ بنای یک تشکیلات توده‌ای و یک اراده واحد میشود. برای جنبش شورایی این یک نقطه شروع واقعی است. برای مبارزات جاری، این یک ظرف بسیار مناسب تأمین رهبری و بسیج و متحد کردن صفوف کارگران است. نفس این تجمع نوعی آکسیون و قدرت‌نمایی علنی کارگران محسوب میشود و روحیه بخش است. از همان ابتدا همه چیز علنی و شرکت در آن برای هر کارگر در هر استنطاقی قابل دفاع است. دست دولت برای برهم زدن و انگ زدن به آن بسته است. بله چپ است. اما عملی‌ترین روش است.

در مورد سندیکا و ایده "یک چیزی بگویند که بشود گرفت" چند کلمه بگویم. اولاً، سندیکا

آلترناتیو شورا نیست، شورا هم مزاحم ایجاد سندیکا نیست. اینکه چرا در ایران سندیکای مستقل از دولت نداریم، سؤالی است که پاسخش را باید جنبش سندیکایی پیدا کند و برای همه ما توضیح بدهد. اگر از من بپرسند، میگویم در ایران سندیکالیسم پانمیگرید برای اینکه سندیکا، بخصوص در دوره و زمانه ما محصول جنبش عمل مستقیم کارگری نیست، بلکه جزئی از یک مدل اداری-سیاسی در جامعه است. سندیکا بخشی از یک توازن و حتی توافق وسیعتر در جامعه میان دو سوی خرید و فروش نیروی کار در بازار است. سندیکا بعنوان بخشی از یک رژیم و نظام سیاسی خاص امکان شکفتن و تداوم داشتن دارد. بدون پارلمان، بدون سوسیال دموکراسی، بدون تقدس بازار، بدون سنت قوی قانونگرایی بورژوازی در جامعه، بدون ثبات سیاسی و بطور خلاصه بدون یک مجموعه روابط سیاسی، اداری و حقوقی در جامعه که اتحادیه کارگری بخش موجه و پذیرفته شده‌ای از آن تعریف شده باشد، سندیکاسازی راه بجایی نمیرد. حتما بعضی در نقد این نظر مثال سندیکاهای انقلابی در برخی کشورهای دیکتاتوری و یا اتحادیه‌های آفریقای جنوبی را پیش خواهند کشید. اما این مثالها مربوط نیست، چون قرار بود دوستان سندیکاساز ما شدنی بودن و "قابل گرفتن" بودن سندیکاهای متعارف را نشان بدهند. شک دارم کسی بتواند اجازه سندیکای انقلابی را از مسئولین و مامورین تقسیم معجون جامعه مدنی در ایران بگیرد.

با اینحال هر فعال جنبش کمونیسم کارگری مدافعان سندیکا را تشویق میکند که اگر چیزی را میشود "گرفت" حتما بگیرند. قبلا هم گفته‌ام، ما هیچ دو خشتی که کارگران روی هم گذاشته باشند را بر نمیچینیم. ما آلترناتیو خود را تبلیغ میکنیم و میکوشیم کارساز بودن و عملی بودن آن را نشان بدهیم، کاری که انتظار داریم سندیکایی‌ها هم بکنند.

سؤال ۵ - بنظر من ایدا ما نباید برخوردمان را به اتحادیه‌گرایی در کشورهای جهان سوم تند کنیم. یادمان باشد داریم در مورد طبقه کارگری حرف میزنیم که در قلمرو سیاسی و اقتصادی بشدت تحت سرکوب و حمله است و به زور از حداقلی از تشکل برای ابراز وجود صنفی و سیاسی برخوردار است. نشان دادن ناتوانی تاریخی اتحادیه‌ها بنظر من باید با ارجاع به سنت اروپا و آمریکا انجام بشود.

بحث مربوط به مباحثات زمستان سال ۱۳۶۶ در حزب کمونیست ایران است. از آرشو کورش مدرسی - منتشر شده در "منتخب آثار منصور حکمت، ضمیمه ۱"، انتشارات حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، ژوئیه ۲۰۰۶ - صفحات ۱۹۳ تا ۱۹۶

کارگران متحد شوید!

به یاد منصور حکمت

تقدیم به طبقه کارگر و کمونیستها

در باره لغو کار مزدی

گفتگوی رادیو انترناسیونال با منصور حکمت -
اوت ۲۰۰۰

رادیو انترناسیونال: منصور حکمت اجازه بدهید از این نکته شروع کنم که اصلاً چرا شما و حزب کمونیست کارگری مدافع لغو کار مزدی هستید؟ ایراد و انتقاد فلسفی شما به نفس وجود کار برای مزد در جامعه چیست؟

منصور حکمت: اگر از کار برای مزد در جامعه یک کمی فاصله بگیریم، متوجه میشویم که اتفاق ناگواری است که دارد میافتد. ببینید این که یک نفر باید بر ازاء مزد کار کند، یک چیزی راجع به وضعیت موجود این آدم میدهد و آن این است که این آدم نمیتواند برود خودش کار کند، باید کارش را بفروشد. منظورم از برود خودش کار کند این نیست که تولید کوچک خودش را داشته باشد، یعنی در هیچ وسایل تولیدی به هیچ شکلی سهم نیست و اراده و کنترلی بر آن ندارد، در نتیجه باید کارش را به کسی بفروشد؛ که آن روی سکه این است که کسانی هستند که کار را میخرند. در نتیجه آنها قاعدتاً باید وسایل تولید داشته باشند. یک عده مالک وسایل تولید اجتماعی هستند حالا این وسایل تولید از میخ و چکش و از کوچکترین ابزار تولید گرفته، تا کارخانه‌ها، تا وسایل حمل و نقل عظیم و تا ناهای و سیستمهایی که محصولات اجتماعی را تولید میکنند، یا کل پیچیدگیها را شامل میشود. اینها متعلق به یک قشر و بخشی از جامعه است و یک اکثریت عظیمی باید بروند نیروی کارشان را به اینها بفروشند تا بتوانند در ازاء آن پولی بگیرند، یعنی با مزد که پولی است که در ازاء فروختن نیروی کارشان میگیرند، بعد بتوانند بروند در بازار محصولات کار خودشان را که دیروز تولید میکردند با آن پول از بازار بخرند.

به عبارت دیگر شما میروید کار میکنید، نیروی کارتان را میفروشید، آن نیروی کار شماست. کسانی که صاحب سرمایه هستند، صاحب وسایل تولید هستند این نیروی کار را مورد استفاده قرار میدهند، این نیروی کار مصرف میشود و کالاهایی تولید میشود که با اینکه شما روی آن کار کرده‌اید، اما چون متعلق به آن کسی است که صاحب وسایل تولید است، متعلق به صاحب سرمایه است، او آنها را به بازار میآورد و شما میروید با مزدتان بخشی از آنها را میخرید تا بتوانید زنده بمانید. و میروید میخرید تا بتوانید فردا بروید دوباره کار کنید.

بیشتر مزد شما، نود و خرده‌ای درصد از مزد شما صرف زنده نگه داشتن شما، صرف سر پناه داشتن شما و خانواده‌تان میشود، برای اینکه بتوانید دوباره فردا کار کنید. این دعوی بقاء، هرروزه است. کار مزدی امتداد سیستمهای بهره‌کشی دیگری است.

زمانی بود که خود انسان کارکن، خود جسمش متعلق به ارباب بود، برده‌داری چیزی جز این نیست که برده کار میکند و ارباب او را زنده نگه میدارد. این سیستم کار مزدی روشی است که جامعه معاصر، جامعه مدرن سرمایه‌داری دارد همان مناسبات قدیمی استثمار را در آن شکل میدهد. یعنی انسانهایی مجبورند برای دیگران کار کنند.

در سیستم قبلی این به خاطر طوقی بود که بر

گردن بردگان می‌انداختند، که به آن میگفتند طوق بردگی. در این جامعه به خاطر جدائی از وسایل تولید و نداشتن هیچگونه کنترلی بر وسایل تولید مجبور شده است در جامعه قدرت جسمیش را به عنوان کالا بفروشد تا بتواند بخشی از محصول خودش را بدست بیاورد و مصرف کند!

خود این وضعیت، وضعیت شنیعی است. این وضعیت از روز اول نبوده و تا ابد هم ادامه نخواهد داشت، وضعیتی نیست که بشر به طور غریزی باید در آن باشد. این محصول یک روابط اجتماعی است و این روابط اجتماعی را میشود تغییر داد.

اساس قضیه این است که من و شما و دیگری که میرویم کار میکنیم و قوه جسمی خود را میفروشیم به کسانی که قبلاً بر وسایل تولید چنگ انداخته‌اند که خود این وسایل تولید در مراحل قبلتر هم محصول کار خود ما بوده‌اند، و ما را از آنها محروم کرده‌اند، در نتیجه باید برویم برای اینکه بخشی از این وسایل را برای معیشت خودمان بکار بگیریم، برای آنها کار کنیم. تصورش ساده است که اگر بطور کلی این وسایل تولید در اختیار جامعه بود، آنوقت کسی به کسی مزد نمیداد، آدمها میرفتند با این وسایل کار میکردند، حالا با هر سازماندهی که در تولید داشتند، و بعد میآمدند خانه و محصولات را مصرف میکردند، اجازه داشتند بروند و مقدار بنزین مورد نیازشان را از این جامعه برداشت کنند، کسی پولی رد و بدل نمیکرد، کسی چیزی را نمیفروخت.

در نظامی که وسایل تولید ملک خصوصی یک عده قلیلی است آنوقت شما باید نیروی کارتان را بفروشید تا بتوانید با آن وسائل کار کنید و معاشتان را تأمین کنید.

رادیو انترناسیونال: یک جنبه‌هایی از نقدی که شما مطرح کردید، نقد اخلاقی به نظام سرمایه‌داری است، آیا اینطور است؟ جوانب دیگر نقد شما به مسأله فروش نیروی کار چه هست؟ مثلاً دستمزد برای فروش نیروی کار، شرایط فروش نیروی کار و غیره؟

منصور حکمت: این نقد اخلاقی شاید کلمه مناسبی نباشد. اگر شما انسان برابری طلبی باشید و معتقد باشید که به همه انسانها باید به یک چشم نگریده شود و جامعه نباید رده‌بندی داشته باشد و آدمها به بالاتر و پایینتر تقسیم شده باشند، آنوقت شما به این رابطه که در آن یک سری از آدمها، اقلیت کوچکی، به اعتبار کنترلشان بر وسایل تولید، حکومت میکنند و ثروت میاندوزند و در مقابل اکثریت عظیمی چیزی جز نیروی کارش ندارد که بفروشد و توان کار کردن یا توان تولید کردنش را میفروشد، به خود این پدیده اعتراض میکنید.

آیا این نقد اخلاقی است؟ به یک معنی اخلاقی است برای اینکه از برابری طلبی شما ناشی شده است؛ ولی نهایتاً اخلاقی نیست، بلکه خیلی هم علمی است چون جامعه نمیتواند این نابرابری را تحمل کند. آن اکثریت این فراخوانی است راجع به آینده و نشان دادن راه آینده جامعه است.

در مورد جنبه‌های عملی‌تر این قضیه، معلوم است که در این سیستم، آن اکثریت عظیم از بسیاری از مواهب زندگی محروم هستند، آخر عمرشان که برمیگردند و به زندگیشان نگاه میکنند میبینند سی سال، چهل سال روز به روز برای نیروی کارشان مشتری گیر آورده‌اند و فروخته‌اند و در پایان این پروسه اگر در این فاصله با هزار کلک دیگر با یا هزار فشار دیگر بازنشستگی برای خودشان درست نکرده باشند، دیگر بی چیز هستند. در صورتیکه غولی که در مقابل اینها ساخته شده است، غول سرمایه، که با نیروی خود اینها ساخته شده،

صدها برابر قدرتمندتر شده است. هر چه بیشتر کار میکنند طرف مقابل در مقابلشان قوی‌تر میشود، هر چه شما بیشتر کار میکنید، سرمایه‌داری بیشتر رشد میکند و سرمایه‌دارها قوی‌تر میشوند و قدرت اقتصادی و سیاسی‌شان افزایش پیدا میکند. نیروی کار را مثل یک کالا میبیرید بازار و میفروشید و آنها در مقابلش مزد را به آن مقداری میدهند که شما بتوانید بروید خودتان را بازتولید بکنید و دوباره فردا بیاورید در روند کار شرکت بکنید. خوب واضح است که لزوماً این بازتولید به اصطلاح بخور و نمیر نیست. اما مسأله این است که کارگر در هر حال چه در جوامع پیشرفته غربی چه در جوامع عقب‌مانده‌تر مثل جامعه ایران، به نسبت صاحبان سرمایه و مدیران و غیره، آن قشر کم درآمدتر است. همیشه کارگر بنا به تعریف چون دارد نیروی کارش را میفروشد و باید در پروسه کار شرکت کند، به خطر رقابتی که در صفوف این نیروی عظیم کار وجود دارد، به اندازه بقایش در چارچوب استانداردهای وقت جامعه مزد میگیرد و نه بیشتر. و این دیگر شروع مقلاتی است مثل فقر، محرومیت، عقب ماندگی و خیلی از مضار دیگر مثل اعتیاد، فحشا بی فرهنگی و هزار و یک مصیبت دیگر که جامعه امروز را در خودش غرق کرده است. بپشت همه اینها همین رابطه بردگی مزدی قرار گرفته است.

رادیو انترناسیونال: اجازه بدهید من سؤال دیگری را مطرح کنم، شما موقی که مطرح میکنید خواهان جامعه‌ای هستید که در آن کسی ناچار به فروش نیروی کارش نباشد و یا اصلاً چنین مکانیسمی برای تأمین معاش وجود نداشته باشد، اولین سؤالی که مطرح میشود، مثلاً چه مکانیسمی جایگزین این مکانیسمی است مورد نقد قرار میگیرد وجود دارد؟ رفع نیازمندیهای انسانها در سطح اجتماعی، چند و چونش چگونه تأمین میشود؟

منصور حکمت: به هر حال دارید راجع به جنبه تولیدی حرف میزنیم نه توزیعی آن ... رادیو انترناسیونال: بله

منصور حکمت: جنبه تولیدی مکانیسمهای جایگزین کردن این نظام ساده است. اگر از همین آرایش تولیدی که همین الان داریم مناسباتی ملکی و مالکیتی ناظر بر آن را عوض کنیم میتواند تا مدتها کار کند. واضح است که دستخوش تغییراتی در شیوه اداره و مدیریتش میشویم. واضح است که دستخوش تغییراتی در ساعت کار یا شرایط کار یا ایمنی محیط کار و غیره میشویم.

با اینحال فرض میکنیم یک کارخانه کامپیوترسازی هنوز سر جایش است من و شما میرویم آنجا کار میکنیم ولی آن کارخانه دیگر متعلق به صاحب معینی به اسم آقا یا خانم فلان نیست که محصولات مال او میشوند و بعد او بخشی از آن را به صورت مزد به ما برمیگرداند، بلکه آن کارخانه و آن محصولات مال جامعه است. جامعه در چنین صورتی به همه ما به عنوان شهروندان متساوی الحقوق و سهامداران خودش نگاه میکند، پولی رد و بدل نمیشود. ما میرویم کار میکنیم و میآییم خانه. مدرسه ما معلوم است، معلوم است دکتر ما کیست، میتوانیم هر وقت بخواهیم سوار وسایل نقلیه عمومی بشویم، اگر بخواهیم برویم تئاتر دروازه آن به روی همه باز است، اگر میخواهیم مواد غذایی داشته باشیم در دسترس داریم. همین الان هم مردم در اروپا روی اینترنت خرید میکنند، شما آن موقع دو تا دکمه را فشار میدید یا میروید از سوپرمارکت چیزی را برمیدارید بدون اینکه آخرش مجبور بشوید پولی بدهید.

در باره لغو کار مزدی ...

چرا باید حالا پول وجود داشته باشد؟ به خاطر اینکه در شرایط حاکم موجود، این کالاها صاحب دارند و میخواهد پول بگیرد و از این راه مال اندوزی بکند، به خاطر اینکه آدمها محروم هستند و به خاطر اینکه وفور وجود ندارد. وگرنه اگر مسأله مسکن برای مثال حق هر کس دانسته بشود و جامعه مسکن و تولید آنرا سازمان بدهد به نحوی که هر کسی حق داشته باشد از یک فضای مناسبی و یک مسکن مناسب برخوردار باشد، که خیلی از کشورها حتی در شرایط کنونی به درجاتی در این جهت پیش رفته‌اند، آنوقت من و شما به سن هیجده سالگی که رسیدیم میرویم مراجعه میکنیم به شورای مسکن محل زندگیمان و آنها هم اسم ما را مینویسند و یکی از خانه‌ها را به ما میدهند و میتوانیم در آن زندگی کنیم.

چرا دیگر باید به کسی پول داد؟ و اگر من اجازه نمیدهم و پول برای مدرسه نمیدهم و پول غذا هم نمیدهم و پول کرایه خانه هم نمیدهم و اگر پول برای حمل و نقل هم نمیدهم و پول برای کامپیوتر هم نمیدهم و پول برای لباس هم نمیدهم، مکانیسم جامعه دیگر احتیاجی هم ندارد که به من پول بدهد که بروم اینها را با آن بخرم. به صرف اینکه یک شهروند هستم، میتوانم بروم از این چیزهایی که هست استفاده کنم.

سرمایه‌دارها به ما میگویند: آنوقت مردم هجوم میبرند همه چیزها را با خودشان میبرند. ولی واقعیت این است که اینطور نخواهد شد، چرا که آدمها وقتی ممکن است هجوم ببرند، که فکر میکنند بطور عادی آن چیزهایی را که غارت میکنند به آنها نمیدهند. شما یک لحظه برق را در لس آنجلس قطع کنید، تمام شهر غارت میشود، یک لحظه، بیست دقیقه، برق در نیویورک یا لس آنجلس برود شهر غارت میشود.

اما جامعه‌ای که بر این منباست که چیزهایی که هست مال همه است و هر وقت بخواهید میتوانید مراجعه کنید، مثل کتابخانه‌ای که الان هم هست و شما میتوانید مراجعه کنید و کتاب قرض کنید، دچار این وضعیت نمیشود. الان اگر برق شهر قطع بشود یک عده هجوم نمیبرند کتاب از کتابخانه‌ای قرض بگیرند بدون اینکه اسمشان را یادداشت کنند. مردم به چیزی حمله نمیبرند که فکر میکنند معمولاً به آنها داده نمیشود و فکر میکنند امتیازی است که هیچ وقت گیر آنها نخواهد آمد.

اگر حق طبیعی هر کسی باشد که برود از مراکز فنی استفاده کند، برود بنشیند سر خیابان در مرکز فرهنگی محلشان و از کامپیوتر استفاده کند، برود استخر شنای محلشان شنا بکند، آن وقت به چی میخواهند هجوم ببرند؟ کالایی در کار نیست که کسی بخواهد جایی ببرد. این حرص و آز و طمعی که جامعه سرمایه‌داری خودش تولید کرده است را به ذات انسانی نسبت میدهند. و بعد در مقابل کمونیستها این بحث مطرح میشود که یک چنین وضعیتی که من بحث میکنم، ممکن نیست، در صورتی که کاملاً ممکن است.

رادیو انترناسیونال: اجازه بدهید من سؤالی را مطرح کنم. امکان دارد در جواب شما این

سؤال را مطرح کنند که فعالیتهای تولیدی چگونه تنظیم میشود؟ فعالیتهای تولیدی اقتصادی در جامعه چگونه سازمان داده میشود؟ سهم هر فرد برای تولید نیازمندیهای اجتماعی چگونه تنظیم و برنامه‌ریزی میشود؟

منصور حکمت: ببینید تقسیم کار به معنی تقسیم کار از بین نمی‌رود، ولی تقسیم انسانها به کار از بین می‌رود. برای مثال اینطور نیست که من مجبورم آسفالت‌کار باشم، واضح است که تقسیم کار هست یعنی یک عده باید بروند در یک روزی جاده‌ای را آسفالت کنند یا آشغالها را جمع کنند یا یک عده باید بروند به هر حال طبابت بکنند، یک عده باید بروند به هر حال ساختمان‌سازی بکنند یا هر کار دیگری. ولی این عده ای که باید این کار را بکنند لزوماً همان عده ای نیستند که دیروز آن کار را میکردند، و لزوماً این شغل به پیشانی‌شان الصاق نشده است. اینطور نیست که من باید به مدت بیست و پنج سال در زندگی مأمور جمع آوری زباله باشم، یا معدنچی باشم، یا لزوماً حتماً باید سرباز باشم یا چیز دیگری.

کسی که می‌آید در جامعه کار میکند بستگی به استعدادش یا تعلق خاطرش در کارهای مختلف، کارهایی که عهده می‌گیرد. خیلی از کارهایی که سنگین و ناپسند است و بشر مدتها با آن سر در گریبان خواهد بود مثل فرض کنید کارهای سنگین یا کارهایی که آلوده است، اولاً تکنولوژی اینها پیشرفت میکند و ثانیاً نوبتی میشوند. بلاخره آدم در ماه دو دفعه هم می‌رود در تیم تمیز کردن محیط زیست، کارش را میکند.

ولی به طور واقعی انسانها میتوانند از این کار به کار دیگری بروند، یک نفر میتواند همانطور که مارکس می‌گوید صبح نقاش باشد و عصر ماهی‌گیر باشد. آدم مجبور نیست که شغل معدنچیکاری و شغل رانندگی وسایل نقلیه عمومی، شغل زندگی من و داستان زندگی من و شما باشد. بله میشود رفت و در ماه ساعتهای معینی را به عنوان راننده قطار کار کرد و ساعتهای معینی هم در دانشگاه درس داد، این عملی است، جامعه میتواند این کار را بکند، اینکه چه کسی این را سازمان میدهد به خصوص الان با توجه به تقویت شبکه‌های ارتباطی و مسأله اینترنت و پیشرفتهای تکنولوژی اطلاعاتی، خیلی ساده‌تر هم شده است. اینکه چگونه تعداد آدمهای زیادی میتوانند بشینند و طرح بریزند و طرحشان را دقیق کنند و به آن جامه عمل بپوشانند.

به هر حال تقسیم کار هست ولی کارها را تقسیم میکنیم، نه انسانها را. آن تقسیم کار خوب یک نقشه میشود، یک پروژه میشود. راه اندازی قطارهای کشور و همه قطارها را سر وقت به ایستگاهها رساندن در یک کشور، واضح است که برای خودش کاری است، ولی آدمها مراجعه میکنند و از پیش معلوم است چه کسی و چه ساعتی باید این کار را بکند. مردم به خاطر آن آموزش میبینند، آدمها هم تخصصهای متنوعی پیدا میکنند، کما اینکه حالا هم همین طور شده است، خیلی از کارهایی که قبلاً رشته یک نفر بود حالا خیلیها در آن استاد هستند و بلدند انجام بدهند، به خصوص با رشد تکنولوژی یادگیری کارهای مختلف به یک معنی ساده‌تر و ساده‌تر میشود.

آدمها میتوانند لایبای کارهایی که هست بچرخند و به تناسب توانایی‌شان در تقسیم کار شرکت کنند.

واضح است که به یک تمرکز و تصمیم‌گیری احتیاج است، منتها این تمرکز و تصمیم‌گیری به معنای تمرکز سیاسی نیست، به معنای قدرت آن مرکز نیست. کسی که دارد تصمیم می‌گیرد شهر چطور باید پاکیزه بماند، یا پارکها چطور باید درست بشوند، یا فرض کنید صنایع فلزات چگونه باید کارش پیش برود، لزوماً همان کسی نیست که حالا تصمیم می‌گیرد من و شما را کی به زندان میاندازند! قدرت سیاسی محو میشود، ولی قدرت اداری و توانایی اداری بین شهروندان تقسیم میشود.

رادیو انترناسیونال: اجازه بدهید در آخر بحثمان به این مسأله بپردازیم و آنهم مسأله خوشبختی انسانها است. در ادبیات کمونیسم کارگری، ادبیات مارکسیسم کلاسیک بطور ویژه‌ای مطرح میشود که مسأله سعادت انسانها، خوشبختی انسانها به انجام انقلاب اقتصادی و لغو کار مزدی بطور ویژه گره خورده است و تلاشهای زیادی که در تاریخ صورت گرفته آنجایی که موفق نشده است کار مزدی را لغو کند به شکست منتج شده است، و در تاریخی دوباره مجدداً تکرار شده است، اگر ممکن است این مسأله را می‌خواستم شما بیشتر توضیح بدهید.

منصور حکمت: من فکر میکنم تعداد آدمهایی که بتوانند ماهی یک بادام بخورند و به آسمان نگاه کنند و احساس سعادت بکنند به هر حال کم است. میدانم بعضیها میگویند پول خوشبختی نمی‌آورد یا خوشبختی یک امر معنوی است و مادی نیست. ولی تعداد کسانی که میتوانند اینطوری خوشبخت بشوند، کم است.

اکثریت عظیم مردم برای خوشبخت شدن احتیاج به امکانات دارند، احتیاج به خانه دارند، احتیاج به دکنتر دارند، احتیاج به این دارند که امنیت اقتصادی داشته باشند، احتیاج به این دارند که آزادی حرکت داشته باشند بتوانند در کره ارضی که روی آن زندگی میکنند سفر کنند، احتیاج دارند با آدمهای جدید آشنا بشوند، احتیاج دارند به کارهای مختلف دست ببرند و کارهای جدید را یاد بگیرند. و همه اینها یعنی آزادی اقتصادی انسان، یعنی توانایی اقتصادی انسان. اگر شما بیاورید بخشی از جامعه را به این محکوم بکنید که روزی هشت ساعت یا شش ساعت یا هر چقدر، برود کارش را بفروشد، بعدش هم خسته و کوفته برود خانه‌اش خودش را بازسازی بکند، بنا به تعریف آدمها را از خوشبختی محروم کرده‌اید.

انسان خوشبخت انسانی است که خلافتش را به کار بباندازد، انسانی است که حس میکند آموزش و اختیار زندگی دست خودش است، انسانی است که فکر میکند مجبور نیست. انسانی است که فکر میکند میتواند تصمیماتش را خودش آزادانه بگیرد. خوشبختی به هر حال با آزادی رابطه دارد و این آزادی بدون آزادی اقتصادی ممکن نیست.